تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین علیهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

14 نور پاك (علیهم السلام)

زندگى امام حسن مجتبى علیه‌السلام الگوى حلم و بردبارى

نویسنده: عبدالرحیم عقیقى بخشایشى

بسم الله الرحمن الرحیم

## شناسنامه مبارك امام حسن مجتبى علیه‌السلام

نام مبارك: حسن علیه‌السلام

كنیه شریف: ابو محمد

القاب مبارك: مجتبى، زكى

نام پدر بزرگوار: على بن ابیطالب علیه‌السلام

نام مبارك مادر: فاطمه زهراء (س)

تاریخ ولادت: 15 ماه رمضان سال سوم هجرى

سال شروع امامت: سال 40 ه‍

سن شروع امامت: 37 سالگى

مدت امامت: 10 سال

مدت عمر مبارك: 47 سال

تاریخ شهادت: 28 ماه صفر سال 50 ه‍. ق

علت شهادت: سم توسط جعده دختر اشعث بن قیس / با تحریك معاویه

محل دفن: قبرستان بقیع در مدینه منوره

تعداد فرزندان: 8 پسر و 7 دختر

## پیشگفتار

بسمه تعالى سبط اكبر، ابومحمد امام حسن بن على بن ابیطالب علیه‌السلام پیشوا و امام دوم شیعیان جهان یكى از مظلوم ترین، بى دفاع ترین و تنهاترین پیشواى روحى و معنوى جهان اسلام مى باشد.

امام حسن مجتبى علیه‌السلام با اینكه بارها و بارها از سوى مقام شامخ رسالت صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مورد تحسین و تأیید و توصیه قرار گرفته است و بارها از زبان لسان وحى و رسالت به عنوان امام و پیشوا معرفى گردیده است و در عین حال مورد شدیدترین و سهمناك ترین آماج تبلیغات و حملات دوست و دشمن قرار گرفته است به حدى كه هیچكدام از پیشوایان ما همانند ایشان مورد هجوم، اهانت و حمله تبلیغاتى دشمن قرار نگرفته است به حدى كه به زنده و مرده و به حیات و ممات او نیز رحم نكرده اند و همچنان به شقاوت و قساوت خود در حق آن بزرگوار ادامه داده اند.

راز این همه حمله و مجمه و این همه جسارت و شقاوت و سر این همه گستاخى و شرارت اگر آن روزها كاملا مشخص نبود امروز ما مى توانیم به راحتى و آسانى دریابیم و علة العلل این همه بى ادبى ها و اهانتها را پى گیریم، و آن راز مهم در این امر فشرده و كوتاه گنجانده شده است كه امام حسن مجتبى علیه‌السلام پس از خلافت ظاهرى پنج ساله على علیه‌السلام در برابر سیل بنیان كن تبلیغات سوء و تحریكات علنى و تلقیفات باند سیاسى و نژادى أموى قرار داشت آنان كه مى خواستند حكومت را بنا به توصیه نیاى بزرگشان، ابوسفیان دست به دست هم به گردانند و هرگز در اختیار حریفى قرار ندهند!

امروز ما شیوه هاى بیرون راندن رقیب سیاسى را از گردونه حیات اجتماعى به خوبى در مى یابیم و با چشم غیر مسلح مى بینیم رقیبان عرصه هاى سیاسى چگونه به رقیبان و همدوره هاى خود، انگ و رنگ ناجوانمردانه مى زنند تا حضور او را كمرنگ جلوه دهند؟

آرى این شیوه ء معمول و مرسوم آن روزها به این آسانى قابل رؤیت نبود ولى باند سیاست باز اموى، به جبران شكستهاى بدر، أحد، حنین و به دنبال ضربتهاى كارى و مؤثر جنگهاى جمل، صفین و جهنم تر از همه به دنبال انتقام عقبه، شیبه، در ایام جاهلى و جنگ بدر تمام ضربت ها و انتقادها را مى خواستند در وجود امام مجتبى علیه‌السلام خلاصه نمایند به این ترتیب امام حسن مجتبى علیه‌السلام در برابر هجوم هاى سهمگین تبلیغاتى و فعالیت هاى سیاسى و حركت هاى ایذائى وارتجاعى، و بازگشت به انتقام هاى دوران جاهلى قرار دارد و هزاران حیف كه او اصحاب و یاران دلسوز و آگاه و مجربى نداشت از اینرو امام مجتبى علیه‌السلام مظلوم ترین و تنهاترین ولى یاورترین معصوم تاریخ اسلام به شمار مى آید كه این نوشته بازگو كننده ء بخشى از آن مظلومیتهاست.

دكتر عقیقى بخشایشى

اردیبهشت 1381

# بخش اول ولادت: عصر زندگى و خصوصیات روحى

## میلاد مسعود

15 رمضان سالگرد شكوهمند میلاد سبط اكبر، قهرمان مقاومت و شكیبایى، نخستین سلاله پاك رسالت صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حضرت امام حسن مجتبى فرزند على مرتضى علیه‌السلام مى باشد. (1)

نخستین فرزند على و فاطمه در شب نیمه ماه رمضان به سال سوم هجرت دیده به جهان گشود.

ولادت او در پاك ترین و شامخ ترین خاندان عترت و طهارت انجام پذیرفت او تحت تربیت و پرورش پدرى همچون على علیه‌السلام و مادرى مانند فاطمه علیه‌السلام صورت گرفت و در اثر این تربیت بود كه جهانى از صفا و صمیمیت و مكارم اخلاق و صفات حمیده را با خود به ارمغان آورد.

با رفتار و روش و اخلاق و سلوك و منش خود، عوامل انبساط خاطر و سرور قلبى نیاى بزرگش پیامبر بزرگوار را فراهم ساخت ووجود او بهجت و سرور و شادى خاصى در خاندان رسالت برانگیخت چون او هم همانند اسمش زیبا، و هم داراى اخلاق حمیده و صفات پسندیده و و الا بود به حدى كه تا آن روز كمتر نظیر آن دیده شده بود.

پیامبر عالیقدر اسلام هنگامى كه از سفر كوتاه خود، به مدینه باز مى گشت و طبق شیوه ء سنیه خود، نخست به خانه فاطمه علیه‌السلام سر مى زد این بار در خانه فاطمه با خبر مسرت بخش ولادت نخستین ثمره ء وجود خود، رو به رو شد و نوزاد كه در قنداق زرد رنگى پیچیده شده بود در اختیار نیاى بزرگش قرار گرفت.

پیامبر عالیقدر اسلام با لحن عتاب آمیزى فرمود: مگر من به شما نگفته ام كه بچه را در قنداق زرد رنگ نپیچید. فى الفور پارچه سفید آماده كردند و آنگاه نوزاد را با قنداقه سفید، در آغوش نیاى بزرگ و مهربان خود قرار دادند. پیامبر اسلام این نوزاد عزیز را به آغوش خویش كشید و نوازش كرد.

در گوشهاى راست و چپش، كلمه ى توحید و اذان خواند و سپس با خوشحالى خاصى گفت: من نام این پسر را حسن گذاشتم، پس از نامگذارى دستور داد گوسفندى براى نوه اش عقیقه نمودند تا گوشت آن را توزیع نمایند به این ترتیب نوزاد را بیمه آسمانى نمودند.

و این عمل تا آن روز میان اعراب و مسلمانان رایج نبود و از آن روز تشریع گردید پیامبر اسلام در دعاى عقیقه این چنین فرمود: گوشت و استخوان و موى گوسفند فداى گوشت و استخوان و خون و موى حسن گردد و این قربانى محمد و خاندانش را از آسیب دور دارد. سپس دستور داد از این گوشت خورده شود و به دیگران نیز خورانده گردد و یك ران گوسفند را به قابله هدیه نمایند.

## نمایشگر اخلاق محمد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

نخستین نوزاد خاندان رسالت، آیینه تمام نماى سیماى اخلاقى و سیره عملى نبوى صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود، همه محمد را در نوه اش حسن تماشا مى كردند و پیامبر اسلام نیز عشق و علاقه خاصى به این نوزاد ابراز مى داشت از فرط علاقه و محبت و از روى استعداد و لیاقتى كه در این ذخیره دوران سراغ داشت.

درباره او و برادر ارجمندش امام حسین علیه‌السلام مى فرمود: حسن و حسین دو امانت من، میان امت من هستند آنان سروران جوانان بهشتى هستند. یا اینكه مكرر مى فرمود: خدایا من این فرزند را دوست مى دارم. خدایا تو نیز دوست دار آن كس را كه او را دوست دارد.

گویى پیامبر اصرار داشت مردم این علاقه شدید را تماشا كنند و این خاطره را در آینده نیز به یاد آورند و حق محمد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در مورد نوادگانش به خوبى رعایت نمایند.

## فضائل اخلاقى و معنوى

امام حسن مجتبى علیه‌السلام نمونه و الگوى اخلاق و رفتار صحیح اسلامى بودند اخلاق و رفتار و اندیشه هاى او از یك شخصیت معنوى و الهى حكایت داشت او جزء آن پنج نفر نور پاكى بود كه خداوند متعال رجس و پلیدى را از آنان زدوده است و آنان را پاك و پاكیزه نموده است و این امر از القاب و اسامى كه به آن حضرت داده اند كاملا مشخص مى باشد چون از القاب متعدد او یكى: زاهد - زكى - بر - نقى - مجتبى مى باشد.

پیامبر اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: كسى كه مرا دوست مى دارد مى بایست این دو (حسن و حسین) را دوست بدارد «مَنْ أَحَبَّنِی فَلْیُحِبَّ هَذَیْنِ». (2) و در مكارم اخلاق او توجه به حدیث زیر گویاى واقعیت اساسى است.

امام صادق علیه‌السلام فرمود عادت امام مجتبى علیه‌السلام این بود كه با پاى پیاده به حج مى رفت، هرگاه یادى از: مرگ، قبر، بعث، نشور، صراط و... مى نمود، اشك مى ریخت. او 25 بار حج به جاى آورد و پیاده راه مكه و مدینه را طى مى نمود. او 2 بار همه دارائى خود را در راه خدا قسمت كرد.

« كَانَ إِذَا حَجَّ حَجَّ مَاشِیاً وَ رُبَّمَا مَشَى حَافِیاً - وَ كَانَ إِذَا ذَكَرَ اَلْمَوْتَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ اَلْبَعْثَ وَ اَلنُّشُورَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ اَلْمُرُورَ (اَلْمَمَرَّ) عَلَى اَلصِّرَاطِ بَكَى (3). إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ علیه‌السلام حَجَّ خَمْساً وَ عِشْرِینَ حِجَّةً مَاشِیاً وَ قَاسَمَ اللَّهَ تَعَالَى مَالَهُ مَرَّتَیْنِ وَ فِی خَبَرٍ قَاسَمَ رَبَّهُ ثَلَاثَ مرات.»

مردى از اهل شام كه در مدینه، آن حضرت را بى حرمتى كرد (تحت تأثیر شایعات معاویه قرار داشت) هنگامى كه مورد تفقد امام قرار گرفت و گفت: الله اعلم یجعل رسالته... مركوب خود را به طرف خانه آن حضرت برگرداند و مهمان آن حضرت شد و با عشق و محبت به اهلبیت از خانه بیرون رفت. (4)

یكى از غلامان او جنایتى كرده بود كه باید كیفر مى شد. او خواند والكاظمین الغیظ - امام فرمود: كظمت غیظى - خواند والعافین عن الناس، فرمود: عفوت عنك، خواند: (وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ)، فرمود: «أنت حر لوجه الله؛ تو در راه خدا آزاد هستى.» (5)

## برخى از خصوصیات روحى او

در وجود او برترین نشانه هاى انسانیت، متبلور بود او به همه محبت مى كرد به مردم و رفع نیازهاى آنان عشق مى ورزید او سه نوبت دارایى خود را میان مستمندان تقسیم نمود و دو نوبت تمام دارایى خود را در اختیار نیازمندان گذاشت.

و در طول زندگى خود بیست و پنج بار به زیارت خانه ى خدا بار بست و با وجود آنكه مركب سوارى در اختیار داشت. ولى پیاده و گاهى پا برهنه به این سفر روحانى اقدام مى ورزید تا در پیشگاه الهى، از ادب و خضوع و الا، واجر و پاداش وافرترى برخوردار گردد. (6)

## شجاع و دلیر

او فرد شجاع و دلیر و سخنور بى باك بود، در میان مردم از وجهه و اعتبار اجتماعى شگفت انگیزى برخوردار بود و از صفاى ذهن وقریحه خدادادى به حد كامل بهره داشت او در بیان عقاید و نظریات اجتماعى و شخصى، كوچك ترین واهمه و هراسى نداشت و در راه پیشبرد اهداف اسلام، از هر گونه جانبازى و فداكارى دریغ نمى ورزید.

چندى پس از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یك روز دو برادر در سنین كودكى با حالت افسرده و پژمرده به مسجد رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفتند و از آستان در مسجد، مرد دیگرى را بر عرش منبر دیدند.

حسن شجاع و دلیر با آن حالت حساسیت فوق العاده وقتى دید منبر پدر بزرگش، زیر پاى یك فرد دیگرى قرار دارد فریاد زد: از جاى پدرم بیا پایین، تو چه حقى دارى بر جاى پدرم بنشینى؟ آن مرد از سخن فرو ماند سكوت غم آلودى فضاى مسجد را برگرفت. و دوران خطابه هاى پرشور رسول الله صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در میان حاضرین تداعى گردید. بالأخره آن مرد، با زبان لكنت بار فریاد كشید: راست مى گویى اینجا جاى پدر تو است. (7)

این روحیه اعتراض و این جوش و خروش در وجود او رشد و نمود داشت و این روح پرخاشگرى در مواقع حساس تاریخ اسلام، خود را نشان داد در دوران عثمان در میان خون و آتش انقلابیون، در جنگ جمل در میان تیربارانهاى شدید هودچیان عایشه، در جنگ صفین در آن معركه ى عظیم بین سپاه اسلام و سپاه كفر و نفاق، بالأخره در تمام صحنه ها و كار زارها، جوهر ذات خود را نشان داد و لیاقت و شایستگى و شجاعت و برجستگى روحى خود را به منصه ى بروز رساند و او به عنوان یك عنصر شجاع و متحرك در جوامع اسلامى شناخته گردید. او در كارزارهاى پدر نقش مؤثر و مفیدى را ایفاء نمود.

## دفاع از مظلوم

نخستین بار كه امام حسن علیه‌السلام به عنوان یك خطیب زبردست با سخنان خود از ستمدیده اى دفاع كرد در سال سى و چهارم هجرى در بدرقه صحابى بزرگ ابوذر غفارى آن مجاهد شجاع و سترگ اسلام بود كه خلیفه وقت، دستور تبعید او را صادر كرده بود و تأكید داشت كه هیچ كس حق صحبت با او را ندارد امام على و فرزندانش تا بیرون شهر او را بدرقه نمودند.

امام حسن علیه‌السلام در خطابه اى در این مراسم تودیع، چنین فرمودند: افسوس كه بدرقه كنندگان خواه و ناخواه باید بازگردند، و وداع كنندگان باید حقیقت تلخ و ناگوار وداع را در چند كلمه به زبان آورند و اگر نه همگان درك مى كردند كه مرحله وداع، مرحله دشوار و حسرت وداع كنندگان هرگز پایان نخواهد یافت.

اى عم گرامى! هم اكنون مى بینى كه ما به بدرقه آمده ایم دنیا را تحقیر كن و در برابر فریب و تهدید هایش به روز مرگ بیندیش، و بر این شكنجه ها و تلخى ها شكیبا باش! زیرا روزگارش اندك و عمرش كوتاه مى باشد.

به وراى این دنیا كه جهان جاوید و جایگاه عرضه ى حقایق است امیدوار، بردبار و صبور باش تا روز رستاخیر رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را از خود خشنود و راضى بیابى! (8)

## بلاغت و فصاحت او

فرزندان نبوت و رسالت، كانون هاى فصاحت و بلاغت و منابع سرشار علم و حكمت هستند امام حسن یكى از آن مشعلهاى درخشان بلاغت و فصاحت دودمان نبوى صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است كه كلمات و ابزارى تفهیم و تفهم عموما در اختیارش قرار دارند.

هنوز كودك است كه مادرش فاطمه مى بیند او بالشها را روى هم مى گذارد و براى خود منبر مى سازد و آن وقت روى آن مى نشیند و خطابه ایراد مى كند. مادر از طرز أداى سخن او سخت خوشحال و شادمان است و مى گوید: به! به! چه خوب حرف مى زنى، و چه نیكو پروردگار خود را ستایش و توصیف مى نمایى؟ و چه فصیح و بلیغ به سخن مى پردازى؟

در اثر تشویق مادر حسن هر روز شیرین تر و لطیف تر از روز پیشین، سخنرانى مى كند و گفته هاى رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را كه در مسجد ایراد كرده است در خانه بازگو و تكرار مى نماید ولى جز مادر و خواهر و برادر كسى از این سخنرانیها آگاهى ندارد.

روزى فاطمه مطلب را به همسرش على علیه‌السلام تعریف مى كند و مى گوید دوست نمى دارى پاى سخن و منبر فرزندت بنشینى؟ على علیه‌السلام مى فرماید چگونه دوست ندارم؟ على فردا موقع سخنرانى در گوشه اى خود را پنهان مى سازد تا به سخنان دل بندش گوش فرا دهد.

امام حسن علیه‌السلام بر عرش منبر قرار مى گیرد، ولى با لكنت زبان رو به رو مى شود و نمى تواند درست اداى كلمات نماید: مادر چه شده است كه امروز با لكنت صحبت مى كنى؟ تو كه زبانى روان همچون شمشیر برنده داشتى؟ حسن پس از مكث كوتاهى مى گوید: احساس مى كنم: روح بزرگ و شخصیت وارسته اى به سخنانم گوش فرا مى دهد من در برابر عظمت او از سخنانم باز ایستادم. (9) در اینجا على علیه‌السلام از پشت پرده در مى آید وحسن را به آغوش مى كشد و تشویق و تمجید فراوان به عمل مى آورد.

## عصر زندگى او

عصر زندگى امام حسن مجتبى علیه‌السلام را به سه مرحله مى توان تقسیم نمود كه هر سه مرحله، خصوصیات و ویژگى هاى خاص خود را دارد:

1. امام علیه‌السلام در عهد نبوى علیه‌السلام.

2. امام علیه‌السلام در عهد علوى علیه‌السلام.

3. امام علیه‌السلام در عهد تاریك أموى.

## 1. امام در عهد نبوى صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

هفت سال از زندگى امام حسن مجتبى علیه‌السلام در عهد نبوى صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سپرى گردیده است این ایام بهترین و فرخنده ترین ایام زندگى آن پیشواى معصوم علیه‌السلام مى باشد.

از لحظه هاى ولادت، تا ایامى كه جد بزرگوارش به لقاى الهى شتافت، دائم همراه جد گرامى اش در مسجد، خانه، كوى وبرزن بود او را روى زانوانش مى نشاند و گاهى به صورت شتر سوارى بر كول آن بزرگوار مى رفت و گاهى در مسجد در منبر به سراغ جدش مى رفت و پیامبر خدا مى فرمود: « الحَسَنُ و الحُسَیْنُ سَیِّدا شَبَابِ أهْلِ الجَنَّةِ، اِمامانِ قاما اَوْ قَعَدا.» (10) حسن و حسین سروران جوانان بهشتى هستند آنان هر دو امام و پیشوا هستند خواه قائم به امور امامت باشند یا نشسته و محروم از اجراى امور امامت باشند.

حضور امام حسن در محضر پیامبر خدا و اظهار علاقه و عنایت آن بزرگوار به این دلبند عزیزش، مطالب خواندنى و شیرینى دارد كه در جاى كتاب خواهد آمد.

## فضائل حسنین علیها‌السلام

1. اسماء دختر عمیس گفت: وقتى فاطمه علیه‌السلام حسن علیه‌السلام را به دنیا آورد، رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از سفر بیامد و فرمود: اسماء پسرم را بیاور من حسن را كه به پارچه زردى پوشانیده بودم، بر رسول خدا دادم.

رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن پارچه را انداخت و فرود: مگر نگفتم هیچ كودكى را در پارچه زرد قنداق نكنید؟ پس من كودك را به پارچه سفیدى پیچیدم و به آغوش رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دادم آن حضرت به گوش راست او اذان و به گوش چپش اقامه گفت. و از على علیه‌السلام پرسید: او را چه نام نهاده اى؟

عرض كرد: از شما سبقت نمى گیرم. فرمود: من نیز از پروردگارم سبقت نمى گیرم، پس جبرئیل نازل شد و پیام آورد كه: پروردگارت سلام مى رساند و مى فرماید: نام او را همانند نام فرزند هارون بگذار چون على علیه‌السلام نسبت به تو به منزله هارون است نسبت به موسى. جز این كه بعد از تو دیگر پیغمبرى برگزیده نخواهد شد. رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از جبریل پرسید نام پسر هارون چه بود؟

گفت: شبر بود، رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: زبان من عربى است جبرئیل گفت: نام او را حسن بگذار بعد از یك سال كه حسین علیه‌السلام به دنیا آمد همین مسأله پیش آمد، جبرئیل دستور داد او را به نام پسر دیگر هارون، شبیر نام بگذار.

باز رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: زبان من عربى است، و جبرئیل گفت: او را حسین نام بگذار.

2. ابوهریره گفت: خدا را به شهادت مى طلبم كه با رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیرون رفتیم در بین راه آن حضرت صداى گریه حسن و حسین علیه‌السلام را شنید با شتاب به طرف فاطمه علیه‌السلام رفت و شنیدم كه پرسید بچه هایم چرا گریه مى كنند؟

گفت: از تشنگى. رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برگشت تا از مشكى كهنه، آبى پیدا كند ولى در آن از آب خبرى نبود، آنگاه به مردم فرمود: آیا كسى از شما آب دارد؟ كسى حتى قطره آبى نداشت، یكى از بچه ها را از فاطمه گرفت. رسول خدا او را به سینه اش چسبانید و زبان خود را در دهان او گذاشت و كودك شروع به مكیدن كرد تا آرام شد او را به مادرش داد و دیگرى را گرفت او را نیز بدین ترتیب سیراب نمود. (11)

3. ابن ابى نعیم گفت: نزد عبد الله پسر عمر بودم كه مردى درباره خون پشه، از وى سؤال كرد، عبد الله بن عمر پرسید أهل كجائى؟ گفت: اهل عراقم، عبد الله رو به حضار كرد و گفت: این مرد را بنگرید كه از خون مگس مى پرسند در حالى كه همینها خون پسر پیغمبر را ریختند من خود از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم كه مى فرمود: حسن و حسین دو ریحانه من از دنیایند. (12)

4. جابر روایت كرده است كه رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به على علیه‌السلام فرمود: سلام بر تو اى پدر دو ریحانه من، جان تو و جان دو ریحانه من، زیرا به زودى دور ركن تو فرو مى ریزد آن روز خدا خودش به داد تو برسد.

یعنى تو را به خدا مى سپارم. چون رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از دنیا رفت، على علیه‌السلام فرمود: این یكى از آن دو ركن بود كه رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خبر داد و چون فاطمه از دنیا رفت، فرمود این ركن دوم بود كه فرو ریخت. (13)

5. أنس بن مالك گفت: بسیار مى شد رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مى شدم را ملاقات مى كردم و مى دیدم حسن و حسین علیها‌السلام بر روى سینه ایشان نشسته اند و آن حضرت مى فرماید: اینها دو ریحانه من از این امتند. (14)

6. انس بن مالك مى گوید: از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سؤال شد محبوبترین اهل بیت تو كیست؟ فرمود: حسن و حسین علیها‌السلام. هر كس حسن و حسین علیها‌السلام را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر كس آنها را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. (15)

7. اسامة بن زید گوید: پیامبر اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره حسن و حسین علیها‌السلام فرمود: این دو تا پسران من و پسران دخترم هستند، خدایا من این دو تا را دوست مى دارم تو هم دوست بدار آنها را و كسانى را كه آنها را دوست مى دارند. (16)

8. سلمان فارسى گفت: رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره حسن و حسین علیها‌السلام مى فرمود: هر كس این دو تا را دوست بدارد، من هم او را دوست مى دارم و هر كس را من دوست داشته باشم، خداوند نیز او را دوست مى دارد، و هر كسى را كه خدا دوست بدارد، داخل بهشت مى كند.

و هر كس این دو تا را دشمن بدارد، من او را دشمن مى دارم و هر كسى را كه من دشمن داشته باشم، خدا هم او را دشمن مى دارد و كسى را كه خدا دشمن بدارد، او را داخل جهنم مى كند و براى او عذاب آماده است. (17)

9. حاكم به سند خود از سلمان روایت كرده است كه گفت: از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم كه مى فرماید:

حسن و حسین علیها‌السلام دو پسر منند هر كس آنها را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر كس مرا دوست بدارد، خدا او را دوست مى دارد و هر كسى كه خدا او را دوست بدارد، داخل بهشت مى كند و هر كس حسن و حسین را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و هر كس مرا دشمن بدارد، خدا او را دشمن مى دارد، و هر كسى را خدا دشمن بدارد، او را داخل آتش مى كند. (حاكم مى گوید: این حدیث طبق شرط بخارى و مسلم صحیح است) (18)

10. انس بن مالك گفت: حسن و حسین علیها‌السلام شبیه ترین مردم به رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند. و به این مضمون روایات متعددى وارد شده است. (19)

11. ابوسعید خدرى گفت: رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: حسن و حسین علیها‌السلام آقایان جوانان بهشت هستند.

12. ابن ماجه در صحیح خود در باب فضائل اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سند خود روایت كرد از ابن عمر كه گفت: رسول خدا فرمود: حسن و حسین علیها‌السلام سرور جوانان اهل بهشت هستند و پدرشان بهتر از آنهاست.

13. زر بن حبیش از حذیفه روایت كرده كه گفت: در سیماى رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آثار سرور و خوشحالى دیدیم عرض كردیم اى رسول خدا! در سیماى تو امروز آثار خوشحالى مى بینیم؟ فرمود: چرا خوشحال نباشم كه امروز جبرئیل بر من نازل شد، و مژده داد كه حسن و حسین علیها‌السلام سید جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آنها أفضل وبرتر است.

14. ابن عباس از پیامبر بزرگوار اسلام صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت كرده است: حسن و حسین علیها‌السلام سید جوانان اهل بهشتند و هر كس این دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر كس اینها را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.

15. عقبة بن عامر گفت: رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: هنگامى كه اهل بهشت در بهشت استقرار یافتند، بهشت مى گوید: خدایا آیا به من وعده نفرموده بودى كه مرا به دو ركن از ركنهایت زینت بخشى؟ خداوند مى فرماید: آیا تو را با حسن و حسین علیها‌السلام زینت ندادم؟ رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: آن وقت بهشت به خود مى بالد مانند بالیدن عروس.

16. ابن عباس گفت: روزى با رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودیم كه فاطمه علیه‌السلام در حالى كه گریه مى كرد، به رسول خدا وارد شد رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: پدرت به قربانت چرا گریه مى كنى؟ عرض كرد: حسن و حسین علیهما‌السلام از خانه بیرون رفته اند و نمى دانم شب را كجا به سر مى برند.

فرمود: گریه منما: خدایا آن دو را حفظ مى كند، چیزى نگذشت كه جبرئیل نازل شد و گفت: اى محمد غم مخور آنان در باغ بنى نجار هستند، رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با اصحابش به باغ بنى نجار آمدند دیدند كه حسنین علیها‌السلام دست به گردن هم خوابیده اند.

رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بى اختیار خود را به روى آن دو انداخت، شروع به بوسیدن آنان كرد تا بیدار شدند، حسن علیه‌السلام را به شانه راست و حسین علیه‌السلام را به شانه چپ خود، سوار كرد و به راه افتاد.

ابوبكر گفت: اى رسول خدا یكى از آن دو را به من بده، رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «نعم المطى مطیهما ونعم الراكبان هما وأبوهما خیر منهما حتى أتى المسجد». چه خوب شترى است مركب آنان و چه سواره هاى خوبى هستند آن دو، و پدرشان از آن دو بهتر است تا به مسجد رسیدند.

رسول خدا همچنان ایستاده بود و بچه ها هنوز روى شانه هایش بودند، خطاب به مسلمانان فرمودند: مردم مى خواهید شما را به بهترین افراد بشر از نظر جد وجده راهنمائى كنم؟ همه گفتند: بلى اى رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: حسن و حسین علیها‌السلام كه جدشان رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خاتم پیامبران است وجده شان خدیجه دختر خویلد كه سیده زنان اهل بهشت است.

آیا مى خواهید شما را به بهترین افراد بشر از نظر عمو و عمه راهنمائى كنم؟ گفتند: بلى اى رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: حسنین علیها‌السلام چون عمویشان جعفر و عمه شان ام هانى است.

اى مردم! مى خواهید شما را به بهترین افراد بشر از نظر خاله و دائى راهنمائى كنم؟ همه گفتند: بلى. فرمود: باز هم حسن و حسین علیها‌السلام چون دائى آنان قاسم پسر رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاله شان زینب دختر رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است آنگاه فرمود: خدا مى داند كه حسن و حسین علیها‌السلام و عموها و عمه ها و دوستانشان در بهشت و دشمنانشان در آتشند.

## 2. در عهد علوى علیه‌السلام

امام حسن مجتبى مدت 37 سال تمام با پدر بزرگوارش على علیه‌السلام زندگى كرده است این دوره از زندگى آن عزیز، همراه با تنشها و اضطرابات و حوادث بس بزرگ در صدر اسلام بوده است.

در سنین هفت و هشت سالگى با چشم خود غصب شدن حقوق اهل بیت علیه‌السلام را مشاهده مى نماید كه چگونه مادرش حضرت زهرا علیه‌السلام در ارتباط با مغصوب شدن فدك، تلاش و كوشش دارد و از سوى دیگر حق ولایت و سرپرستى امت اسلامى كه بنا به تصریح پیامبر بزرگوار اسلام در غدیر، و دیگر مناسبتها، بر عهده پدر عالیقدرش قرار داشت و این حق مسلم با ترفندهاى سیاسى و نقشه هاى از پیش طرح شده از دست صاحبش بیرون آورده مى شود و در اختیار دیگران قرار مى گیرد.

در این مدت، رحلت مادر و دفن غمبار او این كودك را در غم تنهایى فرو مى برد آنگاه دوران معاویه و حمایت گران سیاست باز او پیش مى آید با اینكه پدر ارجمندش با اجماع و اتفاق مسلمین و اصحاب حل و عقد به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آمده است در عین حال شیطنت و فریبكارى و خرید آراء مردم، بخش اعظمى از مناطق معموره مسلمانان را در اختیار مى گیرد و در شام و شامات ادعاى خلافت مى نماید و این ادعاى ناحق منجر به جنگ هاى جمل، نهروان وصفین مى گردد كه بخش اعظم حیات سیاسى و اجتماعى امام را به خود مشغول مى دارد و در پایان، آن اتفاق نارواى سیاسى رخ مى دهد كه نمى بایست صورت پذیرد و آن تعیین حكمیت نوظهور از دو طرف متخاصم بود كه بالأخره كارها به نفع معاویه و به ضرر عراقیان، تمام مى گردد.

در نهج البلاغه مستندترین منبع موجود از عهد علوى، چند بار نام امام حسن مجتبى علیه‌السلام آمده است كه موقعیت او را به خوبى نشان مى دهد. یك بار در خطبه 207 درمورد امام حسن مجتبى علیه‌السلام از لسان پدر مهربان و مشفق چنین مى خوانیم:

1. «امْلِكُوا عنِّی هذَا الْغُلاَمَ لاَ یَهُدَّنِی، فَإِنَّنِی أَنْفَسُ بِهذَیْنِ ـ یَعْنِی الحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ عَلَیْهِمَا السَّلامُ ـ عَلَى الْمَوْتِ، لِئَلاَّ یَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. از سوى من از این دو نوجوان مواظبت كنید و به همراه آمدن آنان، با من جلوگیرى كنید (تا وارد معركه قتال نگردند) و من نگرانم از اینكه این دو را مرگ فرا گیرد و با كشته شدن آنان، نسل رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منقطع و بریده گردد.»

سید رضى گوید: جمله املكو عنى هذا الغلام از برترین و بهترین سخنان مى باشد. این سخن مولى مى رساند كه امام حسن و حسین در جنگ صفین حضور مؤثرى داشته اند و خود را به قلب سپاه معاویه مى زدند به حدى كه امام علیه‌السلام توصیه مى دارد آن دو را مراقب باشند و نگذارند بیش از حد خود را وارد صحنه سازند، تا نسل رسالت حفظ گردد.

2. بار دیگر در خطبه 31 نهج البلاغه، امام حسن مجتبى را با دلسوزى كامل مورد عنایت و وصیت خود قرار مى دهد و در خطبه مفصلى او را طرف خطاب سفارشهاى ارزنده و سازنده خویش قرار مى دهد فرازهایى از آن خطبه چنین است:

«‏مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقِرِّ لِلزَّمَانِ، الْمُدْبِرِ الْعُمُرِ... ‏إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمِّلِ مَا لاَ یُدْرَكُ، و الظَّاعِنِ عَنْهَا غَداً. فَإِنِّی أُوصِیكَ بِتَقْوَى اللهِ ـ أَیْ بُنیَّ ـ ‏وَلُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ، وَالاْعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ... ‏أَیْ بُنَیَّ، إِنِّی وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمِّرْتُ عُمُرَ مَنْ كَانَ قَبْلِی، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ، حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ ....» (20)

«از پدرى كه در آستانه فنا وزوال قرار گرفته است و چیرگى طبیعت را پذیرا است. زندگى را پشت سر نهاده است، به گردش روزگار گردن نهاده است، نكوهنده این جهان است به فرزندى كه آرزومند چیزى است كه آن را درنمى یابد و رونده راهى است كه سر از جهان نیستى درآورد...»

پسرم، تو را به تقواى الهى توصیه مى كنم، به ملازمت امر پروردگار مى خوانم و به چنگ زدن به ریسمان الهى فرا مى خوانم. پسرم! من هر چند در بین گذشتگان نزیسته ام ولى در اعمال و كردار آنان تأمل كرده ام و در اخبار آنان سیر نموده ام و در آثار بجا مانده از آنان سیر و سیاحت كرده ام اكنون همانند آنم كه یكى از آنان مى باشم در پایان خطبه او را دعا مى كند و خیر دنیا و آخرت را بر او مى طلبد.

بار سوم در نهج البلاغه در خطبه 24 در مقام وصیت به امام حسن مجتبى علیه‌السلام مى فرماید: حسن بن على مال مرا عهده دار شود خود از آن مصرف كند و به دیگرى هم ببخشد آن سان كه روا بود و شایسته اگر براى حسن، حادثه اى پیش آید و حسین زنده باشد او بدین كار بپردازد و وصیت را انجام دهد چنان كه باید و شاید.

دو پسر فاطمه - حسن و حسین - را از صدقه على همان است كه از آن دیگر پسران است من انجام این كار را به عهده ء پسران فاطمه مى گذارم تا خشنودى خدا را بدست آورده باشم و به رسول او نزدیكى جویم و پاس حرمت او و خویشاوندى او را داشته باشم. (21)

بار چهارم در نهج البلاغه در خطبه 73 حسن و حسین را در مقام شفاعت مروان بن حكم مى بینیم وعلى علیه‌السلام بنابر خواست آنان، مروان را رها مى سازد سپس اظهار مى دارند اجازه ء مى فرمائید كه او با شما بیعت نماید؟

امام علیه‌السلام در پاسخ مى فرماید: مگر او یك بار پس از كشته شدن عثمان با من بیعت نكرد؟ مرا به بیعت چنین فرد پیمان شكنى نیازى نیست كه با دستى همچون دستان جهود مكار بیعت كند ولى در نهان آن را بشكند و كنار بگذارد! (22)

بار پنجم در مقام عتاب به ابن عباس كه گویا بخشى از بیت المال را مورد تصرف خویش قرار داده است در خطبه 41 چنین مى خوانیم: به خدا اگر حسن و حسین هم چنان مى كردند كه تو كردى از من روى خوشى نمى دیدند و به آرزویى نمى رسیدند تا آنكه حق را از آنان بستانم و خسارتى را كه در اثر ستم آنان، پدیدار گشته است نابود گردانم. (23)

بار ششم در سخنان برگزیده اش كلام 38 فرزندش امام مجتبى را به چهار چیز توصیه مى نماید. جائى كه مى فرماید: بالاترین ثروت عقل است، بزرگترین فقر، احمقى و نادانى است گرامى ترین حسب، حسن خلق و خوش رفتارى و وحشتناك ترین وحشتها، عجب و خود بزرگ بینى است. (24)

و بار هفتم در نهج البلاغه در كلام 416 به فرزندش توصیه هایى دارد كه عموما در مسیر هدایت مى باشد. بار هشتم و آخرین بار پس از ضربت خوردنش، هر دو برادر حسن و حسین را مورد توصیه و سفارش قرار مى دهد جائى كه در نامه 47 مى فرماید: «أُوصِيكُمَا بِتَقْوَى اللهِ، وَأنْ لاَ تَبْغِيَا الدُّنْيَا وَإِنْ بَغَتْكُمَا...» شما را سفارش مى كنم به پروا داشتن از خدا و این كه دنیا را طلب نكنید هر چند دنیا پى شما آید.

آنگاه در ارتباط با انتقام و قصاص، یا عفو و گذشت در مورد ابن ملجم به آنان سفارشى مى نماید. اینها مجموع حیات معمول و معقول امام حسن مجتبى علیه‌السلام، در عهد علوى مى باشد كه با مستندات توأم بود.

## 3. در عهد تاریك أموى

امام حسن مجتبى علیه‌السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش فقط شش ماه و چند روز در مسند حكومت و قدرت بودند روزهایى كه سراسر اضطراب بود و تنش، نافرمانى بود و مخالفت و ناجوانمردى بود و پیمان شكنى و فرار اصحاب و یاران و دیگر هیچ.

امام حسن مجتبى علیه‌السلام با كوله بارى از گذشته ها و با كینه هایى از دور و نزدیك از عهد بدر واحد و حنین و از دوران جمل و صفین و عهد علوى با رقیب سخت حیله گر و فریبكارى مانند معاویه رو به رو شده بود فردى كه در زندگى تنها به دنیا و عیش و نوش آن فكر مى كرد و تنها به شیوه هاى به دست آوردن آن، دیگر معاد و رستاخیز و خدا در نظرش امور موهومى بودند، او با بذل و بخشش فراوان موجودى بیت المال، آراء دیگران را مى خرید و به نفع حكومت خویش، بهره مى جست او به خاطر ادعاى خلافت و حكومت اسلام را داشت و احیانا دم از قرآن و پیامبر مى زد اما در باطن در مرحله عمل بسیار ضعیف و ناتوان بلكه منكر آنها بود ولى در امور سیاست وسیاست بازى فردى فریبكار و سالوسى بود به خصوص آنگاه كه از رأى مشاور ویژه ء خود عمروعاص هم كمك مى گرفت این دو نفر آتش افروز معركه هاى صدر اسلام بودند و چه جنایاتى كه مرتكب نشدند و چه آثار جنایت بارى كه در تاریخ اسلام از خود به بدعت نگذاشته اند كه در جایگاه خاص خود خواهد آمد.

مهم ترین مسألة در زندگى امام حسن مجتبى علیه‌السلام در دوران أموى دو موضوع حساس و دو مورد اخلاقى ضربه زننده و شكننده اى بود كه دائم از سوى حكومت معاویه، مورد تبلیغ و ترویج قرار مى گرفت.

1- صلح با معاویه،

2- ازدواجهاى مكرر امام علیه‌السلام.

نخستین مورد كه صلح با معاویه باشد از دو طرف آماج فشارها بود یكى از ناحیه طرفدارانش كه چرا تن به چنین امرى داده است در صورتى كه اكثر فرماندهان در غیاب او خود را به معاویه فروخته بودند و جز تعداد بس اندكى از مؤمنان و معتقدان واقعى، وفادار نمانده بودند و از از سوى دیگر از ناحیه دشمن مكار مورد تهدید و فشار بود كه مى خواست حاكمیت دنیاى اسلام آن روز را در قبضه داشته باشد و امام حسن علیه‌السلام براى حفظ جان آن اقلیت معتقد و مؤمن، چاره اى جز سازش ظاهرى با معاویه نداشت آن هم با آن شرایط و خصوصیاتى كه اگر مورد عمل قرار مى گرفت قطعا نتیجه اش خیلى بهتر و مفیدتر از جنگ وخونریزى و ادامه حكومت با اقلیت ضعیفى بود كه همگى در معرض فنا و نابودى بودند.

نكته اى كه در مورد صلح امام حسن علیه‌السلام قابل ذكر است اینست كه اركان سپاه او از همان دوران صفین و از برنامه حكمیت، درهم شكسته بود اتفاق نظر و وحدت كلمه در بین آنان وجود نداشت.

أمیر المؤمنین علیه‌السلام آن قدر از دست آنان در شكنجه روحى و ناراحتى بر سر مى برد كه نهج البلاغه اثر ماندگار على علیه‌السلام را مى توان غمنامه یا درد دل نامه و زجر نامه روحى مولى نامگذارى نمود گاهى مى فرماید: «لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ» كسى كه مورد اطاعت نباشد، رأیى ندارد.

گاهى على علیه‌السلام حاضر است ده نفر از هواداران خود را با یك نفر از سپاه معاویه معاوضه كند، گاهى درد دل خود را از دست همین سربازان و فرماندهان چموش و سهل انگار، به چاه ها و بیابان ها مى برد و بارها و بارها آرزوى مرگ و از دست این افراد سست عنصر را دارد به حدى كه تقریبا ثلث محتویات نهج البلاغه اعم از خطبه ها، مكاتبات، و كلمات قصار و سخنان بلند و كوتاه امام علیه‌السلام در مورد شكایت از دست زیردستان و سپاه خویش مى باشد و گاهى فرهیختگان و فرزانگانى هم مانند، ابن عباس (یا انشاء الله) عبیدالله بن عباس گرفتار هوس دنیا وغارت و یغماگرى بیت المال مى گردند كه آنگاه است كه اسف على و درد و ناله اش، زمین و زمان را مى سوزاند و كسى را یاراى تحمل سوز دل و جراحت قلب غمگین و درد آلود على را نیست!

هر چند تعداد محدودى هم امثال مالك اشتر، عمار یاسر، صعصعة بن صوحان، خباب بن أرت وقیس بن سعد هم وجود داشتند ولى به یقین با یك گل بهار نمى شود در بهار باید همه جا گل باشد و گلستان، ولى سپاه شام، قطعا این گونه نبود كه سپاه كوفه وعراف بودند.

در چنین شرایطى امام حسن مجتبى علیه‌السلام كه وارث چنین عناصر كم كفایت چه مى توانست انجام دهد؟

جایى كه برخى از سپاهیان او توطئه داشتند كه خود امام را به معاویه تسلیم كنند، و برخى از آنان به مقر فرماندهى یورش مى كردند و خود امام را مورد حمله قرار مى دادند آنچنان كه در ساباط رخ داد و تعداد كثیرى از سوى ستون پنجم پنهانى از معاویه پول دریافت نموده، و در جمع سپاه امام حسن مجتبى علیه‌السلام به نفع دشمن، فعالیت داشتند.

آرى امام حسن علیه‌السلام هرگز صلح نمى نمود این شرایط و مقتضیات زمان و مكان بود كه صلح را بر او تحمیل نمود و شوكران تلخ را نوشانید واو بالأجبار كنار آمدن با معاویه را پذیرفت و از جنگ دست برداشت.

گفتارى از آل یاسین وى در متن كتاب خلاصه اى از عوامل صلح و خلاصه ى جالبى را به عنوان ختم بحث خود دارد جائى كه مى گوید: گناه یك رهبر چیست اگر مردمش فاسد و سپاهیانش خائن و اجتماعش فاقد وجدان اجتماعى باشد؟ بدین ترتیب راز صلح یا ترك جنگ امام حسن علیه‌السلام روشن مى گردد. و ما در بخش مستقلى به تفصیل به این موضوع خواهیم پرداخت.

## فریادرس محرومان

پیشواى دوم نه تنها از نظر علم و تقوى و زهد و پارسایى مقام برجسته و والایى داشت بلكه از نظر بذل و بخشش و دستگیرى از مستمندان اجتماع، در حد توانایى یكتاى عصر خود بود و وجود گرامى او آرام بخش دلهاى دردمند و امیدوار، و پناهگاه مستمندان و تهى دستان و درماندگان جامعه بود هیچ نیازمندى از محضر او دست خالى بر نمى گشت و هیچ دل آزرده اى بدون دارو و مرهم از پیشگاه او مأیوس و نومید باز نمى گشت.

او عادت داشت قبل از آنكه نیازمندى، شرح حال خود را بازگو نماید و رنج مذلت و سوال را بر خود هموار سازد، نیاز او را بر طرف كند و معمولا بخشش هاى امام به نحوى بود كه نیاز مستمند را به یكباره، بر طرف مى ساخت تا دیگر بار دست نیاز به این سو و آن سو دراز نكند.

سیوطى یكى از دانشمندان اهل سنت در تاریخ خود مى نویسد: حسن بن على علیه‌السلام داراى امتیازات اخلاقى و فضایل انسانى متعددى بود او شخص متین ووقور و سخى بود از این رو مورد ستایش و احترام قاطبه ى مردم قرار داشت. (25)

او سرور جوانان بهشتى و یكى از چهار نفرى است كه رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با آنان به مباهله ى نصاراى نجران حاضر شد و یكى از دوازده نفرى است كه خدا فرمانبرى آنان را بر بندگانش واجب و فرض ساخته است و در قرآن مجید، پاك و منزه از هر پلیدى معرفى شده و خداوند دوستى آنان را پاداش رسالت دانسته است.

(إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَكُمْ تَطْهِیرًا). افتخارات و مكارم اخلاقى و فضائل معنوى او به قدرى است كه یاد كردن تمام آنها به طول مى انجامد و تازه پس از بیان به پایان نمى رسد چه بهتر در فصل جداگانه اى مورد عنایت و بررسى واقع گردد.

# بخش دوم: فضائل اخلاقى و مناقب وجودى امام علیه‌السلام

## فضائل اختصاصى

امام حسن مجتبى علیه‌السلام سبط اكبر و ریحانه رسول الله صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واجد شایسته ترین خصوصیات اخلاقى و معنوى مى باشد او عابدترین، زاهدترین و بهترین مردم عصر خویش بود روایت نموده اند هنگامى كه او خود را براى نماز آماده مى ساخت رنگش متغیر مى گشت و تمام اعضا و جوارحش از عظمت خدا به لرزه درمى آمد.

مى فرمود زیبنده است فردى كه در برابر آفریدگار عرش قرار مى گیرد اعضایش مرتعش گردد هنگامى كه به درب مسجد مى رسید سرش را بالا مى گرفت و مى گفت: خدایا مهمانت در مقابل درگاهت ایستاده است اى احسان كننده! بنده خطاكار تو پس از عمل ناروا و ناشایست به سوى تو روى آورده است پس قبایح او را با زیباترین چیزى كه پیش توست بگذر اى خداى بخشنده و كریم! (26)

هنگامى كه به سفر حج مى رفتند به صورت پیاده ره مى سپردند و گهگاهى هنگامى كه به یاد مرگ مى افتادند، گریه مى كردند و هنگامى كه قبر و تاریكى آن را به یاد مى آوردند مى گریستند و آنگاه كه به یاد رستاخیز و برخاستن از قبر یا عبور از پل صراط و نشان دادن نامه اعمال مى افتادند با صداى بلند فریاد مى كشیدند و به حال غش مى افتادند.

تقسیم مال روایت شده است امام حسن مجتبى علیه‌السلام سه بار اموال خود را در راه خدا با فقراء و مستمندان تقسیم نمود. (27)

او هر وقت در قرآن مجید به خطاب یا ایها الذین آمنوا مى رسیدند مى گفتند: «لبیك اللهم لبیك». او در تمام احوال ذاكر خداى متعال بودند. او راست لهجه ترین و فصیح ترین مردم از نظر نطق و گفتار بود. (28)

## اگر نیازمندى كمكت مى كنیم

بسیار مشهور است كه مردى شامى در اثر تلقینات و تبلیغات معاویه و همشهریان فریب خورده اش، وقتى وارد مدینه شد و چشمش به امام حسن مجتبى علیه‌السلام افتاد شروع به بدگویى و اظهار بى ادبى نمود امام علیه‌السلام با اینكه در شهر خود قدرت انتقام را داشت در عین حال با زبان نرم و ملایم فرمودند اى مرد شامى! معلوم است شما مسافر هستید شاید خسته باشید، و نیاز به استراحت داشته باشید، اگر مى خواهید استراحت كنید محل خواب را برایت فراهم مى كنیم و اگر نیاز مالى دارید، كمكتان مى كنیم وقتى مرد شامى این محبت را از امام مشاهده نمود بى اختیار اعتراف كردند: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»، پروردگار آگاه است كه رسالت و امامت را در چه جایگاهى قرار دهد؟

## جود و كرم

جود و كرم در این خاندان، یك امر فطرى و جبلى است زندگى این دودمان بر اصل جود و بخشش نهاده شده است آنچنان كه در زندگى دیگر پیشوایان معصوم علیه‌السلام گذشته است این بزرگان به مال و منال دنیوى، با آن نگرش نگاه مى كنند كه به وسیله ى آن، بتوانند خشنودى پروردگار را جلب كنند و این خشنودى به هر طریق و با هر نوع جود و بخششى كه به دست آمده باشد، مقدار مال، و كم و كیف آن چندان مطرح نیست از اینرو در زندگى هر كدام از پیشوایان علیه‌السلام بذل و بخشش فراوانى وارد شده است به عنوان نمونه آمده است كه یك بار امام حسن علیه‌السلام كل مال و دارائى خود را با فقراء تقسیم مى كرد و بار دیگر ده هزار درهم به فقیرى كه از خداوند متعال این مبلغ را درخواست داشت، عطا نمود (29) بار دیگر موجودى نقدینگى منزل را كه همان 50 درهم را تشكیل مى داد به سائلى عطا مى كند (30)

و دیگر بار پیر زنى در سفر، بزغاله اى را به امام حسن و حسین وعبد الله بن جعفر اهدا كرد و این پیرزن در سفرى كه به مدینه انجام مى داد با امام حسن علیه‌السلام آشنائى مى دهد آنگاه امام تعداد چندین رأس گوسفند (در برابر آن بره یا بزغاله اى كه ایشان احسان كرده بود مجموع ثروت او همین بود) به او عطا مى كند، سپس به سراغ عبد الله بن جعفر علیه‌السلام فرستاده مى شود او نیز پس از اطلاع از عطایاى حسنین علیه‌السلام 100 نفر شتر به او عطا مى كند امام پس از این همه عطایا و بخشش باز مى فرماید ما هنوز یك دهم از عطا و بخشش پیرزن را انجام نداده ایم چون او تمام دارائى خانه و كاشانه اش را به ما تقدیم نمود. پیرزن پس از این عطایا خوشحال به سرزمین خود بازگشت. (31)

او اغلب اوقات به این شعر تمثل مى جست:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا اهل لذات دنیا، لابقألها  |  | إن اغترارا بظل زائل  |

احمق اى صاحبان لذات و عیش و نوش دنیا! بدانید كه لذات آن بقاء و دوامى ندارد فریفته شدن به سایه زایل شونده، از حماقت و نادانى است.

امام حسن علیه‌السلام خود درباره جود و بخشش مى فرماید: احسان و بخشش پیش از سوال از بزرگترین سیادت و آقایى مى باشد و در مورد بخل و امساك مى فرماید: بخل آنست كه فرد پندارد آنچه را كه انفاق مى كند، تباه ساخته است، و آنچه را كه نگه مى دارد شرف و عزت است. (32)

از عبد الرحمن بن جبیر روایت شده است كه به حسن بن على علیه‌السلام عرض كردم مردم مى گویند كه شما طالب خلافت هستید؟ در پاسخ فرمودند: سران عرب در اختیارم بودند، آنان محاربه مى نمودند با كسانى كه من محاربه داشتم و مسالمت داشتند با كسانى كه من مسالمت داشتم، همه آن ها را به خاطر رضا و خشنودى خدا وحفظ خون أمت محمد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، رها ساختم. (33)

در موقع صلح با معاویه در محل نخیله جمله بس بلندى دارد - هنگامى كه معاویه درخواست نمود كه سخنانى در مورد این قرار داد ایراد فرماید - امام علیه‌السلام برخاستند پس از حمد و ثناى الهى این جمله را اداء نمودند: زیرك ترین زیركان، صاحبان تقوى مى باشند و احمق ترین احمقان، افراد فاجر و فاسق مى باشند (34)، من در این مورد كه با معاویه اختلاف داشتم اگر حق شخصى ام بود او اولى تر از من مى باشد و اگر حق شخصى من بود پس به خاطر اصلاح حال امت وحفظ و نگهدارى خونهاى آنان، رها نمودم. (35)

## اعترافات مخالفان

1. گفتار ابوبكر: عقبة بن حارث گفت: ابوبكر نماز را خواند سپس از مسجد خارج شد و امام حسن را دید كه با كودكان بازى مى كند او را گرفت و روى شانه خود قرار داده و گفت: پدرم فداى كسى باد! كه شبیه پیامبر است. (36)

2. انس بن مالك: بخارى در صحیح خود در باب مناقب الحسن والحسین علیه‌السلام، به سند خود از انس روایت كرده كه گفت: هیچ كس شباهتش بیشتر از حسن بن على به رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نبود. (37)

زبیر گفت: رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حسن علیه‌السلام را مى بوسید و او را به سینه خود مى فشرد و مى بوئید در خدمتش مردى از انصار بود كه از عمل پیامبر تعجب كرد و گفت: من پسرى دارم كه به حد بلوغ رسیده است و من تاكنون او را نبوسیده ام. پیامبر اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: این كه خداوند رحمت وعاطفه را از دل تو برگرفته، من چه گناهى دارم؟. (38)

مساور مولى بن سعد بن بكر گفت: روزى كه امام حسن مجتبى علیه‌السلام فوت كرد، ابوهریره را دیدم در مسجد ایستاده و در حالى كه به شدت مى گریست با صداى بلند فریاد مى زدند كه اى مردم! امروز محبوب رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از دنیا رفت.

زهیر بن اقمر گفت: حسن بن على علیه‌السلام بعد از شهادت على علیه‌السلام مشغول ایراد خطابه اى بود كه مردى بلند قامت از قبیله ازد برخاست وگفت: رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دیدم این آقا را به دوش خود سوار كرده ومى فرمایند: كسى كه مرا دوست مى دارد، باید حسن علیه‌السلام را دوست بدارد، این پیام را حاضر به غائب برساند. اگر دستور پیامبر نبود، من این حدیث را به شما نمى گفتم.

عایشه گفت: پیامبر اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حسن علیه‌السلام را مى گرفت وبه سینه اش مى چسباند سپس مى فرمود: خدایا این پسر من است ومن او را دوست مى دارم وتو هم او را و كسانى را كه او را دوست مى دارد، دوست بدار.

ابن عباس گوید: من به هیچ چیز به غیر از این كه در جوانى با پاى پیاده به حج نرفتم افسوس نخوردم در حالى كه حسن بن على 25 بار با پاى پیاده به حج رفت.

در وضعى كه مركبها در جلو او كشیده مى شد وسه بار همه اموالش را بین خود وفقرا تقسیم كرد به طورى كه یك لنگه را مى داد ولنگه دیگر را نگه مى داشت.

3. مروان بن حكم: جویریه گفت: چون امام حسن علیه‌السلام فوت كرد مروان در تشییع جنازه ء او شركت كرده ومى گریست.

امام حسین علیه‌السلام فرمود: آیا براى او گریه مى كنى مگر تو نبودى كه او را پر از خون نمودى، ومدام جرعه هاى غیظ را به او خورانیدى. مروان در حالیكه اشاره به كوه مى كرد، گفت: من این كار را با كسى كردم كه حلم وبردبارى او، هموزن ومعادل این كوه بود. (39)

4. ابن روزبهان اصفهانى علیه‌السلام: مى گوید: بار خدایا صلوات وسلام بفرست بر امام دوم، صاحب آیاتى از قرآن كه در فضیلت او نازل شده، كاشف اسرار حقائق ومعانى، رباینده گوى سبقت در فضائل وكمالات. او است كه پیامبر درباره او فرمود: او چه نیكو سوار شونده است.

كنیه آن حضرت ابومحمد است واز جمله القابش یكى سید است ویكى رضا به واسطه آن كه كمال رضا وتواضع، او را حاصل بوده ودیگر سبط زیرا كه آن حضرت سبط حضرت پیغمبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده ویكى دیگر زكى به واسطه كمال پاكى وطهارتى كه آن حضرت داشته است. آن حضرت به زهر شهید شد ودر بقیع دفن گردید. «اللهم وصل على سیدنا محمد وآله سیما الإمام المجتبى الحسن الرضا و سلم تسلیما». (40)

5. حافظ حسین كربلائى تبریزى (م 994 ه‍): صاحب كتاب روضات الجنان درباره امام حسن مجتبى علیه‌السلام مى نویسد: وى سبط اول رسول خداست و امام دوم از ائمه هدى است شبیه ترین خلق به سید انبیا بود. ولادت خجسته اش در مدینه طیبه در شب پانزدهم رمضان سنه ثلاث هجرى رخ داده است.

در كتاب كشف المحجوب مذكور است كه شیخ حسن بصرى به حضرت امام حسن مجتبى علیه‌السلام در مورد جبر و قدر چیزى نوشت و سؤالى از آن حضرت نمود كه حق در این مسأله غامضه چیست؟ آن حضرت جواب او نوشت و آن سؤال و جواب این است:

سؤال: «بسم الله الرحمن الرحیم. السلام علیك یا ابن رسول الله، وقرة عینه ورحمة الله و بركاته. اما بعد فانكم معاشر بنى هاشم كالفلك الجاریة فى اللجج ومصابیح الدجى واعلام الهدى والائمة القادة الذین من تابعهم نجى، كسفینة نوح المشحونة التى یؤل الیها المؤمنون وینجو فیها المتمسكون. فما قولك یا ابن رسول الله عند حیرتنا فى القدر واختلافنا فى الاستطاعة علمنا بما تأكد رأیك فانكم ذریة بعضها من بعض، به علم الله علمتم وهو الشاهد علیكم وانتم شهداء الله على الناس.»

جواب مشحون به صواب آن حضرت: «بسم الله الرحمن الرحیم، امام بعد: «فقد انتهى الى كتابك عند حیرتك وحیرة من زعمت من امتنا. والذى علیه رأیى ان من لم یؤمن بالقدر خیره وشره فقد كفر، و من حمل المعاصى على الله فقد فجر، ان الله لایطاع بإكراه ولایعصى بغلبة ولایهمل العباد من الملكة، لكنه المالك لما ملكهم، والقادر على ما علیه قدرتهم.»

سلام و درود بر تو باد اى فرزند رسول خدا و اى نور چشم آن بزرگوار رحمت و بركات خدا شامل حال شما باد! شما گروه بنى هاشم همانند كشتى ها در دریاها و اقیانوس ها هستید شما چراغهاى روشنگر در تاریكی ها و ظلمات مى باشید شما پرچم هاى هدایت و پیشوایان راستین پیروان هستید افرادى كه از شما پیروى نماید نجات یافته اند همانند كشتى نوح كه مؤمنان به آن پناه مى برند و چنگ زنندگان به آن نجات مى یابند چه مى فرمائید در مورد قدر كه ما در حیرت به سر مى بریم و ما در مورد توان بشر و حدود آن اختلاف داریم؟

امام علیه‌السلام در پاسخ كوتاهى جان كلام را فرمودند: نامه ى شما به من رسید تحیر شما را دریافتم رأى من آنست هر كس كه به اصل قضاء و قدر خواه خیر باشد یا شر ایمان نداشته باشد كفر ورزیده است كسى كه صدور تمام معاصى را به خدا نسبت فاجر و فاسق گردیده است.

خداوند با اكراه و اجبار مورد اطاعت قرار نمى گیرد (لَا إِكْرَاهَ فِی الدِّینِ) و با غلبه و پیروزى او مورد عصیان واقع نمى گردد او بندگان را مهمل و به خودشان وانداشته است او مالك تمام مملوكات بندگان مى باشد او توانا است بر تمام آنچه آنان توان و قدرت دارند.

6. آیة الله كاشف الغطاء گوید: آیة الله شیخ محمد حسین كاشف الغطاء مرد علم و عمل صاحب الفردوس الأعلى و شخصیتى كه در عرصه هاى مختلف علمى و اجتماعى حضور مؤثر داشته است و در كنفرانس فلسطینى آن روز، پیشوا و امام جماعت تمام گروه هاى مختلف شیعه و سنى گردید در مقدمه كتاب حیاة الأمام الحسن علیه‌السلام تألیف شیخ باقر قرشى گوید: الأمام السبط ابومحمد الزكى، نخستین سبط از اسباط یازده گانه از نسل محمد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سید انبیاء و نسل على سید بشر نخستین فردى است كه نور نبوت و امامت، هر دو در او گرد آمده است پس او مجمع نورین و یكى از نیرین وملتقاى بحرین مرج البحرین یلتقیان یخرج منهما اللؤ والمرجان مى باشد.

على علیه‌السلام بحر نور امامت و فاطمه بحر نور نبوت و كرامت، از این دو دریاى پرگهر لولؤ اخضر و كبود خارج مى گردد لؤلؤ كبودى كه كبودى او همرنگ سم آسمان و مرجان قرمزى كه رنگ او با رنگ خونهاى جارى در زمین مى باشد.

حسن مجتبى نخستین پیشواى امین از صلب سید اوصیاء، فردى است كه حق را اظهار و باطل را نابود و خون مردم را با صلح خود تضمین و تأمین نمود. اگر در حركت صلح آمیز او بنگریم شرایط و ظروف آن را در نظر بگیریم خواهیم دید او با دشمن خود با سلم ومحاربه ننمود و پیروزى را با صلح و ترك جنگ به دست آورد و آتش جنگ را خاموش ساخت عار شناى آن را ظاهر ساخت و مصلحت همان بود كه جز با صلاح جنگ نكند نه با سلاح، با اعمال و كارهاى صلح آمیز دشمن را ذبح كند نه با قتال ونبال، آنچنان كه حركت و نهضت برادرش حسین علیه‌السلام بر طاغوت زمان خود همان بود كه با او مقاتله، ومحاربه نماید خود و اصحاب خود را به كشتن دهد و اهل و عیال و امانت هاى رسالت را به اسارت بكشاند و همین امر در عالم سیاست و قوانین غلبه وكی است با قطع نظر از اوامر الهى و مشیت ازلى همان بود كه صورت پذیرفته است واجب متغین در شرایط امام حسن علیه‌السلام و موقعیتى كه قرار داشت جز صلح با فرعون زمان چیز دیگرى نبود حقیقتى كه وجود دارد آن است اگر صلح امام حسن علیه‌السلام و شهادت امام حسین علیه‌السلام نبود براى اسلام، اسم و رسمى باقى نمى ماند و تمام تلاش ها و كوشش هاى مقام شامخ رسالت صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آنچه از خیر، بركت هدایت و رحمت آورده بود تباه مى گردید چون ابوسفیان و بخل او معاویه و نسل او یزید تمام سعى و كوششان متمركز بود كه اسلام را به آن دوران جاهلیت برگردانند و همان عبادت لات، عزى وجبت را مرسوم سازند. شاید اشاره به همین جایى كه پیامبر خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مى فرماید:

حسن و حسین امام هستند خواه قیام ورزند یا قعود نمایند. شاید قصد دارد فرمود باشند حسن امام است در قعود خود، و حسین هم امام است در قیام و نهضت خود. (41)

## كریم اهل بیت علیه‌السلام

سخاوت و گشوده بودن دست انسان یكى از علائم و نشانه هاى ایمان و باور قلبى افراد مى باشد پیامبر خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مى فرماید: دو خوى نیك است كه خداوند آن دو را دوست مى دارد: حسن خلق و سخاوت و در جاى دیگرى مى فرماید: سخاوت از نشانه هاى ایمان است.

سخاوت از پاكى قلب و از فضایل نفسانى سرچشمه مى گیرد و مشعر آنست كه در قلب انسان رأفت و رحمت نهفته است وطبعا این خوى نیك وقتى فضیلت شمرده مى شود كه بذل و بخشش از روى نیكخواهى و علاقه به خیر و خوشى باشد نه به انگیزه ء ریا و ثناگوئى و شنواندن به دیگرى بوده باشد.

سخاوت حقیقى آنست كه انسان خیر و نیكى را به انگیزه ء نیكى و احسان را به داعى احسان و نیكى انجام داده باشد این صفت نیك با بهترین صورت و زیباترین جلوه آن در وجود مبارك امام حسن مجتبى علیه‌السلام متجلى بود آن بزرگوار به مال ومنال ارزش و قیمتى قائل نبود مگر آنكه گرسنگى گرسنه اى یا نیاز نیازمندى یا عقب افتادگى دین مدیونى را بر طرف سازد.

سخاء و بذل و بخشش، جوهره اى از جواهر وجود آن بزرگوار و ركنى از اركان حیات او شمرده مى شد وقتى به آن حضرت عرض شد به چه جهت سائلى را در نمى كنى؟ پاسخ داد: چون من خودم سائل درگاه خداوند فیاض هستم خجالت مى كشم كه خودم سائل باشم و از خداوند بطلبم كه حاجت مرا روا سازد در عین سوال كننده اى را رد كنم خداوند متعال مرا عادت داده است كه نعمتهاى خود را به من سرازیر نماید و من نیاز سائلى را بر طرف نسازم نگران آن هستیم اگر من احسان را قطع كنم او نیز احسانش را قطع نماید.

و در این زمینه انشاء فرمودند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إذا ما اقانى مسائل، قلت مرحبا  |  | به من فضله على معجل و من فضله‏  |
| فضل على كلنا فاضل  |  | وافضل ایام الفتى حین یسأل (42)‏  |

و در جاى دیگر مى فرماید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إِنَّ السَّخَاءَ عَلَى الْعِبَادِ فَرِیضَةٌ  |  | لِلَّهِ یُقْرَأُ فِی كِتَابٍ مُحْكَم‏  |
| وَعَدَ الْعِبَادَ الْأَسْخِیَاءَ جِنَانَهُ  |  | وَ أَعَدَّ لِلْبُخَلَاءِ نَارَ جَهَنَّم  |
| إِنَّ السَّخَاءَ عَلَى الْعِبَادِ فَرِیضَةٌ  |  | لِلَّهِ یُقْرَأُ فِی كِتَابٍ مُحْكَم‏  |
| وَعَدَ الْعِبَادَ الْأَسْخِیَاءَ جِنَانَهُ‏  |  | وَ أَعَدَّ لِلْبُخَلَاءِ نَارَ جَهَنَّم‏  |

سخاوت بر بندگان خدا فریضه است كه در كتاب خدا خوانده مى شود. خداوند به بندگان سخى وعده بهشت داده است آنچنان كه بر بخیلان آتش جهنم را كسى كه دستش در احسان به خواستگاران نمى گردد او در واقع مسلمان نیست.

بر اساس این روحیه بذل و بخشش فقراء و نیازمندان به سراغش مى رفتند او نیز با احسان و بذل و بخشش خود آنان را كامیاب مى كرد در تاریخ زندگى او موارد بسیارى قید شده است و ما به عنوان نمونه چند مورد را ذكر مى كنیم:

1. اعرابى به عنوان سوال وارد محضرش گردید امام دستور دادند آنچه در پس انداز و خزانه وجود دارد به او بدهند در آن ده هزار درهم وجود داشت اعرابى گفت: یابن رسول الله شما اجازه ندادید من حاجت خود را ابراز كنم و مدح خود را بازگو نمایم اما تمثل به شعرى فرمودند: ما دوست نداریم آبروى فردى در سوال و درخواست ریخته شود. (43)

2. از غلامى عبور مى نمودند كه غذا مى خورد و در برابر او سگى قرار گرفته بود هر چه مى خورد به آن حیوان زبان بسته هم مى داد امام علیه‌السلام پرسید چرا این كار را انجام مى دهى؟

عرض كرد: من خجالت مى كشم خودم چیزى بخورم ولى آن حیوان زبان بسته را محروم سازم. امام علیه‌السلام احساس كردند در او یكى از بهترین خصلتهاى انسانى وجود دارد پس علاقه پیدا كرد كه در مقابل احسان و نیكى او خدمتى در حق او انجام دهد از اینرو به سراغ مولى و مالك او رفت او را خرید و خانه اى را هم كه در آن زندگى مى كرد از دو بازستاند و در ملكیت او قرار داد. (44)

3. روزى از برخى از كوچه هاى مدینه عبور مى كرد صدایى را شنید كه از خداوند متعال درخواست ده هزار درهم مى نمود، امام علیه‌السلام به منزلش رفت و فورا مبلغ درخواستى او را به وى فرستاد. (45)

4. او بارها مى فرمود «الكثیر عند الله قلیل» پرداخت هر چه بیشتر در راه خدا باز هم كم و ناچیز است عطاء پرداخت در راه خدا نیازمند پاداش و تشكر افراد نیست. (46)

5. داستان عبور ایشان و برادرش امام حسین علیه‌السلام و عموزاده اش عبد الله بن جعفر از پیرزن و گرسنگى مفرطى دچار شدند به چادر پیرزن پناه بردند او تنها گوسفند خود را در مقدم مهمان گرامى ذبح كرد و آنان را سیر وسیراب ساخت در بازگشت از سفر حج وقتى آن پیرزن به مدینه آمد.

امام علیه‌السلام پول و گوسفندان متعدد و هم چنین امام حسن تعداد گوسفند و پول وعبد الله بن جعفر چندین گوسفند همراه را به او پرداخت نمودند به حدى كه به صورت یك ثروتمند و بى نیاز به چادر خود برگشت به حدى كه وضعیت او مورد حسد و غبطه هم چادرى هاى خویش قرار داشت.

و همگى این احسان و تشكر امام را مى ستودند. (47)

6. خانه اى از انصار به قیمت 000/400 درهم خریدارى نمودند به اطلاع امام علیه‌السلام رسید كه فروشندگان نیاز شدید به پول آن دارند و فروش خانه از آن نظر بوده است كه از ذلت سوال از مردم نجات پیدا كنند.

امام علیه‌السلام خانه را همراه وجه آن به صاحبانشان برگرداند و به این ترتیب شرف و جوانمردى آنان را تأمین نمود البته این نوع كرامت و سخاء یكى از بهترین و والاترین مراتب جود و بخشش مى باشد. (48)

7. كنیزى، دسته گلى تقدیم محضر امام علیه‌السلام نمود، امام علیه‌السلام فرمودند: تو در راه خدا آزاد هستى انس او را در این سخاوت بى نظیر ملامت نمود امام علیه‌السلام در پاسخ فرمودند: خداوند متعال ما را این چنین تأدیب نموده است جائى كه مى فرماید: «وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا» (49) هنگامى مورد تحیت قرار گرفتید پس با بهتر از آن تحیت انجام دهید، تحیت بهتر از تحیت او همان آزاد و رها ساختن او بود. (50)

8. فردى به محضر امام علیه‌السلام آمد و اظهار نیاز نمود امام علیه‌السلام فرمودند: سوال جز در چند مورد روا نیست، قرض سنگین، فقر شدید، دیه یا غرامت ذمه. سوال كننده گفت: جهت یكى از آن سه مورد آمده ام.

امام علیه‌السلام فرمودند 100 دینار به او پرداخت كردند این شخص به سراغ امام حسین علیه‌السلام هم رفت او نیز 99 دینار به او پرداخت نمود (و نخواست در برابر برادرش قرار گیرد) او به سراغ عبد الله بن جعفر هم رفت او هفت دینار داد آن مرد داستان بخشش حسنین را بازگو نمود عبد الله پاسخ داد واى بر تو آیا مرا در برابر آنان قرار مى دهى؟

آیا نمى دانى آنان مركز و معدن علم و دانش و مال هستند؟ البته تاریخ نویسان موارد فراوانى از جود و بخشش و كرم این كریم اهل بیت علیه‌السلام را آورده اند كه ما محض اختصار به موارد فوق بسنده نمودیم طالبان تفصیل مى توانند به حیاة الامام الحسن علیه‌السلام، قریشى ج 2/ عیون الأخبار الرضا ابن قتیبه ج 3، ص 140 به بعد / نور الأبصار، شبلنجى ص 111 / خصال صدوق صفحات 130 مراجعه فرمایند.

رباعى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیك و بد خلق پیشت ار یكسانست  |  | دانم كه تو را بهره اى از عرفانست  |
| از مدح و مذمت كسان فارغ باش  |  | كین شیوه هزار درد را درمانست  |

صاحب روضات الجنان مى افزاید: روایت است از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام از جابر بن عبد الله انصارى كه گروهى از مردم به نزد امام حسن علیه‌السلام آمدند و گفتند كه: ما از تو استدعاى بعضى از خوارق عادات و كرامات را داریم چون از پدرت مشاهده كرده ایم از تو نیز مى خواهیم كه ببینیم. حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود: شما بدان ایمان دارید؟

گفتند: بلى همه ایمان داریم كه تو حجت خدائى همچنان كه پدرت پیشوا و حجت خدا بود. امام فرمود: شما پدرم را مى شناسید؟ گفتند: آرى. ما به صحبت وى بسیار مشرف گشته ایم.

حضرت امام حسن علیه‌السلام آنجا نشسته بود پرده اى كه بر در خانه دیگر زده بودند، گوشه آن را برگرفت و گفت: بنگرید، آن جماعت چون نگریستند، حضرت أمیر المؤمنین على علیه‌السلام را دیدند و گفتند: والله هذا أمیر المؤمنین پس همه گفتند: گواهى مى دهیم كه تو فرزند رسول خدائى و بر خلق پدرت، حجت حقى. (51)

البته كرامات و خرق عادات پیشوایان خیلى بیشتر از آنست كه در عقول و افكار ناقص ما به گنجد از این رو از نقل و بازگوئى آنها خوددارى مى كنیم.

# بخش سوم: امام حسن مجتبى علیه‌السلام در پیشگاه قرآن

## امام حسن مجتبى علیه‌السلام و ارشادهاى تفسیرى او

گر چه كتاب تفسیرى مستقلى از آن بزرگوار در دست نداریم چون تألیف و تدوین به این صورت معمولى از قرن دوم به بعد رواج داشته است، ولى كلمات تفسیرى این بزرگوار را مى توان از لابلاى كتب احادیث، فقه، تاریخ، تراجم، تفسیر و سیره بدست آورد، آنچه هم اكنون از این بزرگوار در دست داریم بسیار معدود و ناچیز و خیلى كمتر از آن مطالب و سخنانى است كه از او فوت شده است، ولى از باب المیسور لایسقط بالمعسور به چند مورد اشاره مى نمائیم:

### 1. در توصیف و شأن قرآن:

قال الحسن علیه‌السلام: «إنَّ الْقُرْآنَ فيهِ مَصابيحُ النُّورِ، وَ شِفاءُ الصُّدُورِ، فَيَجِلْ جالَ بَصَرُهُ، وَ لْيَلْجَمُ الصِّفّةَ قَلْبِهِ، فَإنَّ التَّفْكيرَ حَياةُ الْقَلْبِ الْبَصيرِ، كَما يَمْشي الْمُسْتَنيرُ فىِ الظُّلُماتِ بِالنُّورِ.» (52)

« ما بَقِىَ فِى الدُّنْيا بَقِيَّةٌ غَيْرَ هَذَا القُرآنِ فَاتَّخِذُوهُ إماما يَدُلُّكُمْ عَلى هُداكُمْ، وَإنَّ أَحَقَ النّاسِ بِالقُرآنِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَإنْ لَمْ يَحْفَظْهُ وَأَبْعَدَهُمْ مِنْهُ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ وَإنْ كانَ يَقْرَأُهُ، إِنَّ هَذَا اَلْقُرْآنَ يَجِيءُ يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ قَائِداً وَ سَائِقاً يَقُودُ قَوْماً إِلَى اَلْجَنَّةِ أَحَلُّوا حَلاَلَهُ وَ حَرَّمُوا حَرَامَهُ وَ آمَنُوا بِمُتَشَابِهِهِ وَ يَسُوقُ قَوْماً إِلَى اَلنَّارِ ضَيَّعُوا حُدُودَهُ وَ أَحْكَامَهُ وَ اِسْتَحَلُّوا مَحَارِمَهُ» (53)

این قرآن است كه در آن چراغ هاى نور و شفاى امراض دلها نهفته است هر جویاگرى مى تواند از آن بهره گیرد و دل خود را با توصیف آن ملجم سازد تفكر و اندیشه در قرآن مایه حیات قلب نورانى است.

آنچنان در تاریكى ها با نور مى توان گام برداشت. در دنیا جز این قرآن چیزى بقاء و جاودانگى ندارد پس آن را امام و پیشواى خود قرار دهید كه شما را به هدایت، رهنمون گردد، سزاوارترین مردم به قرآن آن كس است كه عامل آن باشد هر چند حافظ قرآن نبوده باشد و دورترین آنان، فردى است كه عامل آن نباشد هر چند قارى و خواننده آن باشد، این قرآن در روز قیامت به عنوان راهبر و قائد، تجلى پیدا مى كند.

جمعى را كه حلال آن را حلال و حرام آن را حرام شمرده اند و به متشابه آن ایمان آورده اند را به بهشت سوق مى دهد، و جمعى را كه حدود آن را ضایع ساخته اند و محارم آن را حلال شمرده اند، به آتش سوق مى دهد.

### 2. تفسیر به رأى:

و در حدیث دیگرى در مورد تفسیر به رأى قرآن مى فرماید: «من قال فى القرآن برأیه فأصاب فقد أخطأ» (54) هر كس كه با رأى و هواى نفس خود چیزى در مورد قرآن بگوید اگر به صواب هم رسیده باشد، راه خطا پیموده است.

### 3. تفسیر و شرح ادب پیامبر اسلام صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم:

قال الحسن علیه‌السلام: «إن الله ادب نبیه فاحسن الأدب، فقال: خذ العفو وأمر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین فلما وعى الذى امره قال تعالى: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا) فَقَالَ لِجَبْرَئِيلَ علیه‌السلام وَ مَا الْعَفْوُ قَالَ أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ وَ تُعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ).» (55)

خداوند متعال پیامبر خود را تأدیب نمود و بهترین ادب را انجام داد كه فرمود: عفو و گذشت را پیشه كن و به نیكى و خوبى، امر كن و از نادانان اعراض نما.

هنگامى كه به دستورهاى فوق عمل نمود خداوند در آیه دیگر او را این چنین توصیف نمود كه هر آنچه را پیامبر آورده است فرا بگیرید و از هر آنچه نهى كرده است، خوددارى نمائید پیامبر اسلام از جبرئیل پرسید كه مقصود از عفو چیست؟

گفت: هدف از عفو آن است: كسى كه با تو قطع كرده است، تو وصلت و ارتباط ایجاد نمائى و كسى كه با تو قطع احسان و نیكى كرده است به او عطا و بخشش نمائى و آن كس كه به تو ظلم كرده است مورد عفو قرار دهى.... هنگامى كه پیامبر اسلام در زندگى خود، این شیوه ها را به كار بست و در حق او از سوى پروردگار این شرف جاودانى نازل شد: انك لعلى خلق عظیم اى پیامبر ما! تو داراى اخلاق و روشهاى بس بزرگى هستى (56).

### 4. ابرار و نیكوكاران:

امام علیه‌السلام در تفسییر كلمه ابرار فرمودند: هر آنچه در كتاب خدا كلمه أبرار آمده است مقصود از آن: على بن ابیطالب، فاطمه، حسن و حسین علیهما‌السلام مى باشد چون ما نیكوكاران از حیث پدران و مادران از ابرار بوده و همیشه دلهاى ما سرشار از طاعت و نیكوكاریها است و از دنیا و محبت آن، تبرى و بیزارى جسته ایم و در تمام فرمانها و دستورات از خداوند اطاعت نموده ایم، به یكتائى او ایمان آورده ایم و رسول و فرستاده او را تصدیق نموده ایم.

### 5. در جمع سوگواران:

امام حسن علیه‌السلام به هنگام رحلت پدر گرامى خود، در جمع سوگواران چنین ایراد خطبه فرمودند: در این شب فردى از دنیا رخت بر بست كه پیشینیان از نظر عمل بر او پیشى نگرفتند و متأخرین از نظر عمل به او نخواهد رسید او همراه پیامبر اسلام مجاهده مى نمود. پس با نفس جهادگر او را نگه مى داشت، پیامبر خدا با پرچم خود او را روانه مى ساخت، پس جبرائیل از سمت راست، و میكائیل از سمت چپ او را حفظ مى كردند تا آنكه پیروزى را نصیب مسلمین مى ساخت.

به خدا قسم! در این شبى كه فرود آمدن قرآن، در آن انجام پذیرفته است و عیسى بن مریم در آن عروج داده شده است ویوشع بن نون وصى موسى در آن فوت نموده است شخصیتى از دنیا رفته است كه از درهم و دینار و طلا و نقره جز 700 درهم از خود باقى نگذاشته است، هفتصد درهمى كه از خیرات و عطایاى او به قصد تأمین خدمتگزار منزل، كنار گذاشته بود.

هر كس كه مرا مى شناسد شناخته است و هر آن كس كه مرا نشناخته است، پس خودم را معرفى مى نمایم، من حسن بن على فرزند پیامبر و فرزند وصى پیامبر خدا هستم. ما از اهل بیت رسالتیم كه جبرئیل در منزل ما فرود مى آمد و بالا مى رفت. ما از خاندانى هستیم كه خداوند رجس و ناپاكى را از آن خاندان بیرون برده است.

ما از خاندانى هستیم كه خداوند مودت و دوستى آنان را بر هر مسلمانى فرض و‍ واجب ساخته است. خداوند متعال به پیامبر خود فرموده است: من در برابر زحمات رسالت، هیچ اجر و پاداشى جز مودت خویشاوندان مسئلت نمى دارم و باز فرمود: كسى كه حسنه اى را كسب نماید بر او مى افزائیم و دریافت حسنه، عبارت از مودت و دوستى ما اهل بیت رسالت مى باشد.

### 6. تهجد و متهجدان:

محمود زمخشرى در تفسیر آیه شریفه: (تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ) از امام حسن مجتبى علیه‌السلام نقل مى كند: وهم المتهجدون آنان شب زنده داران و متهجدان هستند و از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تفسیرش آمده است: قیام العبد من اللیل بلند شدن بنده در دل شب است و از حسن علیه‌السلام، (رضى الله عنه) نقل كرده است: «انه التهجد وهم المتهجدون». تتجافى عبارت از تهجد و برپا شدن مى باشد، و متهجدان همان شب زنده داران هستند. (57)

### 7. صاحبان عقول و اندیشه ها:

قال الحسن علیه‌السلام: «اذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من اهلها قیل یابن رسول الله! و من أهلها؟ قال الذین قص الله فى كتابه ذكرهم، فقال: انما یتذكر اولوالألباب. قال هم اولوالعقول.» (58)

امام علیه‌السلام فرمود: هنگامى كه خواستید چیزى را از شخصى درخواست نمائید پس از اهل آن سوال كنید. عرض شد اى فرزند رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اهل آن كیانند؟ فرمودند: كسانى هستند كه خداوند آنان را در قرآن خود نام برده و متذكر گشته است كه آنان افرادى هستند كه به هنگام تذكر خدا توجه پیدا مى كنند و آنان صاحبان عقول و اندیشه ها هستند.

### 8. شاهد و مشهود كیانند؟

«سئل الامام الحسن علیه‌السلام فى الشاهد والمشهود فقال: اما الشاهد فمحمد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واما المشهود فیوم القیامة، اما سمعته یقول: (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِیرًا) وقال تعالى: (ذَٰلِكَ یَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَٰلِكَ یَوْمٌ مَّشْهُودٌ).» (59)

از امام حسن مجتبى علیه‌السلام در مورد تفسیر شاهد و مشهود در قرآن سوال شد و پاسخ فرمودند: شاهد عبارت از محمد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیامبر اسلام است اما مشهود عبارت از روز رستاخیز و قیامت مى باشد جائى كه قرآن درباره شاهد مى فرماید:

اى پیامبر ما تو را شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم و در آیه دیگر در مورد مشهود مى فرماید: این روز قیامت، همان روزى است كه مردم در آن روز، گردآورى شده اند و همان روز مشهود مى باشد.

### 9. بهترین و زیباترین لباسها:

«كان الحسن بن على علیهما‌السلام، كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیه‌السلام إِذَا قَامَ إِلَی الصَّلاةِ لَبِسَ أَجْوَدَ ثِیَابِهِ فَقِیلَ: لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لِمَ تَلْبَسُ أَجْوَدَ ثِیَابِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَمِیلٌ یُحِبُّ الْجَمَالَ فَأَتَجَمَّلُ لِرَبِّی وَ هُوَ یَقُولُ: (خُذُوا زِینَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ).» (60)

امام حسن بن على علیه‌السلام هنگامى كه به نماز برمى خاست بهترین لباسهاى خود را مى پوشید در مورد فلسفه و انگیزه این عمل پرسیدند در پاسخ فرمودند: خداوند زیبا و جمیل است پس براى خدا، خودم را زیبا مى سازم سپس آیه شریفه را تلاوت نمود كه ترجمه اش آنست: اى فرزندان آدم، خود را به هنگام عبادت و سجده بیارائید. (61)

### 10. حسنه ى دنیا و آخرت:

فى تفسیر قوله تعالى: (آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً) قال: هى العلم والعبادة فى الدنیا، والجنة فى الآخرة. امام علیه‌السلام در تفسیر آیه فوق فرمودند: منظور از حسنه دنیا، علم و عبادت، و مقصود از حسنه آخرت بهشت و جنت مى باشد.

### 11. احسان و تحیت بهتر:

امام كنیزى داشت كه دسته گلى به حضور او تقدیم نمود امام در مقابل این عمل فرمودند: تو در راه خدا آزاد هستى، در مورد این واكنش از او پرسیدند امام در پاسخ فرمودند: خداوند ما را چنین تأدیب نموده است و فرموده است: هنگامى كه مورد تحیت قرار گرفتید پس با بهترین صورت آن را پاسخ دهید. بهترین پاسخ عمل او، آزاد ساختن او بود.

### 12. تفسیر عملى امام علیه‌السلام:

در پایان این بخش حدیثى نقل مى شود كه جنبه ظاهرى قرآنى ندارد ولى تفسیر عملى روشنى از مفاهیم و حقایق عالیه قرآن مجید را دارد و نشانگر كمال عمل وتقید آن معصوم بزرگوار به رهنمودها و اهداف قرآن كریم است.

كه عین حدیث از كتاب مستدرك الوسائل آورده مى شود تا یادآور بخشى از حقوق فراموش شده ء این امام مظلوم نسبت به مسلمین و دوستداران خویش باشد.

احمد بن فهد در كتاب عدة الداعى از ابن عباس روایت نموده است كه همراه حسن بن على در مسجد الحرام بودم او معتكف بود و در حال انجام طواف بود (در اعتكاف روز دوم و سوم جز براى امور ضرورى نمى توان اعتكاف را به هم زد و از مسجد خارج شد) كه فردى از شیعیان و دوستداران به او رسید و عرض كرد من به فلان شخص بدهكارى دارم اگر امكان پرداخت آن از سوى جناب عالى میسور بود بسیار بجا بود.

امام علیه‌السلام در پاسخ فرمودند قسم به صاحب این بنا پیش من چیزى باقى نمانده است كه توان پرداخت داشته باشم آن شخص عرض كرد پس اگر بتوانید از او مهلت به من بگیرید بسیار مناسب خواهد بود چون او مرا تهدید به حبس و زندان مى نماید. ابن عباس گوید:

او فورا طواف خود را قطع كرد و همراه او راه افتاد به او عرض كردم آیا فراموش كرده اى كه معتكف هستى؟ (و معتكف نمى تواند محل اعتكاف را ترك كند) امام فرمود علیه‌السلام: نه، ولى از پدرم شنیده ام كه مى گفت از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیده ام كه مى فرمود: اگر كسى نیازى از نیازهاى برادر ایمانى خود را بر طرف سازد همانند آنست كه هزار سال به عبادت خدا پرداخته است در حالى كه روزها روزه دار، و شبها، شب زنده دار و روى پاى خود به عبادت ایستاده باشد. (62)

این حدیث شریف بى نیاز از شرح و تفسیر است دقیقا مسئولیت و تعهد اسلامى و ایمانى بندگان خدا را در برابر همدیگر نشان مى دهد و جهان اسلام و ایمان را، اجزاء مرتبط و پیوسته به همدیگر معرفى مى نماید كه از رنج و ناراحتى دیگران، رنجور و ناراحت و متأثر هستند به حدى كه انسان یك عمل مستحبى یا واجبى را مى تواند در راه انجام آن ترك، یا به تأخیر افكند. سعدى شیرازى با الهام از این نوع تعالیم عالیه گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنى آدم اعضاى یكدیگرند  |  | كه در آفرینش زیك گوهرند  |
| چو عضوى به درد آورد روزگار  |  | دگر عضوها را نماند قرار  |
| تو كز محنت دیگران بى غمى  |  | نشاید كه نامت، نهند آدمى  |

# بخش چهارم: زندگى سیاسى امام علیه‌السلام و پاسخ از شبهه

## زندگى سیاسى امام حسن مجتبى علیه‌السلام

زندگى سیاسى و اجتماعى امام حسن مجتبى علیه‌السلام یكى از داغ ترین و حساس ترین موضوعات حیات آن بزرگوار شمرده مى شود دوستان و مخالفان هر كدام تجزیه و تحلیلهاى متفاوتى از این محور حیات امام علیه‌السلام به عمل آورده اند و برخى از دوستان همانند آل یاسین و سید باقر قرشى دیگران كتاب مستقلى در این باره پرداخته اند.

و عمدتا دو شبهه در این بخش در زندگى آن بزرگوار وجود دارد: اولى اینكه امام حسن مجتبى علیه‌السلام با آنهمه سوابق محكم معنوى و پشتوانه الهى، چرا با معاویه كنار آمد؟ و چرا تن به صلح داد؟ دومى نیز كه بى ارتباط با زندگى سیاسى امام نیست اینكه امام حسن علیه‌السلام چرا همسران متعددى برمى گزید؟

ما در این بخش تلاش مى كنیم تا پاسخ هر دو مورد را با توجه به مستندات تاریخى و تحلیل هاى سیاسى آورده باشیم و این پاسخ ها پس از مقدمات كوتاهى خواهد بود كه اكنون متعرض آن مقدمات هستیم:

## پاسخ شبهه اول: صلح امام حسن علیه‌السلام

ابن صباغ مالكى در الفصول المهمه مى نگارد: روز جمعه بیست و یكم ماه رمضان سال چهلم هجرى، صبح همان روزى كه جسد مطهر أمیر المؤمنین علیه‌السلام به خاك سپرده شد، امام مجتبى علیه‌السلام در جمع مردم كوفه حضور یافت و خطبه اى خواند و ضمن آن فرمود: (63)

«لَقَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اَللَّيْلَةِ رَجُلٌ لَمْ يَسْبِقْهُ اَلْأَوَّلُونَ بِعَمَلٍ وَ لاَ يُدْرِكُهُ اَلْآخِرُونَ... دیشب، مردى از میان ما رفت كه از میان گذشتگان تاریخ، كسى بر او سبقت نجست و در آینده نیز، كسى همتا و همسنگ وى نخواهد بود.»

(خطبه اى كه در بخش تفسیر گذشت) پس از آن، امام به تمشیت امور سیاسى - اجتماعى و نظامى پرداخت: كارگزاران را به كار گمارد، به امیران مأموریت لازم داد و لشكر را مرتب و مجهز نمود و حقوق حقوق بگیران را تقسیم كرد. (64)

هنگامى كه خبر شهادت على علیه‌السلام، و روى كار آمدن امام مجتبى علیه‌السلام به معاویه گزارش شد دو تن از جاسوسان خود را جهت خرابكارى و آگاهى از امور كوفه و اوضاع شخص امام علیه‌السلام، به سوى كوفه و بصره، گسیل داشت كه هر دو توسط امام مجتبى علیه‌السلام شناسائى، و به قتل رسیدند.

امام نامه اى به معاویه نوشت و به او اخطار نمود: «اما بعد فانك دسست الرجل، وارصدت العیون، كانك تحب اللقاء، ولوترى العافیة وما او شك فى ذالك فتوقعه انشاء الله تعالى.» (65)

تو جاسوسانى فرستادى همانند آنست كه تو برخورد و ملاقات را دوست دارى و چه نزدیك است پس منتظر آن باش. انشاء الله انتظار عمومى انتظار عموم مردم بیعت كننده با امام مجتبى علیه‌السلام آن بود كه حساب معاویه را یكسره كند و این مسأله را عبد الله بن عباس پس از گذشت حدود دو ماه از خلافت امام مجتبى علیه‌السلام طى نامه اى به آن حضرت گوشزد كرد.

او در این نامه نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، این نامه اى است كه عبد الله بن عباس به أمیر المؤمنین حسن بن على علیه‌السلام مى نویسد اما بعد: اى پسر رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم! بدان كه مسلمانان با تو بیعت كردند و به اطاعت تو راضى گشتند، لكن در این مورد كه شما حق خویش را طلب نمى كنید بر تو انكارها دارند. (66) بلاذرى مى نویسد پس از گذشت پنجاه روز از خلافت امام، این نامه نگارش یافت. (67)

امام علیه‌السلام طبق صلاحدید خویش نامه اى به معاویه نوشت كه در صدر نامه آمده بود: بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله أمیر المؤمنین حسن بن على إلى معاویة بن صخر اما بعد (... در این نامه امام به سه نكته اشاره كرده بودند):

1. خدا از طریق دین جد ما، به انسان ها عزت و آبرو بخشید.

2. پس از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كشمكش بالا گرفت كه خلیفه چه كسى باشد؟ و به گفته رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عطف توجه كردند كه خلیفه باید از قریش باشد لكن قریش از جاده ء انصاف بیرون رفته و حق ما را نادیده گرفتند و ما به خاطر حفظ مصالح امت اسلامى، شكیبائى را پیشه ى خود ساخته ایم.

3. الآن همه به ما روى آورده اند جز تو (و افراد تحت نفوذ تو) تو كه سابقه اى در اسلام نداشته و گذشته خوبى هم ندارى تعجب مى كنم كه چرا با ما منازعه مى كنى؟

در حالى كه امروز، خلافت و امامت از حیث میراث و نیز از حیث اهلیت و لیاقت، از آن من است چون أمیر المؤمنین على علیه‌السلام هنگام ارتحال، مرا به عنوان خلیفه، برگزید. اى معاویه! از خدا بترس و دست از خودسرى بردار!. (68)

آنگاه كه نامه امام مجتبى علیه‌السلام به معاویه رسید در پاسخ چند نكته را متذكر شد، از جمله:

1. از نزاع امت، پس از پیامبر سخن به میان آوردى، گرچه از شخص خاصى، شكایت سر ندادى لكن سخن تو تعریضى است به بزرگانى چون: صدیق، فاروق، ابوعبیده، طلحه، زبیر، و....

2. من مى دانم كه تو نمى توانى امور خلافت را اداره كنى. (69)

معاویه پس از ارسال پاسخ نامه امام، ضحاك بن قیس را مسئول جمع آورى سپاه كرد در اندك مدتى هزاران نفر را فراهم آورد و به سوى عراق به حركت درآورد و تا پل منبج پیش تاخت. (70)

آنگاه كه این خبر به امام رسید آن حضرت نیز حجر بن عدى را مأمور تجهیز سپاه نمود او جمعیت كثیرى را تجهیز كرد و به بسیج لشكر دست زد و 40 هزار نفر را مجهز كرد امام علیه‌السلام مغیرة بن نوفل بن حارث را به جاى خود در كوفه نصب كرده و خود همراه لشكر، به حركت درآمد.

متأسفانه سپاه همراه امام مجتبى علیه‌السلام، یك دست نبودند، زیرا: گروهى از شیعیان او و پدرش بودند و گروهى نیز از خوارج بودند كسانى كه قتل معاویه را خواستار بودند، ولى قلبا خود امام علیه‌السلام را نیز قبول نداشتند، گروهى نیز طمع ورزان غنیمت طلب، و گروهى نیز صرفا به خاطر تبعیت از رؤساى قبایل خود به میدان تاخته بودند و داراى هدف و انگیزه اى نبودند. امام علیه‌السلام فرمان حركت سپاه را صادر كرد و خود شخصا در ساباط القنطرة به آنان پیوست. (71)

امام، قیس بن سعد بن عباده را با دوازده هزار سوار به پیش فرستاد و خود با دیگر افراد سپاه به ساباط مدائن بار اندازى كرد و دردوزد. (72)

بعضى از مورخان، مسأله حمله به امام و زخمدار شدن آن حضرت را در ساباط بدون ذكر انگیزه و عامل آن، نوشته اند ولى حقیقت پنهان، این است كه معاویه كه در حال تهاجم به سوى امام علیه‌السلام بود از هیچ دروغ و ترفندى فروگذارى نمى كرد.

وآنگهى عمال او، در همه جا تبلیغ مى كردند كه معاویه خواهان صلح است ولى امام مجتبى علیه‌السلام خواهان جنگ و خون ریزى است و حتى آنگاه كه امام در ساباط مدائن در ضمن سخنرانى خود فرمود ما جنگ طلب نیستیم (ما حق طلب هستیم) بعضى از كوردلان در لشكر آن حضرت، به خیمه ى امام حمله بردند و خنجرى بر ران امام زدند و در این هنگام بعضى از یاران امام، مسأله صلح خواهى معاویه را مطرح كردند.

بلاذرى مى نویسد: (73) امام علیه‌السلام فرماندهى سپاه دوازده هزار نفرى را به عبیدالله بن عباس داد و از او خواست تا با قیس بن سعد بن عباده وسعد بن قیس همواره، مشورت كند و فرمود اگر تو كشته شدى، فرمانده لشكر، قیس خواهد بود و اگر او كشته شد سعد بن قیس فرمانده باشد.

متأسفانه عبیدالله بن عباس خود فروشى كرد و تسلیم معاویه شد. این عمل، ضربه اى كارى بر پیكر سپاه امام مجتبى علیه‌السلام زد، ولى خوشبختانه، فرمانده دوم امام علیه‌السلام تسلیم نشد و سخت مقاومت كرد. جنگ سختى میان لشكر امام به فرماندهى قیس، با لشكر معاویه درگرفت و از طرفین شمارى چند به خاك افتادند.

حتى پس از ابلاغ خبر پذیرش صلح از سوى امام علیه‌السلام نیز قیس همچنان، سرسختانه در برابر لشكر معاویه، ایستادگى مى كرد و دوباره نبرد سختى میان دو طرف بالا گرفت. معاویه بارها از در تطمیع و خریدارى قیس دست به كار شد، ولى موفق نگشت و این بار پیغام داد كه تو براى چه كسى جنگ مى كنى؟ - امام تو كه زخمدار شده و لشكر وى، او را رها كرده اند، قیس نامه اى به امام نوشت.

امام یاران خود را مورد عتاب وخطاب قرار داد و سرزنش نمود و نظر یاران را به طرف صلح یافت. كاغذ سپیدى با مهر معاویه بدست امام رسید كه هر شرطى را مورد نظر دارى بنویس، این مسأله، همراهان امام را بیشتر به موضوع صلح ترغیب كرد. امام علیه‌السلام جریان را به قیس خبر داد. (74)

برخى از مورخان، عبیدالله بن عباس و پیوستن او را به معاویه متذكر نشده اند و همچنین از نفوذ معاویه در لشكر امام و شایعه پراكنى آنان را به نفع معاویه مورد توجه خویش قرار نداده اند. بى وفائى بلاذرى نقل مى كند كه فرمانده اول لشكر دوازده هزار نفرى، پیش قراول امام مجتبى علیه‌السلام عبیدالله بن عباس بود و سپس اشاره اى دارد كه بعضى مى نویسند كه ابن عباس، مسئولیتى نداشته است. (75)

یكى از یاران معاویه پیش عبیدالله آمد و سوگند یاد كرد كه حسن بن على تقاضاى صلح نموده است و ضمنا یك میلیون درهم براى او از سوى معاویه پیشكش آورد، و گفت به سوى معاویه روى آور، و سرانجام عبیدالله خود را به معاویه فروخت. (چنان كه در زمان أمیرالمؤمنین نیز اختلاس كرد و فرار كرد و به یمن گریخت وزیر لواى بسر بن ارطاة قرار گرفت) (76)

هنگامى كه عبیدالله، سپاه را به نفع معاویه ترك كرد، قیس بن سعد بن عباده، به فرماندهى لشكر، همت گماشت و از خیانت فاحش او براى لشكر، بازگو كرد و پیرو آن چهار هزار تن به عنوان نبرد با معاویه بار دیگر با قیس تجدید بیعت كردند. معاویه گمان كرد كه با جدا شدن عبیدالله، پشت لشكر امام، شكست خورده است.

لذا فرمان داد تا بسر بن ارطاة حمله خود را آغاز كند ولى آنان در برابر مدافعات جانانه نیروهاى تحت فرمان قیس، شكست خوردند. معاویه جهت خریدارى قیس، قدم به پیش نهاد ولى قیس، همچنان وفادار به امام علیه‌السلام باقى ماند.

معاویه در نامه اى به او نوشت: امام تو در ساباط مجروح شد، تو براى چه كسى نبرد مى كنى؟ (77) پس از آن قیس منتظر فرمان جدید گشت تا نظر امام علیه‌السلام به او ابلاغ شود.

## ترفندهاى معاویه

معاویه، عبد الرحمن بن سمره را پیش عبیدالله فرستاد تا وى را بفریبد ولى عبیدالله تسلیم نشد و وى را طرد نمود (فكذبوه وشتموه)، عبد الرحمن بار دوم از سوى معاویه پیش عبیدالله آمد و دو نكته را یادآور شد.

نخست آنكه امام حسن علیه‌السلام نامه اى به معاویه نوشته است و از وى تقاضاى صلح نموده است. و دیگر آنكه یك میلیون درهم پیشكش معاویه به عبیدالله است در صورتى كه به معاویه بپیوندد. عبیدالله، پنداشت كه پیام معاویه، صادق است و پیش خود اندیشید وقتى كه صلح در مى گیرد، چه خوب است كه به پیشكش معاویه دست یابم. آرى عبیدالله دچار حرص و طمع، بدون مشورت با امام، و روشن شدن اصل قضیه، لشكر خود را رها كرد، پیرو آن بسیارى از سپاه همراه او نیز به دشمن پیوستند.

معاویه كه گمان مى كرد ستون فقرات سپاه امام را شكسته است، دستور حمله به لشكر امام را صادر كرد ولى با هشیارى و مقاومت سرسختانه قیس بن سعد رو به رو شد و پس از تلفات سنگین، ناچار با قیس از طریق فرستاده خود به گفتگو نشست وقیس تسلیم او نشد ولى مجموعه اى كه همراه امام بودند، با ناسازگاریهاى خود، زمینه پذیرش صلح را فراهم آوردند. (78) طبرى مى نویسد: معاویه در آغاز شایع كرده بود كه قیس كشته شد. (79)

## نامه هاى میان معاویه وقیس

معاویه، پس از ملحق شدن عبیدالله از لشكر امام حسن، به لشكرگاه او، به قیس بن سعد بن عباده، نامه اى نوشت و وى را به سوى خویش فرا خواند وقیس پاسخ منفى داد، سپس در نامه اى دیگر معاویه به ترور شخصیت وى همت گماشت و به او نوشت: انما انت یهودى ابن یهودى. (80) تو یهودى فرزند یهودى هستى پدر تو تیركمان خودش نبود و همواره بدون هدف خاص تیراندازى مى كرد و از این قبیل یاوه ها.

قیس در پاسخ معاویه نگاشت: (81) اما تو اى معاویه! بت پرست و فرزند بت هستى تو به اجبار و اكراه وارد اسلام شدى ولى با اختیار و میل خود از اسلام خارج شدى ایمان تو سابقه ندارد ولى نفاق و دورویى تو تازه نیست ولى انصار و یاوران آن دینى هستیم كه تو از آن خارج شده اى و دشمنان آئینى هستیم كه تو به آن رو آورده اى.

ابن سعد در طبقات مى نویسد: قیس همواره با أمیر المؤمنین علیه‌السلام بود و بعد از شهادت آن حضرت، از یاران امام مجتبى علیه‌السلام بود و پس از صلح تحمیلى، هرگز به معاویه نپیوست تا در اواخر سلطنت معاویه درگذشت. (82)

هنگامى كه بیعت امام با معاویه، در نامه امام علیه‌السلام به قیس منعكس شد، قیس در میان یاران سخن گفت و خاطر نشان ساخت كه: دو راه در پیش است كه ناچار باید یكى را اختیار كنیم.

یكى دخول در فتنه (و دست را روى دست نهادن و به تماشاى فتنه معاویه پرداختن) و دیگر جنگیدن بدون حضور امام، ولى یاران او پیوسته، بیعت با معاویه را استقبال، و پیشنهاد مى دادند. (83)

بلاذرى در ادامه كار مى نویسد: امام حسن به همراه قیس بر معاویه وارد شدند، مردم با دیدن قیس مى گفتند: قیس آمد، قیس آمد، امام با معاویه بیعت كرد هنگامى كه نوبت قیس رسید، دست او همچنان در دامنش بود كه معاویه دست خود را پیش آورد و بر دست او مالید (84) و بیعت ظاهرى صورت گرفت. (85)

چنان كه: محدث قمى در منتهى الأمال مى نویسد: معاویه، یك میلیون درهم، به عبیدالله وعده داد. نصف آن را نقدا پرداخت و نیمى دیگر را پس از دخول معاویه به كوفه، به پردازد، عبیدالله به لشكر معاویه پیوست، قیس بن سعد ریاست لشكر را عهده دار شد و جمعیت را به ثبات قدم، در صراط امام علیه‌السلام دعوت مى كرد ولى هر شب گروه گروه از لشكر امام علیه‌السلام به معاویه مى پیوستند، قیس آنچنان به امام وفادار بود كه حتى پس از صلح امام، در جلسه معاویه وارد شد به او گفتند بیعت كن، او به امام نگریست و گفت: ان هذا امامى، وهو ذو اختیارى - امام از او خواست تا بیعت كند قیس تسلیم امر او شد.

اینك در چنین شرایط پیش آمده امام حسن علیه‌السلام چه كارى، جز متاركه ى جنگ را مى توانستند انجام دهند؟ و اینك عوامل آن:

1. راهى منحصر به فرد: در تحف العقول آمده است كه پس از انعقاد صلح تحمیلى، برخى به امام گفتند: یا مذل المؤمنین! امام در پاسخ فرمودند: من خواركننده مؤمنان نیستم بلكه عزت بخش مؤمنان مى باشم وقتى شما را دیدم كه توان محاربه ندارید جنگ را رها كردم تا شما سالم بمانید آنچنان كه حضرت خضر، كشتى را سوراخ نمود تا اصحاب او زنده بمانند و من هم این چنین رفتارى نمودم. (86)

2. تقیه: صلح با معاویه، بر اساس تقیه بود، بدیهى است كه تصمیمات تقیه اى، تصمیمات تحمیلى است. هنگامى كه یكى از افراد كنار امام، به امام اعتراض كرد كه چرا با معاویه صلح كرده اى، امام فرمودند: پدرم مى گفت چه چیزى روشنائى بخش تر چشم از تقیه مى باشد تقیه سپر مؤمن است و اگر تقیه نمى بود هرگز خدا عبادت نمى شد خداوند متعال مى فرماید:... مؤمنان هرگز كافران را دوست خود انتخاب نكنند و هر كس چنین كارى را انجام دهد از خدا نیست مگر آنكه از آنان تقیه و خود نگهدارى داشته باشند. (87)

3. كوتاهى یاران: قطب راوندى در كتاب الخرائج والجرائح مى نویسد: معاویه با لشكر جرارى، به سوى كوفه تاخت، امام نیز فورا فرمان بسیج عمومى و جهاد را صادر كرد. در نخیله اردو زد تا دیگر یاران به او پیوندند، پس از ده روز انتظار، چهار هزار تن به او پیوستند.

امام به كوفه بازگشت، و در خطبه اى آنان را به حضور در جهاد فرا خواند و در ضمن آن به كسانى كه به عناوین مختلف با كوتاهى كردن خود، تسلیم شدن در برابر معاویه را پیشنهاد مى نمودند، فرمودند: اگر گمان دارید كه خلافت را به معاویه تسلیم كنید روزگار شما خوش مى گذرد اشتباه مى كنید با همراهى بنى امیه هرگز خوشى، نیست. (88)

4. احساس غربت: احساس تنهائى امام علیه‌السلام چیزى نبود كه قابل كتمان باشد بر این اساس آن حضرت در ضمن خطبه اى فرمود: (89)

اگر، انصار و یاران صادق و دلسوزى داشتم به جنگ با معاویه مى پرداختم، و خلافت را به او تسلیم نمى كردم زیرا خلافت، بر بنى امیه حرام است.

همچنین امام مجتبى علیه‌السلام در پاسخ، یكى دیگر از معترضان صلح، فرمود: به خدا سوگند، اگر با معاویه نبرد مى كردم، همراهان من خودشان مرا دستگیر و پیشاپیش تحویل معاویه مى دادند. (90)

ابن اثیر مورخ معروف در كتاب الكامل فى التاریخ مى نگارد: أمیر المؤمنین علیه‌السلام با چهل هزار مرد رزمنده عازم سركوبى معاویه بود كه مسأله شهادت آن حضرت پیش آمد و سپاه جرار معاویه به حركت درآمد و به سوى كوفه شتافت: امام حسن علیه‌السلام به مسلمانانى با او بیعت كرده بودند، فرمان جنگ علیه معاویه را صادر كرد وقیس بن سعد را با دوازده هزار نفر، به عنوان طلیعه سپاه، به پیش فرستاد، (معاویه در این لشكر نفوذ كرد و منادى او ندا در داد كه قیس كشته شد متفرق شوید، این نداى مرموز و مشكوك، در ستون لشكر، اثر منفى گذارد وعده اى متفرق شدند) و نفوذى هاى معاویه حتى به خیمه امام مجتبى علیه‌السلام تعرض جستند، و از سوى دیگر معاویه رسما نامه سپیدى همراه با امضاى خود پیش امام حسن علیه‌السلام فرستاد و از او خواست تا هر گونه شروطى را جهت ایجاد صلح در آن بنویسد:

لشكر امام آنچنان فریفته ى صلح خواهى معاویه گشتند كه وقتى امام در خطبه اى پیشنهاد معاویه را به سمع لشكر خود رساند و خاطر نشان كرد: «الا وان معاویه دعانا لأمر لیس فیه عز ولانصفة، فإن اردتم الموت رددناه علیه و حاكمناه الى الله عزوجل بظبى السیوف وان اردتم الحیاة قبلناه وأخذناه لكم الرضى.»

مسلمانان آگاه باشید معاویه ما را به مسأله اى فرا مى خواند كه عزت و تأمین حق واقعى ما در آن نیست اگر داراى روحیه شهادت طلبى هستید، آن را رد كنیم، و دست به شمشیر ببریم و اگر نه آن را رد نكنیم. (91)

## مردم شناسى امام مجتبى علیه‌السلام

ابن اثیر یادآور مى شود هنگامى كه كلام امام بدین جا رسید: در مردم از هر سو فریاد و بانگ برآوردند كه ما ماندن در اینجا و زندگى را ترجیح مى دهیم و شعار زندگى، زندگى سردادند. (92)

مردم! در واقع، صلح را بر امام تحمیل كردند و آن حضرت به ناچار تسلیم پیشنهاد معاویه و درخواست همراهان خویش شد. آیا با توجه به وضعیت ویژه و جو خاصى كه پیش آمده بود آیا امام علیه‌السلام راه دیگرى هم در پیش داشت؟

امام مجتبى علیه‌السلام هنگامى كه خواست صلحنامه را امضاء كند، در خطبه اى به همگان خاطر نشان ساخت: اى مردم! پیشوا وامیر شما مائیم ما میهمانان شمائیم، ما اهل بیت پیامبر شمائیم، ما كسانى هستیم كه خدا پلیدى را از ما دور داشته است. و این كلام را چند بار تكرار نمود و همه ى اهل مجلس گریستند. (93)

این كلام، به نوبه خود، هشدارى به مردم و تذكارى دیگر از اختصاص خلافت به امام مجتبى علیه‌السلام بود ولى مگر گوش شنوایى وجود داشت؟ چنان كه پس از امضاء ترك مقابله (صلحنامه) نیز با پیشنهاد معاویه، امام خطبه خواند و در حضور همگان این چنین فرمود: اى مردم، خدا شما را توسط نخستین ما (پیامبر اكرم) هدایت كرد و به وسیله آخرین ما خون شما را حفظ نمود. (94)

امام علیه‌السلام حدود پنج ماه و نیم خلافت كرد و پس از مسأله امضاء ترك مخاصمه (صلحنامه)، در جهت باز داشتن معاویه از اقدام به نسل كشى، به سوى مدینه حركت كرد.

مردى در محضر امام علیه‌السلام نسبت به این صلحنامه اعتراض كرد. امام پاسخ داد: حكومت بنى امیه همان است كه رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خواب دیده بود كه بنى امیه یكى پس از دیگرى به بالاى منبر او رفت و آمد دارند، وقتى از خواب بیدار شد، به خاطر او سوره انا اعطیناك الكوثر و نیز سوره (إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ) نازل گردید. (100)

اكنون كار من، شما را خشمگین و ناخشنود كرد، زیرا از حكمت و مصلحت این كار بى اطلاع هستید، یقین بدانید كه اگر من این كار را انجام نمى دادم یك نفر از شیعیان ما، بر روى زمین باقى نمى ماند. (101)

معاویه، نسل كشى نسبت به شیعه انجام مى داد و حمام خون به راه مى انداخت. شبیه این مطلب را امام صادق علیه‌السلام از امام مجتبى علیه‌السلام نقل مى كند هنگامى كه به آن حضرت گفته شد: اى خواركننده مؤمنان! و حضرت در پاسخ فرمود: من خوار كننده مؤمنین نیستم، بلكه با این كارم به آنان عزت دادم، چون دیدم شما از نظر نظامى بر آنان غالب نمى شوید، و امر خلافت را واگذار كردم و از این راه سدى، سر راه خون ریزى معاویه، ایجاد كردم. (102)

نسایى محدث معروف اهل سنت هنگامى كه وارد شام شد وحدیثى در فضیلت على علیه‌السلام بر زبان آورد، از او خواستند درباره فضیلت معاویه نیز حدیثى از پیامبر خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل كند. گفت كه من حدیثى در فضیلت معاویه ندارم، جز اینكه پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره او فرمود: خداوند هرگز شكم او را سیر نكند! مردم شام بر سرش ریختند و آن قدر او را كتك زدند كه در زیر دست و پا از دنیا رفت.

البته احادیثى از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره معاویه داریم كه حضرت فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ يَخْطُبُ عَلَى الأَعْوَادِ فَاقْتُلُوهُ.... اگر معاویه را روى منبرم دیدید پس او را بكشید.» (103)

احمد حنبل در مسند خود در مذمت معاویه و عمروعاص ولعن آنها، در حدیثى معروف، اسم معاویه و عمروعاص را حذف كرده است و به جاى آن فلان و فلان آورده است. (104)

امام حسین علیه‌السلام در پاسخ مروان (كه باید با یزید بیعت كند)، فرمود: بیعت با او دفن اسلام وفاتحه اسلام است.

ونیز فرمود: لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّی رَسُولَ اللَّهِ صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یَقُولُ: «الْخِلافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلى آلِ أَبِی سُفْیانَ فَإِذا رَأَیْتُمْ مُعاوِیَةَ عَلى‏ مِنْبَرى فَابْقِرُوا بَطْنَهُ» وَقَدْ رَآهُ اهْلُ الْمَدینَةَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَلَمْ یَبْقَرُوا فَابْتَلاهُمُ اللَّهُ بِیَزیدِ الْفاسِقِ؛ (105) از پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم كه فرمود: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است و اگر معاویه را بر منبر من دیدید، شكمش را بشكافید. و مردم مدینه او را بر منبر پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دیدند ولى شكمش را پاره نكردند، در نتیجه مبتلا به حكومت یزید فاسق شدند.

تنها براى حكومت معاویه روز جمعه، پس از انعقاد صلح نامه تحمیلى، در نخیله (در قسمت بیرونى شهر كوفه، منطقه اى است كه أمیر المؤمنین علیه‌السلام سخنرانیهاى عمومى خود را با مردم در آنجا انجام مى داد و خطبه مى خواند) خطبه اى ایراد كرد و در ضمن آن چنین گفت: « مَا قَاتَلْتُكُمْ لِتُصَلُّوا , وَلَا لِتَصُومُوا , وَلَا لِتَحُجُّوا , وَلَا لِتُزَكُّوا , وَقَدْ أَعْرِفُ أَنَّكُمْ تَفْعَلُونَ ذَلِكَ , وَلَكِنْ إِنَّمَا قَاتَلْتُكُمْ لِأَتَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ , وَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ ذَلِكَ وَأَنْتُمْ لَهُ كَارِهُونَ إِنِّی کُنْتُ مَنَّیْتُ الْحَسَنَ وَ أَعْطَیْتُهُ أَشْیَاءَ وَ جَمِیعُهَا تَحْتَ قَدَمَیَّ لَا أَفِی بِشَیْ‏ءٍ مِنْهَا لَهُ.» (106)

من با شما مقاتله و جنگ ننمودم كه نماز بگزارید یا روزه بگیرید یا حج انجام دهید یا زكات پرداخت كنید چون خودتان این كارها را انجام مى دهید و نیازى به من ندارید بلكه خواستم كه به شما امارت و حكومت داشته باشم و این خدا بود كه این خواسته را به من عطا نمود هر چند شماها كراهت داشتید من به حسن تأمین ها دادم هر چه به او قول داده ام همه را زیر پا مى نهم به هى چكدام از آنها وفا نخواهم نمود.

در حالى كه قرآن مى فرماید: (الَّذِینَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ) (حج 41) ولى معاویه مى گوید من به نماز و روزه و حج و زكات كارى ندارم.

در پى سخنان فوق بود كه سلیمان بن صرد به امام گفت با وجود چهل هزار سرباز چرا صلح با او را پذیرا شده اى؟ امام فرمود: كان ذالك فما ترى الان؟ - چهل هزار سرباز داشتم ولى آنچه كه فرمان بردار هستند چند تن اند؟ - در این هنگام حجر بن عدى فرمود: «اما والله لو درت انك تفى ذالك الیوم ومتنا معك» دوست دارم مقاتله با معاویه را آغاز كنى و كار به شهادت منجر شود و در ركاب تو شهید شویم. (107)

ولى امام جنگ با معاویه را به صلاح مسلمانان ندید. تحقق پیشى بینى امام مجتبى علیه‌السلام سیماى معاویه را كسى همچون امام مجتبى علیه‌السلام شناسائى نداشت ولى پس از شهادت امام حسن مجتبى علیه‌السلام دو مسأله، براى همگان آشكار شد: نخست آن كه معاویه، جز خود و خط خود را تحمل نكرده، حتى به نسل كشى دست مى زند. و دیگر آن كه او به هیچ وجه نسبت به تعالیم اسلام متعبد نیست و فقط به ظاهر، دم از اسلام مى زند و صلح تحمیلى امام مجتبى علیه‌السلام معاویه را وادار كرده بود تا مخالفان خود را كمى تحمل كند و نیز به ظاهر نسبت به اسلام تعهد به خرج دهد لكن پس از شهادت آن حضرت آن سوى چهره ء معاویه بهتر آشكار گشت.

اولا: معاویه دستور داد تا به طور كلى نقل احادیث در رابطه با ولایت اهلبیت علیه‌السلام تعطیل گردد.

ثانیا: جعل احادیث پیرامون منقبت بنى امیه، عثمان واعوان وانصار أموى رایج گردد.

ثالثا: هر كس، با خط مشى معاویه سازگار نباشد، زندانى و دربدر یا مقتول و كشته شود.

## تداوم جنگ سرد

امام علیه‌السلام پس از بیعت نیز، خلافت را حق خود مى دانست و هرگز نمى گفت معاویه خلیفه حقیقى است بلكه وى را امیر مصلحتى و موقتى معرفى مى كرد و در واقع مبارزه خود را در جلوه هاى دیگر با معاویه ادامه مى داد از جمله:

1. ابن اثیر در اسد الغابه مى نویسد: هنگامى كه امام حسن علیه‌السلام با معاویه، بیعت كرد، پیش از آنكه معاویه وارد كوفه شود، امام در جمع مردم این چنین سخن گفت: «ایها الناس! انما نحن امرائكم وضیفائكم، ونحن اهل بیت نبیكم الذین أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا.» اى مردم! ما امیران و مهمانان بر شمائیم، اهل بیت رسول خدا ما هستیم، اهلبیتى كه خدا پلیدى و ناپاكى را از آنان دور ساخته است. امام سخنان خود را تكرار كرد و آن قدر تكرار كرد كه سخنان مظلومانه او كه حكایت از بى وفائى مردم داشت آنان را به حال انفعال و ندامت و گریه وادارد. (108)

2. آنگاه كه معاویه وارد كوفه شد و همه مردم با او بیعت كردند، عمروعاص به معاویه گفت از امام حسن بخواه كه خطبه اى بخواند معاویه امتناع و مقاومت كرد ولى سرانجام تسلیم شد و از امام خواست تا خطبه اى بخواند و امام در حضور همگان این چنین فرمود: «ایها الناس! فان الله هداكم باولنا، وحقن دمائكم بآخرنا، الا ان أكیس الكیس التقى، و ان أعجز العجز، الفجور، وان هذا الأمر الذى اختلفت انا ومعاویة فیه، اما ان یكون احق به منى، و اما ان یكون حقى تركته لله عزوجل لأصلاح امة محمد وحقن دمائكم»

مردم! خداوند شما را با نخستین فرد ما (كه پیامبر خدا باشد) هدایت فرمود و خون شما را با آخرین فرد موجود ما حفظ و نگهدارى نمود بدانید زیرك ترین زیركان آن فرد با تقوى و خداشناس است و عاجزترین عاجزان فرد گناهكار و فاسق است در این خصوص كه من و معاویه مخاصمه داشتیم چه او شایستگى داشته باشد یا اینكه حق من بوده باشد به خاطر اصلاح امور امت وحفظ خون آنان من رها نمودم.

سپس به معاویه نگریست و فرمود: «و ان ادرى لعله فتنة لكم ومتاع الى حین» اگر چه مى دانم كه این مسأله امتحان سنگینى براى شما است و این ودیعه در دست شما است تا دم مرگ.

امام با این كلام، به معاویه هشدار داد و اخطار كرد و به مردم رهنمود داد كه مواظب باشند. معاویه در این هنگام به عمروعاص نگاهى كرد و گفت: از اینكه اصرار مى كردى او خطبه بخواند. آیا همین مسأله را مى خواستى به رخ من بكشى؟! و سپس امام را وادار كرد تا از منبر فرود آید. (109)

3. طبق نوشته ى برخى از اهل نظر امام حسن علیه‌السلام به مصالحه موقتى روى آورد و از معاویه پیمان گرفت تا خلافت را روزگار خود در اختیار داشته و در روزگار پس از خود آن را به امام حسن بسپارد. چنان كه: ذهبى در تاریخ الاسلام مى نویسد: «فكرة الحَسَنَ القتال، وبايع معاوية عَلَى أنَّ جَعَل " العَهْدَ لِلحَسَنِ مِنْ بَعْدِهِ.» (110)

سیوطى در تاریخ الخلفاء یادآور مى شود: «فارسل الیه الحسن یبذل له تسلیم الأمر الیه، على ان تكون له الخلافة من بعده.» (111)

حسن، تسلیم امر را به او واگذاشت مشروط بر آنكه خلافت و حكومت پس از معاویه از آن او باشد.

4. ابن شهر آشوب در مناقب و فضل امام حسن یادآور مى شود: یزید وقتى كه همسر عبد الله بن عامر را مشاهده كرد شیفته او شد. مطلب را با پدر خود معاویه در میان نهاد، معاویه عبد الله را فراخواند.

استان دارى بصره را براى او مقرر داشت و سپس به او گفت: اگر داراى همسر نبودى دخترم رمله را به عقد تو درمى آوردم، او مغرور شد و بى خبر از توطئه معاویه، همسر خود را طلاق داد، معاویه فورا ابوهریره را به خواستگارى او براى یزید گسیل داشت، هنگامى كه امام حسین وعبد الله بن جعفر و امام حسن، از جریان پشت پرده آگاهى یافتند، وارد عمل شده و به خنثى كردن طرح شوم معاویه پرداختند و آن زن، به عقد امام مجتبى علیه‌السلام درآمد. (112)

5. روزى، در حضور معاویه و عمروعاص و شامیان، امام مجتبى علیه‌السلام در خطبه اى خود را معرفى كرد. معاویه گفت: اما انك یا حسن قد كنت ترجو ان تكون خلیفة ولست هناك. اما تو اى حسن، انتظار مى كشیدى تا خلیفه، شوى! ولى این چنین نشد.

امام در پاسخ داد: خلیفه، پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كسى است كه طبق سیره پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمل كند، اطاعت خدا را پیشه ى خود سازد، ولى كسى كه بر اساس جور حكم مى دهد و سنت رسول خدا را تعطیل مى كند، خلیفه نیست، كسى كه دنیا را به عنوان پدر و مادر خود برگزید كسى كه بندگان خود را بازیچه هوس بازیهاى خود و با اموال مردم، طبق دلخواه خود عمل مى كند او خلیفه نیست. (113)

6. روزى معاویه در مدینه در خطبه اى گفت: ابن على بن ابیطالب؟ امام حسن علیه‌السلام از جاى برخاست و در حضور همگان فرمود: - خداوند رسولى را مبعوث نكرد جز آنكه از اهل بیت او براى او وصى و جانشین، برگزید و هیچ پیامبرى مبعوث نگشت جز آنكه براى او دشمنى از انسان هاى اهل جرم و معاصى قرار داده است.

على علیه‌السلام وصى پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود و من پسر على علیه‌السلام هستم. تو اى معاویه پسر صخر و جد تو حرب است ولى جد من رسول خدا است مادرت هند است ولى مادر من فاطمه علیه‌السلام است، جده من خدیجه است ولى جده تو نسیله است.

خدا لعنت كند كسى را كه از جهت حسب ونسب، پست است و در كفر سابقه دار است و مردم از او خاطرات بدى دارند ونفاق او شدید است. در این هنگام همه مردم حاضر آمین گفتند، در این جا بود كه معاویه از منبر فرود آمد. (114)

## گفتار چند تن از معاصران

سیر تاریخى ما پایان پذیرفت اكنون گفتارى چند تن از معاصران را در این باره بازگو مى نمائیم:

### 1. گفتار مرحوم شرف الدین:

آرى مهم ترین فراز زندگى امام حسن علیه‌السلام صلح با معاویه تشكیل مى دهد كه مورد گفتگوى دوست و دشمن قرار گرفته است و در این باره كتابها تنظیم یافته و سمینارهایى تشكیل گردیده است درباره صلح یا پر شكوه ترین نرمش قهرمانانه تاریخ اسلام تنها به گفتار یكى از اندیشمندان اسلام شریف دین و آبروى مسلمانان مرحوم سید شرف الدین جبل عاملى بسنده مى شود او كه یكى از رجال علم و فضیلت و كلام مى باشد حق مطلب را در این باره به خوبى ادا كرده است:

او در پیشگفتارى كه بر كتاب پر ارزش صلح الحسن علامه شیخ راضى آل یاسین ترجمه ادیب فرزانه دانشور گرانمایه حضرت آیة الله سید على خامنه اى دارد چنین مى نویسد:

توطئه هاى باند اموى حسن بن على و برادرش را در برابر خطر مهیب قرار داد كه اسلام را با نام اسلام تهدید مى كرد و به خاموش ساختن نور حقیقت به نام حقیقت كمر مى بست. آن دو امام براى دفع این خطر دو راه بیشتر نداشتند.

مقاومت یا مسالمت به یقین. مقاومت در نوبت حسن بن على علیه‌السلام به نابودى جبهه حق و طرفداران دین و راه راست منجر مى گردید چه در آن روزگار حسن بن على علیه‌السلام خود وبنى هاشم و یاران ایشان را به خطر مى افكند و آنان را با قواى نیرومند و مجهز معاویه روبرو مى ساخت و اگر همچون برادرش حسین در عاشورا بر فداكارى و جانبازى همت مى گماشت بدون تردید جنگ با نابودى تمامى افراد این جبهه پایان مى پذیرفت و هدف و آرمان آنان نیز لوث مى گردید.

باند اموى بدین وسیله به پیروزى درخشانى نایل مى گشت و پس از این پیروزى، میدان براى معاویه خالى و بى رقیب مى ماند و امكان همه نوع ترك تازى و جولان به رقیب داده مى شد و در نتیجه امام حسن علیه‌السلام به همان سرانجامى كه سخت از آن پرهیز داشت دچار مى گشت و فداكارى و جانبازى او نیز در آراء عمومى جز اعتراض و ایراد خالى، اثرى به جاى نمى گذاشت.

زیرا معاویه با اصرار تمام از روى سیاست پیشنهاد صلح را داشت و براى قبول هر شرطى براى خدا و به نفع امت، خود را آماده نشان مى داد و هیچ نوع عذرى از امام حسن علیه‌السلام در برابر این آمادگى شنیده نمى شد و اظهار آمادگى معاویه همه را فریب داده بود و چهره زشت امویان هنوز آن چنان بى پرده و آشكار، رو نشده بود و عامه مردم به او به عنوان یك مسلمان باسابقه مى نگریستند ولى در ایام سید الشهداء این پرده فریب از هم دریده شده بود و بدین جهت فداكارى و جانبازى او مى توانست در زمینه یارى حقیقت و اهل حقیقت آثار جاوید درخشانى به جا بگذارد آنچنان كه گذاشت.

وارث بعدى، خط مشى امام حسن علیه‌السلام را تفسیر و توجیه نمود و نقاب از چهره ء این طاغوت زمان برداشت، و نخستین ماده انفجارى كه به وسیله امام حسن كار گذاشته شده بود منفجر گردید و معاویه با غرور تمام گفت: اى اهل عراق! به خدا سوگند من به خاطر نماز و روزه و زكات و حج با شما نجنگیدم، جنگ من با شما فقط براى حكومت بود و خدا مرا به مقصودم رسانید با آنكه شما نمى خواستید (115)

بدین وسیله ماسك از صورت دزدان افتاد وكوس رسوایى بنى امیه بر سر بازارها زده شد و به بركت همت تدبیر بود كه برادرش سید الشهداء توانست آن انقلاب بزرگ را كه روشنگر حقیقت و عبرت بخش خردمندان بود به وجود آورد.

شهادت كربلا بیش از آنكه حسینى علیه‌السلام باشد حسنى علیه‌السلام بود روز ساباط با مفهوم فداكارى و جانبازى آن با روز عاشورا آمیخته بود. چون امام حسن شالوده آن را ریخت و وسائل و مقدمات آن را فراهم آورده بود. (116)

### 2. گفتارى از سیره پیشوایان:

1. امام حسن علیه‌السلام فردى شجاع و با شهامت بود و هرگز ترس و بیم در وجود او راه پیدا نمى كرد، او در راه پیشرفت اسلام از هرگونه جانبازى دریغ نمى ورزید و همواره آماده مجاهدت در راه خدا بود. چنان كه در جنگ جمل، در ركاب پدر خویش امیر مؤمنان علیه‌السلام در خط مقدم جبهه مى جنگید و از یاران دلاور و شجاع على علیه‌السلام سبقت مى گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختى مى كرد. (117)

پیش از شروع این جنگ، به دستور پدر، همراه عمار یاسر و تنى چند از یاران امیر مؤمنان علیه‌السلام وارد كوفه شد و مردم كوفه را جهت شركت در این جهاد دعوت وتبلیغ نمود. (118)

او وقتى وارد كوفه شد كه هنوز ابو موسى اشعرى (یكى از مهره هاى فاسد عثمان) بر سر كار بود و با حكومت امیر مؤمنان علیه‌السلام مخالفت نموده از جنبش مسلمانان، در پشتیبانى از مبارزه آن حضرت، با پیمان شكنان، جلوگیرى مى نمود، با این حال حسن بن على توانست على رغم كارشكنی هاى ابو موسى و هم دستانش، متجاوز از نه هزار نفر را از شهر، به میدان جنگ، گسیل بدارد. (119)

و نیز در جنگ صفین، در بسیج عمومى نیروها و گسیل داشتن ارتش امیر مؤمنان براى جنگ با سپاه معاویه نقش مهمى به عهده داشت و با سخنان پر شور ومهیج، مردم كوفه را به جهاد در ركاب امیر مؤمنان علیه‌السلام و سركوبى خائنان و دشمنان اسلام دعوت مى فرمود. (120)

آمادگى او براى جانبازى در راه حق به اندازه اى بود كه امیر مؤمنان در جنگ صفین از یاران خود خواست كه او و برادرش حسین بن على علیه‌السلام را از ادامه ى جنگ با دشمن باز دارند تا نسل پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با كشته شدن این دو شخصیت از بین نرود.

## مردم پیمان شكن!

مردم عراق در واقع با این دست و آن دست كردن، و كندى در گسیل داشتن نیرو براى جنگ با گروه هاى متخاصم شام كه به حجاز و یمن و حدود عراق شبیخون مى زدند علاقه به صلح و خستگى از جنگ را نشان مى دادند و این كه عراقیان دعوت مجدد أمیر المؤمنین علیه‌السلام را به جنگ صفین به كندى اجابت نمودند، نشانه همین خستگى از جنگ بود.

پس از شهادت امیرمؤمنان علیه‌السلام كه حسن بن على علیه‌السلام به خلافت رسید، این پدیده به شدت خود را نشان داد و مخصوصا هنگامى كه امام حسن علیه‌السلام مردم را به جنگ اهل شام، دعوت نمود، مردم خیلى به كندى آماده شدند.

## بیدار باش حوادث

این حوادث وحشتناك، مردم عراق را سخت تكان داد و آنان را از رخوت و سستى به در آورد و ماهیت اصلى حكومت اموى را تا حدى نشان داد. در همان حال كه رؤساى قبایل، از آثار و منافع پیمان صلح امام حسن علیه‌السلام بهره مند مى شدند، مردم عادى عراق، كم كم به ماهیت اصلى حكومت بیدادگر و خودكامه ى معاویه كه به پاى خود به سوى آن رفته، و به دست خود، آن را تثبیت نموده بودند، پى مى بردند.

مردم عراق وضع خود را در زمان حكومت حضرت على علیه‌السلام به یاد آورده، حسرت مى خوردند و از كوتاهى هایى كه در پشتیبانى از على علیه‌السلام مرتكب شده بودند، و نیز از صلحى كه با اهل شام برقرار نموده بودند، انگشت ندامت به دندان مى گزیدند، و هر وقت به هم مى رسیدند، یكدیگر را به خاطر گذشته ها، سرزنش نموده درباره اینكه در آینده چه مى توانند بكنند، به فكر و اندیشه فرو مى رفتند به طورى كه بیش از چند سال نگذشت كه پى در پى هیئت هاى نمایندگى از طرف عراقیان به محضر امام حسین علیه‌السلام شرفیاب شده از آن حضرت مى خواست بر ضد معاویه قیام كند. (162)

بنابراین دوران صلح امام حسن علیه‌السلام دوران آمادگى و تمرین براى جنگ به شمار مى رفت تا روزى موعود - روزى كه جامعه ى اسلامى آمادگى و یارى انقلاب را داشته باشد - فرا رسد. روزى كه امام حسن علیه‌السلام صلح كرد هنوز اجتماع به آن پایه از درك و استعداد نرسیده بود كه هدف امام را تأمین كند.

آن روز هنوز جامعه اسلامى اسیر زنجیرهاى آمال و آرزوها بود، آمال و آرزوهایى كه روح شكست در آنها تزریق شده بود. از این رو هدفى كه امام حسن علیه‌السلام تعقیب مى كرد، این بود كه افكار عمومى را براى قیام بر ضد حكومت اموى آماده كند و به مردم فرصت دهد تا خود بیندیشند و به حقایق اوضاع و اساس حكومت اموى پى ببرند و مخصوصا با اشارتهایى كه حضرت مجتبى علیه‌السلام به ستمگری ها و جنایات حكومت اموى وزیر پا گذاشتن احكام، مى فرمود، افكار مردم را كاملا بیدار مى كرد.

كم كم این آمادگى قوت گرفت به طورى كه شخصیت هاى بزرگ عراق متوجه حسین بن على علیه‌السلام شده از او مى خواستند، قیام كند. (163)

هر یك از جنایتهاى معاویه بلافاصله در مدینه طنین مى افكند و محور بحث و گفتگو به شمار مى رفت كه حسین بن على علیه‌السلام با شركت بزرگان شیعه در عراق و حجاز و مناطق دیگر اسلامى تشكیل مى داد، براى نمونه هنگامى كه معاویه حجر بن عدى و همراهان او را كشت عده اى از بزرگان كوفه نزد حسین علیه‌السلام آمده، جریان را به حضرت خبر دادند و امام علیه‌السلام موجى از نفرت در همه قشرهاى با ایمان برانگیخت.

این مطالب نشان مى دهد كه در آن هنگام جنبش منظمى بر ضد حكومت اموى شكل مى گرفت كه مبلغین و عوامل موثر آن همان پیروان اندك و صمیمى امام حسن علیه‌السلام بودند كه امام از كشته شدن آنها دریغ ورزید و با معاویه صلح كرد. هدف این گروه این بود كه از رهگذر جنایاتى كه در سراسر دوران حكومت معاویه موج مى زد، روح انقلاب را در دل هاى مردم برانگیزد تا روز موعود فرا رسید! (164)

## پاسخ شبهه دوم: تعدد همسران آن حضرت

مسأله تعدد زوجات و كثرت طلاق ها، را بیشتر در كتبى كه در دوران بنى عباس تألیف یافته و مى توان جستجو نمود و متأسفانه بعضى از نویسندگان دوست هم بدون توجه به ریشه و عواقب آن، به نقل آن پرداخته اند، حتى بعضى از خوش باوران كثرت ازدواج را به حساب منقبت امام علیه‌السلام آورده اند كه چون امام علیه‌السلام، مورد توجه همگان بود و مردم به گونه اى مى خواستند، وصلتى با رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهلبیت علیه‌السلام داشته باشند دوست داشتند (ولو در مدتى كوتاه) افتخار تقرب سببى را از طریق امام حسن علیه‌السلام با پیامبر خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داشته باشند.

اینان راز كثرت ازدواج ها و طلاق ها را در همین مسأله خلاصه مى كنند، غافل از آنكه اصل مسأله ساخته و پرداخته مخالفان كینه توز آن حضرت مى باشد.

وآنگهى: كثرت ازدواج ها و طلاق ها، به گونه ى مبهم مطرح شده است و اسامى زنان امام علیه‌السلام را ذكر نكرده اند، اگر مسأله واقعیت داشت چرا این گونه به ابهام برگذار كرده اند؟!

اگر واقعا مسأله، حقیقت داشت اسامى زنان، حتى مطلقات را مى توانستند ذكر كنند و مهمتر آنكه: تعداد فرزندان آن حضرت را غالبا در حدود پانزده تن اعم از پسر و دختر نگاشته اند و این تعداد در آن ایام یك رقم معمولى و مقبولى بود و در صورتى كه صحت ادعاى كثرت ازدواج و طلاق، اگر مورد تردید نبود بدون تردید فرزندانش، باید بیش از تعدادى باشند كه مورخان نوشته اند. (165)

ولى باید دید آیا به راستى امام مجتبى علیه‌السلام داراى همسران متعددى بود یا این موضوع هم همانند بسیارى از موضوعات تاریخى، به مرور ایام، بوسیله دوستان نادان و یا دشمنان آگاه و مغرض، شاخ و برگ پیدا كرده و به صورت مبالغه آمیزى در آمده است؟

بعید به نظر نمى رسد كه مسأله ازدواجهاى فراوان امام حسن علیه‌السلام از دسیسه هاى بنى امیه و محصول دسیسه هاى آنان بوده باشد و در واقع مى توان گفت كه این موضوع نیز یكى از توطئه هاى دامنه دارى است كه دودمان ننگین بنى امیه، بر ضد خاندان پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چیده بودند و با جعل و نشر اخبار دروغ مربوط به این قسمت خواسته اند افكار عمومى مسلمانان را نسبت به فرزند رشید على علیه‌السلام بدبین و مشوش سازند (نعوذ بالله).

او را اهل بزم و عیش و نوش معرفى نمایند نه مرد رزم و جهاد. شواهدى براى این موضوع وجود دارد كه در ذیل به برخى از آنها اشاره مى شود. پیشواى دوم در پاك ترین و برجسته ترین خاندان چشم به جهان گشود و تحت تربیت و پرورش پدر و مادر عالیقدرى پرورش یافت و شخصیتى برجسته و صفاتى ممتازى را كسب نمود.

او یك مرد الهى بود كه از تمام امكانات خود، نه براى بهره بردارى بیشتر از لذات زندگى، بلكه در راه خدا و خشنودى پروردگار، و رسیدگى به وضع بیچارگان استفاده مى كرد. او اوقات خود را صرف عبادت و اطاعت خدا مى نمود همانطور كه گذشت 25 بار با پاى پیاده به زیارت بیت الله الحرام رهسپار و با وجود آنكه مركب سوارى در اختیار داشت ولى پیاده و گاه پا برهنه راهپیمائى مى كرد تا در پیشگاه پرودگار خود، بیشترین اجر و پاداش را داشته باشد. (166)

در عصر او هیچ كس از لحاظ كثرت عبادت و نیایش و توجه به خدا، به پایه ى او نمى رسید، هرگاه نام خدا را مى بردند او به یاد روز رستاخیز و عوالم پس از مرگ مى افتاد، دگرگونى خاصى به او دست مى داد، هنگام ساختن وضو و موقع نیایش، حالت روحى و جذبه ى معنوى عمیقى پیدا مى كرد كه فقط در مردان الهى، مى توان نظاره نمود و چون به قصد راز و نیاز با خدا، به در مسجد مى رسید، با سوز و گداز خاصى زبان به مناجات و اعتذار به پیشگاه خدا باز مى گشود، او هرگز خدا را فراموش نمى كرد. (167)

با توجه به این حقایق مسلم تاریخى، قابل قبول نیست كه شخصى كه داراى چنین اخلاق و رفتار، و چنین روحیه سراسر عبادت و كوشش در راه خدا - آنچنان كه بعضى از مورخان مبالغه جو نوشته اند - علاقه و توجه خارج از حد متعارف به مسأله ازدواج و زناشوئى از خود نشان دهد.

جالب توجه است منشاء این منقولات، همان تاریخ نگاران دربار اموى مى باشند.... كسانى كه چنین اخبارى را نقل كرده اند در اصل سه یا چهار نفر بیشتر نبوده اند و بقیه ناقلین در كتب وآثار خود، به گفته هاى آنان استناد جسته اند و این شایعه را دامن زده اند.

اما آن چهار نفر عبارتند از: یحیى بن العلاء، ابوالحسن مدائنى، شبلنجى (صاحب نور الأبصار) وابوطالب مكى. اینك به معرفى و گزارشات آنان مى پردازیم:

1. یحیى بن العلاء: در كافى از یحیى بن العلاء درباره كثرت ازدواج و طلاق امام حسن علیه‌السلام روایتى شده است كه آن جناب پنجاه زن را طلاق داد و حضرت امیر علیه‌السلام در منبر كوفه فرمود اى مردم! به حسن زن ندهید زیرا كه او مطلاق (كثیر الطلاق) است!

باید دانست كه یحیى بن العلاء قاضى منصور دوانیقى بوده و خود منصور هم درباره جعل چنین روایاتى با او همدست بوده است زیرا سادات حسنى (عبد الله بن حسن مثنى و پسران او ابراهیم و محمد) كه در زمان خلافت منصور علیه او خروج كرده بودند موقعیت منصور را متزلزل نموده و او براى این كه سادات حسنى را در نظر مردم منفور جلوه دهد، به جعل چنین اباطیل واكاذیبى دست مى زد و امام حسن مجتبى علیه‌السلام را كه نیاى آنان بود مورد تهمت و افتراء قرار مى داده است تا اصل و ریشه را از بیخ و بن درآورده باشد.

چنان كه به نوشته مسعودى مورخ مشهور هنگامى كه منصور عبد الله بن حسن را دستگیر كرد خطبه اى خواند و حضرت امیر و اولادش را مورد لعن و نفرین قرار داد و نسبت به امام حسن علیه‌السلام هم مطالبى ناروا گفت و اضافه كرد كه: «وأقبل على النساء یتزوج الیوم واحدة، ویطلق اخرى، فلم یزل لذلك حتى مات فراشه.» (168) و به زنان رو آورد و هر روز یكى را تزویج مى كرد و دیگرى را طلاق مى داد و همیشه بر این كار ادامه مى داد تا در گذشت علاوه بر این منبع گویا علماى رجال یحیى را راستگو ندانسته اند و به نوشته عسقلانى در تهذیب التهذیب (ج 11، ص 261) احمد بن حنبل یحیى را كذاب وجعال دانسته است.

همچنین نسائى مى نویسد، كه به روایات یحیى نمى شود عمل كرد. ذهبى در میزان الاعتدال (به شماره ء 526) یحیى بن العلاء را مردود دانسته است و اردبیلى صاحب جامع الرواة در ص 164 مى نویسد: یحیى قاضى منصور دوانیقى در رى بوده و روشن است كه قاضى منصور افكار پلید منصور را نشر خواهد داد. (169)

2. ابوالحسن مدائنى: ابن ابى الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه از وى نقل كرده است كه حسن بن على تعداد كثیرى زن را به حباله نكاح خویش درآورده بود و سپس آنان را طلاق داد! به طورى كه نوشته اند مدائنى مبلغ رسمى بنى امیه بوده و اشعارى هم در مدح معاویه بن ابى سفیان سروده است. (170)

و كسى كه معاویه و خاندان اموى را مدح كند به یقین درباره امام حسن علیه‌السلام از گفتن و نوشتن چنین تهمتى، باكى نخواهد داشت. و اصولا سرمایه زندگى اش تقبیح و تكذیب رقیبان خواهد بود. مسلم كه از علما ومحدثین بزرگ اهل سنت است در صحیح خود از این كه حدیثى از مدائنى نقل كند امتناع ورزیده است و به طور كلى ارباب جرح و تعدیل درباره او اختلاف كرده اند و اغلب او را تضعیف نموده و گفته اند در نقل قول، قابل اعتماد و وثوق نیست و روایت مسند، بسیار كم دارد. (171)

3. شبلنجى: هم روایت نود زن را در نور الأبصار آورده است!! و این سخن را به طور مرسل یعنى بدون ذكر سند و مدركى نقل نموده است و معلوم نیست از كجا گرفته است؟ و پرواضح است كه چنین روایتى هرگز قابل اعتماد نخواهد بود.

4. ابوطالب مكى: او رقم بالاترى را در كتاب قوة القلوب خود نقل كرده وناقلین دیگر نیز مانند ابن شهر آشوب و غیره در نقل این روایت، به او استناد جسته اند. اما احادیثى كه وى در كتاب مزبور نقل كرده است عموما بى پایه و بى اساس مى باشند.

ابوطالب مكى با اینكه خود از اهل سنت مى باشد ولى مورد طعن دانشمندان و علماى علم رجال خود اهل سنت نیز قرار گرفته است. ابن كثیر در البدایه (ج 11، ص 319) و ابن حجر در لسان المیزان (ج 5، ص 300) و ابن اثیر در لباب الانساب (ج 3، ص 174) و از شیعیان محدث قمى در الكنى و الالقاب در تضعیف وى، سخنانى گفته اند و گویا به علت خبط دماغ گاهگاهى سخنان هذیان و پریشان مى گفته چنان كه محدث قمى مى نویسد كه او گفت: لیس على المخلوق، اضر من الخالق. (172)

و كسى كه چنین جمله كفرآمیز را بگوید از آن چه توقعى باید داشت؟ و به طورى كه گفته اند كتاب قوة القلوب را موقعى نوشته است كه دچار خبط دماغ بوده است. (173)

پس تمامى روایاتى كه در مورد كثرت ازدواج و طلاق امام حسن علیه‌السلام وارد شده به چنین راویانى بر مى گردد كه متخصصین علم رجال آنان را مردود شمرده اند تازه اگر مورد اطمینان و موثق هم باشند این روایات از روایات آحاد است و خبر واحد در موضوعات، حجت نبوده و از نظر علماء هم معتبر نمى باشد.

بعضى از نویسندگان هم بدون تحقیق از ماهیت امر به تصور اینكه اخبار و روایات مزبور صحیح مى باشند در صدد توجیه آنها در آمده و به حساب خود مجوزى بر آن درست كرده اند كه به درد خودشان مى خورد. توجیه خنده دار هم كه بعضى نموده اند اینست كه اغلب زنان امام آنهائى بوده اند كه شوهرانشان در جنگهاى جمل و صفین و نهروان كشته شده و خود بى سرپرست مانده بودند از این جهت آن جناب آنان را به عقد خود درآورده بود تا عهده دار مخارج آنان باشد!

این سخن هم به هیچ وجه حقیقت نداشته و امام حسن علیه‌السلام براى تأمین هزینه زندگى چنین خانواده هائى سهمیه اى از بیت المال كوفه منظور كرده بود و در ماده ء چهارم قراداد صلح هم دیدیم كه با معاویه شرط نموده بود كه موجودى بیت المال كوفه و خراج سالیانه شهر داراب را براى صرف مخارج زندگى خانواده هاى شهیدان در اختیار او بگذارد.

اگر این نویسندگان تحقیق عمیقى در كیفیت و ماهیت این روایات به عمل مى آوردند براى آنان معلوم مى شد كه اخبار مزبور عموما ساختگى است و از ناحیه مخالفین و دشمنان جعل شده است و در این صورت احتیاجى نبود كه به چنین توجیهات مهمل و بى معنى دست بزنند.

اما دلایل وقرائن عقلى در رد و جعلى بودن این روایات:

1. از نقطه نظر شرع طلاق زن بدون دلیل و عذر موجه مجوزى نداشته و فقط در موارد استثنائى كه باصطلاح عامیانه كارد به استخوان رسد و در اثر اختلاف عقیده و عدم تفاهم و هماهنگى ادامه زندگى حقیقا براى طرفین سخت و غیر قابل تحمل باشد آن هم با شرایط مخصوص اجازه طلاق داده شده است و پیغمبر اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره مرد و زنى كه فقط براى هوسرانى واشباع غریزه جنسى با هم ازدواج كرده و بعد از هم جدا شوند فرماید: «ان الله لایحب الذواقین والذواقات». (174) خداوند مردانى را كه مكرر زن بگیرند و زنانى را كه مكرر شوهر مى كنند، دوست نمى دارد.

## پاسخ قطعى

زهد و پارسائى امام حسن علیه‌السلام به قدرى بود كه براى او مجال چنین خوشگذرانى ها را ولو از راه مشروع، باقى نگذاشته بود و همانگونه كه مطلع هستید ابن بابویه كتابى به نام زهدالحسن درباره زهد و پارسائى آن بزرگوار نوشته است.

وقتى زهد و تقوى و پارسائى در آدمى شدت یابد خود به خود نیروى شهوانى و جنسى كاهش یافته و ممكن است به كلى از بین برود و امام حسن علیه‌السلام كه در چنین صفات ملكوتى سرآمد تمام مردم بود مسلما خود را در اخیتار غریزه شهوانى و تمایلات نفسانى نمى گذاشت تا زنان متعددى گرفته و سپس طلاق دهد و اصولا این گونه زندگى هاى آلوده به هوى و هوس، با برنامه آسمانى و مأموریت الهى امام، هرگز قابل انطباق نمى باشد.

2. یكى از همسران امام حسن علیه‌السلام جعده دختر اشعث بن قیس بود كه امام را به وسیله سمى كه معاویه فرستاده بود مسموم ساخت.

براى اهل تحقیق روشن است كه جعده اگر از اول به امام علاقه مند بود نمى توانست یك مرتبه تغییر روش دهد و او را مسموم سازد پس به طور قطع رفتارش نسبت به امام از ابتداء خوب نبوده است و به همین جهت معاویه هم از بین زنان امام، او را براى انجام این كار انتخاب كرده بود و حتى این مطلب از پیش، براى خود امام حسن علیه‌السلام روشن بوده است.

قطب الدین راوندى از حضرت صادق علیه‌السلام روایت مى كند كه امام حسن علیه‌السلام با خانواده خود گفتگو مى كرد و مى فرمود كه من هم مانند جدم رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به وسیله زهر مسموم خواهم شد پرسیدند چه كسى چنین كارى خواهد نمود؟

فرمود: جعده! گفتند او را از خانه ى بیرون كن و از خود دور گردان فرمود: چگونه بیرون كنم كه هنوز كارى انجام نگرفته است و اگر او را بیرون كنم قتل من جز به دست او نیست و این خود عذرى براى او مى باشد كه گوید شوهرم مرا بدون جهت، از خانه بیرون كرده است. (175)

اكنون جاى این سؤال است كه امام علیه‌السلام جعده را كه موجب قتل او بوده و از اول هم حتما بدرفتارى مى كرده حاضر به طلاقش نشده پس چگونه چنین وجود مهربان و رئوف ممكن است زنهاى دیگرى را عقد كند و رها سازد؟

3. كرامت نفس و بزرگوارى امام حسن علیه‌السلام هرگز اجازه نمى داد كه زنى را كه با او زندگى كرده بى جهت رها كند و بى سرپرست گذارد، او خود متكفل تأمین هزینه زندگى درماندگان و یتیمان بى سرپرست بود.

در این صورت چگونه خودش كس دیگرى را بى سرپرست رها سازد، و با اینكه حضرتش چنین عملى را نوعى ناجوانمردى مى شمرد چنان كه وقتى از دنائت ولوم پرسیدند چنین فرمود: خوشگذرانى و در فكر و اندیشه خود بودن و بى اعتنائى به همسر و سر خود رها كردن او، و عدم حمایت از وى مى باشد.

4. دشمن سرسخت امام حسن مجتبى علیه‌السلام معاویه بود كه از هیچگونه عمل جنایت آمیز براى درهم كوبیدن قدرت او كوتاهى نمى كرد و حتى جلسات مناظره تشكیل مى داد و به وسیله طرفداران وندیمانش با امام علیه‌السلام به گفتگو مى پرداخت و تهمت ها و افتراهائى به ساحت مقدس او و پدرش وارد مى ساخت اگر حضرتش زنهاى متعددى مى گرفت و طلاق مى داد.

این موضوع را كه براى او نقطه ضعفى شمرده اند معاویه بیش از هر رقیب دیگرى، مورد هجو و وهن او قرار مى داد و در جلسات مناظره، براى خفت وى مطرح مى نمود اما تاكنون در هیچ مكتوبى دیده نشده و از هیچ مورخى شنیده نشده است كه معاویه چنین نسبتى را به امام علیه‌السلام داده باشد و همین نكته مؤید نظر ماست كه موضوع كثرت ازدواج و طلاق آن جناب از اصل، حقیقت نداشته و روایات وارده در این مدت صد در صد ساختگى و جعلى است و جاعلین آنها، مدت ها پس از رحلت امام حسن علیه‌السلام به مقتضاى مصالح اجتماعى و سیاسى حاكمان وقت به جعل چنین روایات بى اساس پرداخته اند و اگر نه در زمان حیات امام علیه‌السلام صحبت از چنین خرافات و اكاذیبى مطرح نبود چون همانگونه كه گذشت اگر چنین شایعاتى وجود داشت، معاویه از همه كس سزاواتر بود كه آن را دست آویز و بهانه خود قرار دهد و روى آنها مانور تبلیغى انجام دهد.

## فرزندان امام

از شواهد زنده دیگر این موضوع تعداد فرزندان آن حضرت است چه اگر آن حضرت همسران متعددى اختیار كرده بود لازمه اش این بود كه فرزندان متعدد و فراوانى هم داشته باشد در صورتى كه چنین نیست.

بالاترین رقم را در مورد فرزندان امام مجتبى علیه‌السلام ابن جوزى نوشته است كه 23 نفر مى باشد. (176)، یعقوبى فرزندان آن حضرت را 8 نفر (177)، ابن شهر آشوب 13 پسر و یك دختر (178)، ابن خشاب 11 پسر و یك دختر (179)، طبرسى 16 پسر و یك دختر (180)، و مكتوب معتبرترین همه ى آنها شیخ مفید است كه در این گونه مباحث بیش از دیگران دقت و تحقیق دارد، تعداد فرزندان آن حضرت را 8 پسر و 7 دختر دانسته است و جمعا 15 نفر مى داند (181) (و ما در پایان كتاب سخنان او را آورده ایم)، صاحب كتاب العدد كه بنا به نقل مرحوم علامه مجلسى همسران متعددى براى آن حضرت نوشته است در عین حال، فرزندان حضرت مجتبى علیه‌السلام را بیش از 15 نفر ننوشته است. (182)

بدین ترتیب، طبق تصریح تاریخ دقیق، امام مجتبى علیه‌السلام حداكثر بیش از 15 فرزند نداشته است و این نشان مى دهد كه موضوع تعدد زوجات آن حضرت، به آن صورت كه در پاره اى از كتابها به چشم مى خورد كاملا بى اساس و بى اعتبار است.

آیا با توجه به این تعداد از فرزندان، دروغ بودن نسبت چندین همسر به امام حسن مجتبى علیه‌السلام روشن به نظر نمى رسد؟ و آیا با توجه به این سند تاریخى، نباید گفت كه این گونه اخبار دروغین، ساخته و پرداخته عوامل بنى امیه است كه سابقه در جعل اخبار فراوان داشتند؟ و ما نباید دانسته و یا ندانسته در مسیر این گونه اخبار مجعول قرار گرفته و یا بازگویى آنها به دشمنان خاندان پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كمك كنیم.

# بخش پنجم: رهنمودها و ارشادات معنوى امام علیه‌السلام

## رهنمودهاى امام مجتبى علیه‌السلام

ابن صباغ مالكى در كتاب معروف خود (الفصول المهمه) یادآور مى شود كه برخى از رهنمودهاى امام مجتبى علیه‌السلام عبارتند از:

1. «لاَ أَدَبَ لِمَنْ لاَ عَقْلَ لَهُ وَ لاَ مُرُوَّةَ لِمَنْ لاَ هِمَّةَ لَهُ وَ لاَ حَيَاءَ لِمَنْ لاَ دِينَ لَهُ وَ رَأْسُ اَلْعَقْلِ مُعَاشَرَةُ اَلنَّاسِ بِالْجَمِيلِ وَ بِالْعَقْلِ تُدْرَكُ اَلدَّارَانِ جَمِيعاً وَ مَنْ حُرِمَ مِنَ اَلْعَقْلِ حُرِمَهُمَا جَمِيعاً.»

 فردى كه ادب ندارد در واقع عقل ندارد فردى كه همت ندارد در حقیقت مروت ندارد، فردى كه حیا ندارد در حقیقت دین ندارد، بالاترین عقل، معاشرت صحیح با مردم است زندگى هر دو جهان با عقل به دست مى آید فردى كه عقل را از دست داده است از هر دو زندگى دنیا و آخرت محروم است.

2. «سئل عن الصمت فقال: هو ستر للغى، وزین للعرض، وفاعله فى راحة وجلیسه فى أمن.»

از فواید سكوت پرسش نمودند: در پاسخ فرمودند سكوت پوشاننده ء لغزش، زینت عرض و ناموس، عامل راحتى انجام دهنده، باعث آسایش هم نشین مى باشد.

3. وقال علیه‌السلام هلاك المرء فى ثلاث: « هَلاَكُ اَلنَّاسِ فِي ثَلاَثٍ اَلْكِبْرِ وَ اَلْحِرْصِ وَ اَلْحَسَدِ فَالْكِبْرُ هَلاَكُ اَلدِّينِ وَ بِهِ لُعِنَ إِبْلِيسُ وَ اَلْحِرْصُ عَدُوُّ اَلنَّفْسِ وَ بِهِ أُخْرِجَ آدَمُ مِنَ اَلْجَنَّةِ وَ اَلْحَسَدُ رَائِدُ اَلسُّوءِ وَ مِنْهُ قَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ.»

فرمود: هلاكت فرد در سه چیز است: تكبر، حرص و جسد. تكبر عامل هلاكت دین و زوال آن در اثر آن ابلیس مورد لعن قرار گرفت، طمع و حرس دشمن شخص است بوسیله آن آدم از بهشت بیرون شد حسد رهبر سوء مى باشد به علت آن قابیل برادرش هابیل را كشت. (183)

4. وقال علیه‌السلام «لا تأتى رجلا الا ان ترجونوا له او تخاف یده او ترجو بركته او تصل رحما بینك وبینه.»

مواعظ پدر رفت و آمد با فردى یا به علت در نظر داشت احسان یا خوف از زیان یا امید بركت یا صله ى رحم بین زیارت كننده و زیارت شده مى باشد.

5. وقال علیه‌السلام «دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ هُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَجَزِعْتُ لِذَلِكَ فَقَالَ لِي أَ تَجْزَعُ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ لَا أَجْزَعُ وَ أَنَا أَرَاكَ عَلَى حَالِكَ هَذِهِ فَقَالَ ع أَلَا أُعَلِّمُكَ خِصَالًا أَرْبَعَ إِنْ أَنْتَ حَفِظْتَهُنَّ نِلْتَ بِهِنَّ النَّجَاةَ وَ إِنْ أَنْتَ ضَيَّعْتَهُنَّ فَاتَكَ الدَّارَانِ يَا بُنَيَّ لَا غِنَى أَكْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَا فَقْرَ مِثْلُ الْجَهْلِ وَ لَا وَحْشَةَ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَا عَيْشَ أَلَذُّ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ وَ اعْلَمْ أَنَّ مُرُوَّةَ الْقَنَاعَةِ وَ الرِّضَا أَكْثَرُ مِنْ مُرُوَّةِ الْإِعْطَاءِ وَ تَمَامَ الصَّنِيعَةِ خَيْرٌ مِنِ ابْتِدَائِهَا.»

وارد محضر على علیه‌السلام شدم در حالى كه در وضعیت جان دادن بود آن دم كه ابن ملجم لعین او را مضروب ساخته بود اظهار بى تابى و ناراحتى نمودم فرمود: ناراحت مباش و اظهار بى تابى منما عرض كردم چگونه اظهار بى تابى نكنم در صورتى كه شما را در چنین حال مشاهده مى كنم؟

فرمود: پسرم! چهار نكته را از من به یاد داشته باش اگر آنها را داشته باشى همواره به نجات وفلاح مى رسى پسرم! ثروتى بالاتر از عقل نیست، فقرى بالاتر از جهل و نادانى وجود ندارد، وحشت و تنفرى بالاتر از عجب و خودستایى وجود ندارد. زندگى و عیشى بالاتر از حسن خلق نیست بدان مروت خشنودى و قناعت بالاتر از مروت بخشیدن مى باشد، پایان رساندن كار بهتر از آغاز و ابتداى آن مى باشد.

6. «لما حضرت الحسن بن على بن ابیطالب الوفاة بكى، فقیل یابن رسول الله! تبكى و مكانك من رسول الله الذى أنت به، وقد قال رسول الله فیك ما قال، وقد حجبت عشرین حجة ماشیا وقد قاسمت ربك مالك ثلاث مرات حتى النعل والتفل قال انما ابكى لخصلتین: لهول المطلع وفراق الأحبة.» (184)

جنادة بن ابى امیه مى گوید: بر آن حضرت وارد شدم در حالى كه در بستر بیمارى بودند، از ایشان خواستم مرا موعظه كند. فرمودند: آرى، براى سفر آخرت، آماده باش، و قبل از پایان زندگى خود، زاد و توشه ى این سفر را فراهم كن، و بدان كه تو در جستجوى دنیائى، و مرگ در جستجوى تو است.

هیچ گاه غم فردا را كه نیامده است، امروز مخور و بدان كه آنچه بیش از خوراك خود اندوخته اى، براى دیگران انباشته اى، و بدان كه در مورد روزیهاى حلال دنیا، حساب و در حرام آن عقاب است، در امور شیهه ناك، عتاب و سرزنش است، دنیا را همچون مردار، در ناچیزى و پستى، تصور كن. از آن به اندازه اى كه تو را كفایت كند بردار و اگر آن چه برگرفتى حلال بود، راه زهد را پیشه ى خود ساخته اى ولى اگر حرام بود، در آن گناهى نیست (چون به قدر ضرورت برداشتى).

پس تو مانند اینكه از مردارى برداشته اى و به حد ضرورت استفاده نموده اى، اگر سرزنش و عتاب داشته باشد، اندك است. و براى دنیاى خود آنچنان تلاش كن كه گوئى همیشه در آن زندگى خواهى كرد، و براى آخرت خود آنچنان عمل كن كه گوئى فردا مى میرى، و هرگاه خواستى بدون فامیل، عزیز باشى، و بدون پست و مقام عالى، هیبت و شكوه داشته باشى، از مذلت معصیت خدا، به سوى عزت او بیرون برو.

6. وقال علیه‌السلام: «مَنْ بَدَأَ بِالْكَلاَمِ قَبْلَ اَلسَّلاَمِ فَلاَ تُجِيبُوهُ.»

كسى كه بدون سلام، سخن آغاز نماید به او پاسخ ندهید.

7. وقال علیه‌السلام: «حُسْنُ السُّؤالِ، نصْفُ الْعلْمِ». (185)

پرسش نیكو، نیمى از علم و دانش مى باشد. (186)

## برخى دیگر از رهنمودها امام حسن مجتبى علیه‌السلام

پس از متاركه ى جنگ ده سال تمام در مدینه اقامت داشتند و فراغت بال داشت این دوره كه دوران ارشادها است مراجعاتى داشت در این مدت نسبتا مناسب فعالیتها و تلاشهاى علمى و ارشادى داشتند كه بخشى از رهنمودهاى ایشان در ذیل آمده است:

حافظ ابونعیم در حلیة الأولیاء برخى از سوالات و پرسش هاى احتمالى أمیر المؤمنین علیه‌السلام از فرزندش امام حسن مجتبى علیه‌السلام آورده است كه ما بخشى از آن سؤالات و پاسخ ها در اینجا از كتاب مناقب نقل مى كنیم:

فرزندم سداد و جوانمردى چیست؟ امام حسن پاسخ دادند سداد دفع منكر با معروف مى باشد.

فرزندم شرف چیست؟ انتخاب عشیره و تحمل جریره و خسارت عشیره مى باشد.

فرزندم مروت چیست؟ عفت و اصلاح مال است.

فرزندم رقت چیست؟ رقت در آسانى و جلوگیرى از حقارت و پستى است.

فرزندم ملالت چیست؟ احراز خویشتن خویش و بذل و بخشش در راه خیر مى باشد.

فرزندم گذشت چیست؟ بذل و بخشش در وسعت و عسرت، در فقر و غنا.

فرزندم بخل چیست؟ آنچه در دست دارد شرف و آنچه را انفاق دارد، تلف حساب كنید.

فرزندم جبن و ترس چیست؟ جرأت بر ضد دوست و نكول بر دشمن مى باشد.

فرزندم غنیمت چیست؟ رغبت در تقوى و پارسایى و زهد در دنیا.

فرزندم حلم و بردبارى چیست؟ فرو خوردن خشم و مالك شدن بر نفس.

فرزندم ثروت چیست؟ خشنود شدن به عطاى خداوند هر چند كم بوده باشد.

فرزندم فقر چیست؟ طمع ورزیدن نفس به هر چیزى كه مى بیند.

فرزندم ذلت چیست؟ داد و فزع در مصیبت.

فرزندم كلفت و مشقت چیست؟ سخن گفتن در چیزى كه به درد تو نمى خورد.

فرزندم مجد و شرف چیست؟ در غربت، عطا و در جرم، رها نمودن.

فرزندم عقل چیست؟ حفظ نمودن دل هر آنچه را كه در آن ودیعت نهاده اى.

فرزندم حزم و احتیاط چیست؟ تحمل مشقت و همراهى با والیان.

فرزندم سفاهت چیست؟ پیروى سفلگان و افراد پست.

فرزندم غفلت چیست؟ ترك مسجد، و پیروى مفسد.

فرزندم حرمان و نومیدى چیست؟ از دست دادن بهره آنگاه كه به تو رو آورده است. (187)

این پاسخ هاى ارتجالى و بدون درنگ، نشانگر بصیرت و آشنایى كامل آن امام همام علیه‌السلام ودرایت و آشنایى او به مواضع كلام مى باشد. سخت ترین ها از امام علیه‌السلام از ده چیزى پرسیدند كه هر كدام سخت تر و شدیدتر از دیگرى مى باشند؟ در پاسخ فرمودند: سخت ترین چیزى كه خداوند خلق كرده است.

سنگ است و سخت تر از آن، آهن مى باشد كه سنگ را مى برد و سخت تر آهن، آتش است كه آهن را قطع مى كند، و شدیدتر از آهن، آب است كه آتش را خاموش مى سازد و شدیدتر از آب، ابر است كه آن را تحت پوشش قرار مى دهد و شدیدتر از ابر، باد است كه آن را این طرف و آن طرف مى راند و شدیدتر از باد، فرشته اى است كه آن را رد مى كند و شدیدتر از آن فرشته، ملك الموت مرگ است كه خود ملك الموت را مى میراند و شدیدتر از ملك الموت، امر خدا است كه مرگ را دفع مى كند. (188)

## مكتوبى به معاویه

نامه اى است كه بعد از رحلت امام على علیه‌السلام به معاویه نوشته اند آنگاه كه مردم با او بیعت كردند: به نام خداوند بخشنده و بخشایش گر، از بنده خدا حسن امیر المومنین به معاویة بن صخر، پس از حمد و ثناى الهى، خداوند متعال محمد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را رحمت جهانیان مبعوث ساخت پس به وسیله او حق را نمایان و باطل را زائل و اهل شرك را ذلیل و ناتوان و ملت عرب را عزیز و سربلند و افرادى را شریف و عزیز نمود خداوند متعال فرمود:

این قرآن ذكرى است بر تو و بر قوم تو! هنگامى كه خداوند متعال او را از مردم گرفت عرب در مورد خلافت او اختلاف و تنازع نمودند؛

پس انصار گفتند: امیرى از ما و امیرى از شما باشد قریش گفتند: ما اولیاء و وابستگان او هستیم پس در حكومت او منازعه نكنید پس عرب این حق را به قریش زیبنده دانستند در حالى كه ما بودیم و مائیم اولیاء و نزدیكان او تعجب نیست منازعه و كشمكش تو بدون حق.

بارى أمیر المؤمنین على بن ابیطالب علیه‌السلام هنگامى كه اجلش فرا رسید مرا جهت این كار (خلافت) قرار داد پس تقوى را در نظر بگیر در مورد امت محمد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم راهى را پیش گیر كه خون آنان را حفظ كنى و امور آنان را به صلاح وسداد بكشانى. والسلام. (189)

مباحثه و گفتگو در علم خود از دیگرى بیاموز و علم خود را نیز بیاموز پس به این ترتیب علم خود و مطالبى كه هنوز نمى دانى متقن نموده اى.

افراد قابل انتخاب با افرادى رفت و آمد داشته باشى كه داراى ویژگیهاى زیر باشند: یا احسان و نیكوكارى او را امید داشته باشى یا از علم و دانشى او بهره گیرى نموده باشى یا بركت دعاى او را داشته باشى، یا رحمى بین تو و ایشان وجود داشته باشد. (190)

## سخنى در محضر امام علیه‌السلام

روایت شده است كه روزى على علیه‌السلام به فرزندش حسن مجتبى علیه‌السلام فرمودند بلند شو و سخنرانى انجام ده تا كلام تو را بشنوم. امام حسن علیه‌السلام به پا خاست و این گونه سخن آغاز كرد: « اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی مَنْ تَکَلَّمَ سَمِعَ کَلامَهُ، وَمَنْ سَکَتَ عَلِمَ ما فی نَفْسِه، وَمَنْ عاشَ فَعَلَیْهِ رِزْقُهُ، وَمَنْ ماتَ فَاِلَیْهِ مَعادُهُ، اما بعد فإن القبور محلتنا، والقیامة موعدنا، والله عارضنا، إِنَّ عَلِیّاً ع بَابٌ فَتَحَهُ اللَّهُ فَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِراً ، فقام الیه على علیه‌السلام فاعتنقه فقال: (ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).» (191)

حمد و سپاس خدائى را است هر آن كس كه سخن گوید آن را شنواست، و هر كس سكوت اختیار كند آنچه در ضمیر دارد مى داند، هركس زندگى كند معاشش با او است، و هر آن كس كه بمیرد پس بازگشتش به سوى اوست، پس از حمد و ثناى الهى، قبرها محل كوچ ما است، قیامت وعده گاه ما، خداى متعال شكایت كننده ما است على علیه‌السلام دروازه آن كسى است كه مؤمن باشد هر آن كس كه از آن دروازه بیرون باشد پس كافر خواهد بود.

پس على علیه‌السلام بلند شد و او را به آغوش كشید و فرمود: پدر و مادرم فداى تو باد نسلى كه یكى پس از دیگرى از هم ارث مى برند.

## پندهاى جاودان

فرزند آدم! از محارم الهى چشم بپوشان تا واقعا عابد و ستایشگر خدا باشى.

از آنچه خداوند به تو نصیب فرموده است راضى و خشنود باش تا غنى و بى نیاز باشى.

همسایگى كسى كه با تو همجوار است نیك و خوب انجام ده تا مسلم باشى.

با مردم آنگونه رفتار نما كه دوست دارى با تو آنگونه رفتار نمایند پس عادل باشى.

قبل از شما پیشینیانى بودند كه ثروت جمع مى كردند عمارات مى ساختند آرزوهاى دور و دراز داشتند همگى هلاك و تباه شدند، مساكن آنان قبور، كار و عمل آنان غرور گردید.

فرزند آدم! تو از آن لحظه اى كه از بطن مادر ساقط گردیده اى به ویران سازى عمرت مشغول هستى مؤمن هر روز زاده و توشه اخذ مى كند و كافر هر روز كام جویى مى نماید.

امام علیه‌السلام بعد از این سخنان، آیه شریفه را تلاوت مى نمود: وتزودوا فإن خیرالزاد، ألتقوى.

## شهادت جانسوز امام حسن علیه‌السلام

شهادت امام حسن مجتبى علیه‌السلام و كیفیت دفن او، یكى از غم انگیزترین و غم بارترین صحنه هاى تاریخ صدر اسلام مى باشد. مظالم و تعدیاتى كه در حق او انجام پذیرفته است در تاریخ صدر اسلام، بى سابقه مى باشد.

انسان نمى تواند باور كند جایى كه هنوز ربع قرن از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نگذشته است پس از آنهمه سفارش و توصیه اى كه در حق عترت و فرزندانش، به ویژه دو سبط و دو ریحانه، انجام داده بودند، كه اینان سروران جوانان بهشتى هستند و... افرادى كه خود طرف خطاب سخنان رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند چه قدر عاصى شده باشند؟

و تا چه حد در مورد وصایاى آن بزرگ بى تفاوت و فراموش كار باشند؟ اینان اگر در مورد این سفارشهاى ویژه تا این حد بى تفاوت بوده اند در مورد دیگر توصیه ها و دستورها تا چه حد عامل بوده اند؟

و اصولا اسلام و تدین آنان تا چه حد مقبول یا مورد عمل بوده است؟

و اصولا دنیا و ریاست و حكومت چند صباحى آن در كام آنان چقدر شیرین بوده است؟

چرا دنیا را با عقبى با ثمن بخس معاوضه كرده اند و چه تجارت زیانبارى را انجام داده اند؟

مرحوم شیخ محمد تقى شوشترى صاحب الاوائل مى نویسد: هنگامى كه جنازه ء امام حسن مجتبى علیه‌السلام را در كنار قبر پیامبر خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نگهداشتند تا دفن كنند این خبر به عایشه رسید پس در حال مبارزه، به صورتى كه روى زین استرى قرار داشت به سراغ دفن كنندگان آمد و نخستین زنى بود كه در اسلام روى زین اسب قرار مى گرفت و با صداى بلند اعلام نمود: فرزند خودتان را از خانه من دور سازید او حق دفن در این جایگاه را ندارد، حجاب پیامبر خدا هتك نمى گردد.

حسین علیه‌السلام پاسخ داد از روز نخست تو و پدرت بودید كه از نزدیك حجاب پیامبر خدا را هتك نمودید و خداوند از این جسارت شما بازخواست خواهد نمود. (192)

آرى وقتى بدن یكتا مظلوم تاریخ، طبق وصیت مشروط آن حضرت كنار روضه آورده شد تا تجدید عهدى صورت گیرد پس از اعتراض عایشه، نیروهاى اموى آماده كارزار شدند على رغم آمادگى جوانان بنى هاشم به مبارزه ومدافعه، طبق فرمایش امام حسین علیه‌السلام جنازه را به سوى قبرستان بقیع برگردانند چون امام حسین علیه‌السلام فرمودند برادرم سفارش كرده است:

مایلم در كنار روضه جدم دفن شوم ولى اگر مقاومتى صورت گیرد راضى نیستم در سر دفن جنازه ام خون وخونریزى صورت گیرد.

از این رو جنازه را با كمال ناراحتى به طرف بقیع برگردانند و در آن قبرستان قدیمى دفن كردند تا هتك حرمتى نسبت به بدن شریف صورت نگرفته باشد. درددل برادر امام حسین علیه‌السلام به هنگام دفن برادر مظلومش دو كلمه به صورت شعر درد دل كرده اند كه از عمق ناراحتى و تأثر خاطر آن بزرگوار حكایت ها دارد او ضمن رثائى گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أدهن رأسى، أم أطیب محاسنى  |  | و رأسك معفور، وأنت سلیب بكائى  |
| طویل، والدموع غریزة  |  | و أنت بعید، والمزار قریب  |
| غریب واطراف البیوت تحوطه  |  | فلیس حریب من أصیب بماله  |
| ألاكل من تحت التراب غریب  |  | ولكن من وارى أخاه حریب (193)  |

آیا چگونه مى توانم سرم را روغن و محاسنم را معطر سازم؟

در حالى كه سر شما زیر خاك مدفون مى باشد و تو لخت و عریان شده اى؟

گریه ام طولانى و اشك چشمم سرازیر است چون از من دور گشته اى هر چند مزارت نزدیك مى باشد.

غریب به فردى گفته مى شود كه دور از وطن است در صورتى كه خانه ها اطراف او را گرفته اند ولى غریب حقیقى آن كسى است كه زیر خاك مدفون است غرامت زده نیست كسى كه مالش را ربوده باشند ولى غرامت دیده حقیقى آن فردى است كه برادرش را با دست خویش دفن نماید.

در سفینة البحار آمده است: هنگامى كه جنازه امام مجتبى علیه‌السلام را بیرون آوردند مروان بن حكم زیر جنازه اش رفت و آن را حمل مى نمود. امام حسین علیه‌السلام به مروان گفت آیا جنازه اش را حمل مى كنى در صورتى كه دیروز تو بودى كه غیظ و ناراحتى فراوان را به او تحمیل مى نمودى؟

مروان گفت آرى این كارها را با كسى انجام مى دادم، كه حلم و بردبارى او هم وزن كوهها و جبال بود. (194) البته این سخن منافات دارد با آنچه مرحوم شیخ مفید نقل كرده است كه عامل اجراى اهداف عایشه همین مروان بن حكم بود و مى گفت:

آیا عثمان بن عفان در دورترین نقطه شهر مدفون گردد ولى حسن بن على در كنار پیامبر خدا مدفون شود ابن عباس پاسخ داد: مروان! برگرد! از آنجا كه آمده اى ما نمى خواهیم عزیز خود را در كنار روضه مطهره رسول خدا دفن كنیم بلكه مى خواهیم تجدید عهدى با زیارت او داشته باشد به زودى كنار قبر جده اش فاطمه بنت اسد خواهیم برد و اگر او چنین وصیتى نكرده بود آن وقت مى دانستى كه تو خیلى دست كوتاه تر از آن هستى كه ما را برگردانى چون خود امام حسن علیه‌السلام آگاه تر به حرمت قبر جدش رسول خدا بود كه حیرانى به آن عارض گردد آنچنان كه عارض شد و دیگران بدون اذن او به خانه اش وارد گردیدند.

سپس ابن عباس رو به عایشه نمود و فرمود: افسوس بر تو باد روزى به استر روزى به جمل سوار مى گردى آیا مى خواهى نور خدا را در روى زمین خاموش سازى؟ و با اولیاى خدا به جنگ و محاربه برخیزى؟

به خانه ات برگرد! دیگر از آنكه مى ترسیدى راحت شدى به آرزوى خود رسیدى خدا یار و یاور این خاندان است هر چند نصرت او بعد از روزگارى باشد. امام حسین علیه‌السلام فرمودند: به خدا قسم! اگر وصیت و عهد برادرم حسن علیه‌السلام نبود كه از خونریزى جلوگیرى شود و در جریان تشییع خونى ریخته نشود آن وقت مى دانستید كه شمشیرهاى الهى چگونه از شما انتقام مى گیرد شما آن عهد و پیمانى بین ما وشما بود شكستید و تمام شرطها و پیمانها را زیر پا نهادید!

آنگاه بدن امام حسن مجتبى را به سوى بقیع حمل نمودند و در كنار قبر جده اش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف دفن نمودند. (195)

## انگیزه شهادت امام حسن علیه‌السلام

در ماده دوم قرارداد صلح چنین شرط شده بود كه پس از معاویه، حكومت متعلق به حسن است و اگر براى او حادثه اى پیش آید متعلق به حسین مى باشد و معاویه حق ندارد كسى را به جانشینى خود انتخاب كند و لیكن معاویه به هیچ یك از شروط صلح وفا نكرده و در مورد این ماده نیز نقض عهد نمود.

معاویه كه بر مركب مقصود سوار شده بود و گردش فلك را به مراد خود مى دید درصدد برآمد به فرزند پلیدش یزید نیز به عنوان جانشینى، از مردم بیعت بگیرد تا پس از خود، او هم از این مقام و منصب بهره اى برده باشد.

معاویه خود بیش از هر كس یزید را مى شناخت و مى دانست كه او هیچگونه شایستگى وصلاحیت احراز این مقام را ندارد اما در عین حال نمى توانست او را از مزایاى چنین حكومتى كه با حیله ونیرنگ، به دست آورده بود بى نصیب سازد.

دلال این مظلمه نابخشیدنى مغیرة بن شعبه بود. معاویه دو اشكال ومانع بزرگى را در سر راه خود داشت، یكى اینكه یزید حقیقتا یك عنصر ناصالح و پلیدى بود وقبولاندن او، به عنوان جانشین به مردم در بدو امر محال به نظر مى رسید.

دوم اینكه ماده دوم قراداد صلح چنین اجازه اى را به معاویه نمى داد چون او شرط كرده بود كه پس از خود، حكومت متعلق به حسن مجتبى باشد. حل اشكال اولى را مغیرة به عهده گرفت و وعده داد كه به وسیله كمك وهمكارى زیاد بن سمیه وسایر استانداران، آنرا به مرحله اجرا درآورد.

اشكال دومى را هم كه باید پیش از اشكال اولى حل مى شد خود معاویه برطرف نمود. معاویه براى اینكه معارضى در این كار نداشته باشد به فكر از بین بردن امام حسن علیه‌السلام افتاد تامجوزى براى الغاى ماده دوم قرارداد صلح به دست آورد در صورتى كه پیاده كردن این نقشه نظر او را كاملا تأمین نمى كرد زیرا با از بین رفتن امام حسن علیه‌السلام برادرش حضرت حسین معارض جانشینى یزید بود چون در ماده دوم قرارداد قید شده بود كه پس از معاویه حكومت متعلق به حسن است و اگر براى او حادثه اى پیش آید متعلق به حسین، به همین جهت هم حضرت حسین علیه‌السلام به احترام همین عهد نامه تا معاویه زنده بود حرف نمى زد ولى پس از مرگ وى چون امام حسن علیه‌السلام نیز در قید حیات نبود برابر ماده دوم همان عهد نامه، حكومت متعلق به حضرت حسین بود وچون معاویه نقض عهد كرده و برخلاف شروط قرارداد یزید را به جانشینى خود معین كرده بود لذا امام حسین علیه‌السلام زیر بار بیعت یزید نرفت و كار به جنگ و قتال كشید.

معاویه براى از بین بردن امام حسن علیه‌السلام نقشه هاى گوناگونى در ذهن خود ترسیم مى كرد. وبالأخره از میان آنها طرح مسموم ساختن آن حضرت را بوسیله جعده انتخاب نمود تا در افكار عمومى خود را از این جنایت بركنار داشته ووقوع آنرا مربوط به اختلافات خانوادگى وداخلى او جلوه دهد. (196)

سم كشنده اى كه گویا از ریزه هاى الماس بود تهیه دید وآنرا با صدهزار درهم محرمانه به وسیله مروان بن حكم فرماندار مدینه بود به جعده (دختر اشعث بن قیس وهمسر امام) فرستاد و وعده داد كه اگر شوهرت را مسموم كنى ترا به همسرى یزید در مى آورم. ابوالفرج اصفهانى مى نویسد: كه معاویه پول را فرستاد ولى به وعده دوم وفا ننمود. (197)

گویا جعده ء ملعونه تلون ونفاق را از پدر منافقش اشعث به ارث برده بود ومعاویه هم به همین جهت بین چند همسر امام او را به چنین امر خطیرى انتخاب كرده بود مانند یك روانكاور وروانشناس ماهرى به نقاط ضعف زنانه او كه پول دوستى و بوالهوسى بود انگشت نهاده بود.

جعده پس از دریافت نامه معاویه، وخواندن آن به فكر فرو رفت ونگاهى به سكه هاى طلا كه به او چشمك مى زد، انداخت سپس در عالم خیال، همسرى یزید فرزند خلیفه وقت و فررود به كاخ پرشكوه شام را از نظر گذرانید و عقل وهوش خود را به كلى در اختیار نفس امآره گذاشت وشرافت وافتخار همبستگى با خاندان رسالت وامامت را فراموش كرد وتصمیم گرفت كه دستور معاویه را درباره امام به مرحله اجراء درآورد.

درباره مسموم شدن امام روایات مختلفى آمده است بعضى ها نوشته اند كه جعده آن سم را در كوزه ء آب ریخت وآنرا بالا سر امام كه در خواب بود گذاشت وآن حضرت پس از بیدار شدن از آب كوزه خورد واحساس مسمومیت نمود.

برخى دیگر نوشته اند سم را داخل شیر نمود ودر موقع افطار كه آن جناب روزه دار بود بدو خورانید وبنا به بعضى روایات پس از خوردن سم امام تا چهل روز در بستر بیمارى افتاد وبنا به نوشته برخى هم چون سم خیلى قوى ومؤثر بود امام همان شب از دنیا رفت یا اینكه یكى ودو روز بیشتر در قید حیات باقى نماند. به هر صورت آنچه مورد اتفاق مورخین است مسمومیت آن حضرت، به دستور معاویه وبه دست جعده توسط سم مهلكى بوده است. (198)

امام علیه‌السلام را پیش از آن هم چند مرتبه مسموم ساخته بودند ولى آن مسمومیت ها چندان مؤثر نبود وحضرت شفا یافته بود. امام حسن علیه‌السلام پس از آنكه احساس مسمومیت نمود به جعده فرمود اى دشمن خدا! مرا كشتى! وفریب معاویه را خوردى در حالیكه او به وعده خود وفا نخواهد كرد واز او خیرى به تو نخواهد رسید خداوند تو واو را كیفر دهد.

ونوشته اند كه پس از شهادت امام حسن علیه‌السلام جعده به مروان كه دلال این مظلمه بود مراجعه كرد تا با معاویه در مورد ازدواج وى با یزید مكاتبه نماید.

مروان هم تمنیات او را به معاویه نوشت اما معاویه همانگونه كه امام فرموده بود به وعده خود وفا نكرد ودر یك سطر جواب جعده را چنین نوشت: من به زنده ماندن یزید بسیار علاقمندم وهمین دوستى حیات او مانع شد از اینكه ترا به عقد ازدواج او درآورم وترسیدم كه او را هم مانند حسن مسموم كنى! (199)

به یزید گفتند جعده راتزویج كن گفت: حاشا وكلا او شوهرى مثل حسن بن على را مسموم كرد من كه چنین قدر ومنزلتى ندارم در این صورت او از قتل من هرگز إبا نمى كند. این زن نگون بخت در اثر جهل ونادانى و پول دوستى دست از مقام معنوى خود برداشت وخود را براى ابد گرفتار لعن خدا نمود.

نوشته اند: فردى از آن طلحه با او ازدواج نمود وچند فرزند هم آورد وقتى بین فرزندان او دیگر تیره هاى قریش سخنى رد وبدل مى شد آنان شماتت وتعییر مى نمودند و مى گفتند: اى فرزندان زن مسموم كننده همسران! (200)

خانواده ء امام حسن علیه‌السلام پس از آگاهى از مسمومیت آنجناب، فورا حاضر شدند وبیش از همه، برادرش حضرت حسین علیه‌السلام ناراحت ومضطرب بود وچون جویاى حال او شد امام فرمود مسموم شده ام. پرسید چه كسى شما را مسموم نموده است؟ امام فرمود: از آنكس چه مى خواهى آیا مى خواهى او را بكشى؟ اگر او آنكس باشد كه من مى دانم خشم وعذاب خداوند بر او بیش از توست واگر او نباشد دوست ندارم بى گناهى به خاطر من گرفتار شود. (201)

نوشته اند طشتى براى آن حضرت آوردند كه در اثر انقلاب حال وتأثیر سم در كبد و امعاء واحشاء وى خون قى نمود وآن همان خونابه هایى بود كه در نتیجه بى وفائى كوفیان ودشمنى هاى منافقین، واز همه بدتر شماتت دوستان نادان، به تدریج بر جگر آن حضرت ریخته شده بود.

امام حسن علیه‌السلام ضمن وصیت به برادرش حضرت حسین ودایع امامت را به او سپرد و شایستگى او را به جانشینى خود به مردم رسانید وشیعیانش را به امامت او راهنمائى فرمود وسپس به آن حضرت سفارش كرد كه چون از دنیا رفتم چشم مرا بپوشان وغسل ده و كفن نما و در تابوت گذاشته به سوى قبر جدم رسول خدا ببر تا تجدید عهدى با او نمایم وپس از آن به بقیع برده ودر كنار جده ام فاطمه بنت اسد دفن كنید وشما به زودى مى بینید كه گروهى (بنى امیه) به تصور اینكه مرا مى خواهید در كنار جدم دفن كنید از شما ممانعت مى كنند ومن ترا به خدا سوگند مى دهم كه مبادا درباره من به اندازه ء شیشه حجامتى خون ریخته شود. (202)

## وصیت امام مجتبى علیه‌السلام

علامه طبرسى در اعلام الورى مى نویسد: پس از آنكه امام مجتبى علیه‌السلام مسموم شد، امام حسین علیه‌السلام را به پیش خود فرا خواند دو این چنین وصیت نمود: برادرم! بزودى از شما جدا مى شوم، به پروردگارم مى پیوندم، مرا مسموم كردند، قلبم از تنم، میان طشت جاى گرفت، مى دانم چه كسى مرا بدین روز افكند ولى او واین جنایت را به دادگاه قیامت موكول كردم، او را كار نداشته باشید، وقتى از دنیا رفتم غسلم بده، كفنم كن، جنازه مرا جهت تجدید عهد به كنار قبر پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ببر، گروهى كه گمان مى كنند مرا آنجا دفن مى كنید ممانعت خواهند كرد ولى هرگز نباید، قطره خونى در پاى جنازه ام ریخته شود. (203) سپس بدنم را كنار قبر جده ام فاطمه بنت اسد، در بقیع دفن كنید.

در صبح روز نوزدهم ماه رمضان كه امام مجتبى علیه‌السلام بر اثر دیدن زخم سر پدر مظلومش توسط شمشیر ابن ملجم، بى تاب شده بود، أمیر المؤمنین علیه‌السلام او را امر به صبر كرد ویادآور شد كه: ترا هم با زهر، از پاى در خواهند آورد (204) سخن امام علیه‌السلام پس از گذشت حدود ده سال، تحقق یافت وپاره هاى جگر امام مجتبى علیه‌السلام در اثر سم از دهان مباركش، در میان طشت ریخت. (205)

امام را چند بار مسموم كرده بودند وهر بار امام علیه‌السلام شفا مى یافت ولى این بار، وضعیت، با بارهاى سابق فرق داشت، زهر آنچنان در امام تأثیر خود را بر جاى نهاده بود كه امام حسین علیه‌السلام با دیدن آن حالت برادر آنچنان بى تاب شد تا آنجا كه خود امام مجتبى، وى را دلدارى داده فرمود: «لَا یَوْمُ کَیوُمُکَ یا اَباعَبدِالله». (206) (هیچ روزى، به شدت روز تو نخواهد رسید)

گفته اند مرحوم حاج میرزا على اكبر اردبیلى واعظ وروضه خوان معروف كه در مرثیه از تأثیر نفس خاص برخوردار بود وعمرى را در این راه سپرى نموده بود روزى در عالم مسجد مجللى را دید كه جمعى در آن حضور داشتند به او بانویى را نشان مى دهند كه فاطمه زهرا (س) است او به خانم سلام عرض مى كند ولى پاسخ سردى مى شنود ومكدر خاطر مى گردد وعرض مى كند اى دختر رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم!

من عمرى را در راه خدمت به فرزندت تو سپرى ساخته ام وافتخارم نوكرى شما است چرا با من اینگونه تفقد مى فرمائید: خانم در پاسخ مى فرماید: درست است شما مرثیه خوان هستید ولى مگر حسن، پسرم نیست؟ چرا در عزاى او چیزى نسروده اى؟ او از خواب بیدار شد واین چنین سرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از تاب رفت وطشت طلب كرد وناله كرد  |  | آن طشت را زخون جگر،باغ ولاله كرد  |
| خونى كه خورد درهمه عمر،از گلو بریخت  |  | دل را تهى ز خون دل چند ساله كرد  |

یكى از جلوه هاى مظلومیت امام مجتبى علیه‌السلام آن است كه جنازه هیچ امامى تیرباران نگشت، جز جنازه امام مجتبى علیه‌السلام كه هفتاد چوبه تیر به بدن آن حضرت اصابت كرده بود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز جور خصم، دل ودیده، سخت گریان شد  |  | همه، زمین وزمان، زار ودل پریشان شد  |
| صبا بگو تو به زهرا كه اى پریشان دل!  |  | جنازه حسن پاك، تیر باران شد (207)  |

صلى الله علیك یا ابا محمد یا حسن بن على وعلى تبرك وابیك وأخیك ورحمة الله وبركاته!

## یاران وروایتگران از او

از آن رو كه حدیث وروایت بال دیگر قرآن وعدل وهمراه كتاب الهى مى باشد وپیامبر بزرگوار اسلام ما را به قرآن وعترت كه منابع حدیث وروایت هستند توصیه فرموده اند ما روایتگران از امام حسن علیه‌السلام را در بخش پیشگاه قرآن آوردیم.

### الف) یاران:

امام حسن مجتبى علیه‌السلام على رغم، یاران كم وفا وبى صفا، تعدادى یاران خالص و با صفایى هم داشت كه در تمام مراحل زندگى، همراه وهم رأى او بودند واز نظریات او، كاملا پشتیبانى مى نمودند كه به جمعى از آنان اشاره مى گردد.

از مشهورترین آنان عبارتند از:

1. حجر بن عدى،

2. رشید هجرى،

3. عمرو بن حمق،

4. رفاعة بن شداد (از فرماندهان عملیآت جنگى)،

5. كمیل بن زیاد (از بزرگان تابعین بوده است)،

6. قیس بن سعد (انسان وارسته وپاكدل)،

7. مسیب بن نجیه (درباره پیمان صلح با امام علیه‌السلام مذاكراتى دارد)،

8. سلیمان بن صرد (از بزرگان تابعین وصدر وپیشواى توابین براى خونخواهى حضرت حسین علیه‌السلام در سال 64 ه‍. ق)،

9. جابر بن عبد الله انصارى،

10. ابوالأسود دوئلى،

11. سلیم بن قیس هلالى،

12. حبیب بن مظاهر (از یاران امام حسین علیه‌السلام كه در كربلا به شهادت رسید)، 13. احنف بن قیس،

14. اصبغ بن نباته،

15. حارث بن عبد الله اعور همدانى (فقیه جلیل القدر)،

16. عبد الله بن جعفر،

17. مسلم بن عقیل،

18. عبد الله بن عباس،

19. حذیفة بن اسد غفارى،

20. جارود بن منذر،

21. عمرو بن قیس.

### ب) روایتگران:

كسانى هم از امام حسن علیه‌السلام روایت كرده اند آنها جزو اصحاب امام هم، بوده اند كه عبارتند از: احنف بن قیس، اصبغ بن نباته، جابر بن عبد الله انصارى، حارث همدانى، جارود بن منذر، جارود بن ابى بشیر، حبیب بن مظاهر، حذیفة بن اسد غفارى، حارث اعور، حجر بن عدى، رشید هجرى، رفاعة بن شداد، زید بن ارقم، سلیم بن قیس هلالى، سفیان بن ابى لیلى، سلیمان بن صرد، عمرو بن حمق خزاعى، عامر بن وائله، عبد الله بن جعفر، عبد الله بن عباس، عمرو بن قیس، قیس بن سعد، كمیل بن زیاد نخعى، لوط بن یحیى، میثم تمار، مسیب بن نجیه، مسلم بن عقیل، ابواسحق همدانى. (208)

## اولاد واخلاف امام حسن مجتبى علیه‌السلام

مرحوم شیخ عباس محدث قمى صاحب منتهى الأمال مى نویسد: بدانكه علماء فن، وارباب تاریخ وسیر، در شمار فرزندان امام حسن علیه‌السلام فراوان سخن گفته اند واختلاف بى حد نموده اند: واقدى وكلبى 15 پسر و 8 دختر، وابن جوزى شانزده پسر، وچهار دختر وابن شهر آشوب مازندرانى پانزده پسر وشش دختر ولى شیخ مفید (قدس سره) هشت پسر وهفت دختر رقم زده است وما مختار او را مقدم داشته ونظر او را بر دیگر نوشته ها ترجیح مى دهیم به این تفصیل: شیخ اجل در ارشاد فرموده اولاد حسن بن على علیها‌السلام از ذكور واناث پانزده تن به شمار مى رود:

1 و 2 و 3. زید بن الحسن ودو خواهر (ام الحسن وام الحسین) ومادر این سه تن ام بشیر دختر ابى مسعود عقبه خزرجى است.

4. حسن بن حسین كه او را حسن مثنى گویند مادر او خوله دختر منظور فزاریه مى باشد.

5 و 6 و 7. عمر بن الحسن ودو برادر اعیانى او: قاسم (همان فردى كه در كربلا به فیض شهادت نائل آمدند) وعبد الله ومادر ایشان ام ولدى بوده است.

8. عبد الرحمن مادر او نیز ام ولدى مى باشد.

9 و 10 و 11. حسین اثرم وطلحه كه او را به خاطر بخشندگى طلحة الخیر مى گفتند و فاطمه ومادر این هر سه ام اسحق دختر طلحة بن عبیدالله تمیمى است. وبقیه چهار دختر دیگرند كه نام ایشان

12. ام عبد الله

13. فاطمه

14. ام سلمه

15. رقیه

وهر یك را مادرى است. (209)

بالجمله شرح حال بیشتر این جماعت، گمنام وناشناخته است وكسى به قلم نیاورده است واما از آنانكه خبرى بجاى مانده است بطور اختصار به سیرت ایشان اشاره مى گردد. از جمله:

1. ابوالحسن زید بن الحسین علیه‌السلام است كه اول فرزند امام حسن علیه‌السلام است. شیخ مفید فرموده كه او متولى صدقات رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود و مسن ترین فرزندان امام مى باشد «و جلیل القدر وكریم الطبع وطیب النفس وكثیر الأحسان» بود و شعراء او را مدح نموده و در فضایل او بسیار سخن گفته اند ومردم جهت طلب احسان از او، از آفاق دور دست قصد خدمتش مى نمودند. وصاحبان سیر ذكر نموده اند كه چون سلیمان بن عبد الملك بر مسند خلافت نشست به حاكم مدینه نوشت:

« أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا جَاءَکَ کِتَابِی هَذَا، فَاعْزِلْ زَیْداً عَنْ صَدَقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله) وَ ادْفَعْهَا إِلَى فُلاَنِ بْنِ فُلاَنٍ رَجُلاً (رَجُلٍ‏) مِنْ قَوْمِهِ وَ أَعِنْهُ عَلَى مَا اسْتَعَانَکَ علیه‌السلام.»

حاكم مدینه حسب الأمر سلیمان زید را از تولیت صدقات عزل كرد، ودیگرى را متولى ساخت آنگاه كه خلافت به عمر بن عبد العزیز رسید به حاكم مدینه رقم كرد:

پس دیگر بار تولیت صدقات به زید تفویض یافت وزید بن الحسن نود سال عمر كرد وچون از دنیا رفت جماعتى از شعراء او را مرثیه گفتند ومآثر ومناقب او را در مراثى خود به نظم كشیدند و قدامة بن موسى قصیده اى در رثاى او گفته است كه صدر آن این شعر است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فان یك زید غابت الأرض شخصه  |  | فقدبان معروف هناك وجود  |

مكشوف باد كه زید بن حسن هرگز دعوى دار امامت نگشت واز شیعه وجز شیعه كسى این نسبت را به او، نسبت نداده است چه آنكه مردم شیعه دو گروهند یكى امامى و آن دیگرى زیدى اما امامى جز به احادیث منصوصه امامت كس دیگر را استوار نداند وبه اتفاق علماء در اولاد امام حسن علیه‌السلام نصى نرسیده است وهیچكدام از ایشان مدعى این سخن نشده اند.

و اما زیدى بعد از على علیه‌السلام وحسن وحسین علیها‌السلام امام را آن كس را داند كه در امر خلافت و امامت با شمشیر جهاد كند. وزید بن حسن با بنى امیه هرگز جانب تقیه را فرو نگذاشت و با بنى امیه كار به رفق ومدارا مى داشت و متقلد اعمال ایشان مى گشت و این كار با امامت نزد زیدى منافات وضدیت دارد ودیگر جماعت حشویه جز بنى امیه را امام نخوانند واز آغاز از اولاد رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كس را امام ندانند ومعتزله امامت را به اختیار جماعت وحكم شورى استوار نمایند وخوارج نیز آنكس را كه أمیر المؤمنین علیه‌السلام را موالى ودوست باشد واو را امام داند هرگز امام نخوانند وبى خلاف زید بن حسن پدر و جد را موالى بود. لاجرم زید به اتفاق این طوائف كه نام بردار شدند منصب امامت نتواند داشت. (210)

بدانكه مشهور آنست كه زید در سفر عراق ملازمت ركاب عم خویش نداشت وپس از شهادت امام حسین علیه‌السلام گاهى كه عبد الله بن زبیر دعوى دار خلافت گشت با او بیعت كرد و به نزد او شتافت از بهر آنكه خواهرش ام الحسن با عبد الله زبیر ازدواج كرد وچون عبد الله را به كشتند خواهر خود را برداشته از مكه به مدینه آورد. ابوالفرج اصفهانى گفته است: كه زید در كربلا ملازمت عم خود را داشت واو را با سایر اهلبیت علیه‌السلام اسیر كرده به نزد یزید فرستادند واز پس آن، با اهلبیت به مدینه رفتند.

صاحب عمدة الطالب گفته است كه زید صد سال وبه قولى نود وپنج سال وبه قولى نود سال زندگى كرد ودر بین مكه ومدینه در موضعى كه حاجر نام دارد وفات كرد.

2. اما حسن بن الحسن علیه‌السلام كه او را حسن مثنى نیز گویند پس او مردى جلیل القدر وشریف وصاحب فضل وورع بوده ودر عصر خود متولى صدقات جد خویش أمیر المؤمنین علیه‌السلام بود وحجاج آنگاه كه از جانب عبد الملك بن مروان امیر مكه بود خواست تا عمر بن على علیه‌السلام را در صدقات پدر با حسن شریك سازد، حسن قبول نفرمود و گفت این خلاف شرط و قفست حجاج گفت خواه قبول كنى یا نكنى من او را در تولیت صدقات با تو شریك مى كنم، حسن ناچار ساكت شد ودر وقتى كه حجاج از او غفلت داشت بى آگهى او از مدینه به جانب شام رفت و بر عبد الملك وارد شد، عبدالملك مقدم او را گرامى شمرد و او را احترام نمود و بعد از سؤالات چندى، سبب قدوم او را پرسید حسن حكایت حجاج را با شرح و تفصیل باز گفت.

عبد الملك گفت: این حكومت از براى حجاج نیست واو را جرئتى در این كار نیست و من نامه اى براى او مى نویسم كه از شرط وقف تجاوز نكند. پس نامه اى در این خصوص، براى حجاج نوشت وحسن را صله نیكو داد ودستور مراجعت داد وحسن با عطاى فراوان وبا إكرام خاص از نزد او بیرون شد.

بدانكه حسن مثنى در كربلا در ملازمت ركاب عم خود حضرت امام حسین علیه‌السلام حاضر بود، وچون آن حضرت شهید شد واهلبیت آن حضرت را اسیر كردند حسن نیز دستگیر شد اسماء بن خارجه فزارى كه فامیل مادرى حسن بود او را از میان اسیران اهلبیت بیرون آورد وگفت به خدا قسم نمى گذارم كه به فرزند خواهرم بدى و سختى برسد، عمر سعد نیز امر كرد كه حسن فرزند خواهر ابى حسان را با او گذارید واین سخن از بهر آن گفت كه مادر حسن مثنى، خوله از قبیله فزاره بود چنانچه ابوحسان كه اسماء بن خارجه است نیز فرازى واز قبیله خوله بود.

موافق بعضى اقوال حسن جراحت بسیار نیز در بدن داشت، اسماء او را در كوفه با خود داشت وزخمهاى او را مداوا كرد تا بهبود یافت واز آنجا روانه مدینه شد. وحسن داماد سیدالشهداء بود وفاطمه دختر عم خود را داشت. روایت شده است كه چون حسن خواست یكى از دو دختر امام حسین علیه‌السلام را تزویج كند حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام او را فرمود اینك فاطمه و سكینه دختران منند هر یك را كه خواهى اختیار كن اى فرزند من! حسن را شرم مانع آمد وجواب نگفت امام حسین علیه‌السلام فرمود كه من اختیار كردم براى تو فاطمه را كه با مادرم فاطمه دختر پیغمبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شباهتش بیشتر است.

پس حسن فاطمه را كابین بست واز وى چند فرزند آورد كه مشروحا در تاریخ آمده است. باز آنچنان كه در تواریخ آمده است: او، فاطمه را بسیار دوست مى داشت و فاطمه نیز بسى با او مهربان بود وحسن سى و پنج سال داشت كه در مدینه وفات كرد و برادر مادرى خود ابراهیم بن محمد بن طلحه را وصى خویش قرار داد واو را در بقیع به خاك سپردند و فاطمه بر قبر او خیمه افراخت و یك سال تمام به سوگوارى نشست و روزها روزه، وشب ها به عبادت قیام نمود و چون یكسال منقضى شد موالى خود را فرمان كرد كه چون شب تاریك شود خیمه را از قبر حسن باز گیرند وچون شب تاریك شد گوینده اى را شنیدند كه مى گفت: هل وجدوا ما فقدوا؟ ودیگرى در پاسخ او گفت بل یئسوا فانقلبوا وبعضى گفته اند كه بدین شعر لبید تمثل جست:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الى الحول ثم اسم السلام علیكما  |  | ومن یبك حولا كاملا، فقد إعتذر  |

یكسال تمام گذشت سلام بر هر دو تاى شما باد! كسى كه یكسال بگرید پس معذور است.

اما عمر وقاسم وعبد الله، این هر سه تن، در كربلا ملازم ركاب عم خود امام حسین علیه‌السلام بودند. شیخ مفید فرموده است كه ایشان در خدمت عموى خود شهید گشتند ولكن آن چه از كتب مقاتل وتواریخ ظاهر شده همان شهادت قاسم وعبد الله است، وعمر بن الحسن كشته نگشت بلكه او را با اهلبیت اسیر كردند.

شهادت قاسم در سن 13 و 14 سالگى بسیار غمبار است وداستان عروسى او عموما بى أساس وبى پایه است. آنچنان كه ما در پیشگفتار روضة الشهداء كاشفى سبزوارى به تفصیل آورده ایم.

بدانكه غیر از سه تن وحسن مثنى از فرزندان امام حسن علیه‌السلام كه در كربلا حاضر بودند و شهید شدند سه تن دیگر به شمار رفته است:

یكى ابوبكر بن الحسن ودیگرى، عبد الله اصغر كه شهادت او نیز در زندگى امام حسین علیه‌السلام ذكر خواهد شد، سیم احمد بن الحسن چنانچه در بعضى مقاتل شهادت او در روز عاشوراء مشروحا ذكر شده است ودر احوال زید بن الحسن آمده است كه ابوالفرج گفته كه او نیز در كربلا حاضر بوده پس مجموع آنانكه از فرزندان امام حسن علیه‌السلام در سفر كربلا ملازمت ركاب امام حسین علیه‌السلام داشتند هشت تن به شمار رفته است.

واما عبد الرحمن بن حسن علیه‌السلام، او در ركاب عموى خود امام حسین علیه‌السلام به سفر حج كوچ كرد ودر منزل ابواء جهان را به درود كرد در حالیكه محرم بود.

و اما حسین بن الحسن، اگر چه او را فضلى وشرفى مى باشد لكن از وى ذكرى و حدیثى واقع نشده است، واین حسین ملقب به أئرم است و اثرم آنكس را گویند كه دندان ثنایاى او ساقط شده باشد یا آنكه یكى از چهار دندان پیش او شكسته باشد. وامآ طلحة بن حسن علیه‌السلام، پس او بزرگ مردى بود، وبه جود وبخشش معروف و مشهور گشته بود واو را طلحة الجود مى گفتند واو یك تن از آن شش نفر طلحه است كه به جود وبخشش مشهور بودند وهر یك را لقب خاصى بوده است.

واما از دختران امام حسن علیه‌السلام چند تن كه شوهر كردند نام برده مى شود: نخستین: ام الحسن كه با زید از یك مادر بود، وبه حباله نكاح عبد الله بن زبیر بن العوام درآمد وبعد از قتل عبد الله زید او را به مدینه آورد.

دوم: ام عبد الله است كه در میان دختران امام حسن علیه‌السلام، به جلالت قدر وعظمت شأن وبزرگوارى ممتاز بود واو زوجه حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام بود واز آنحضرت چهار پسر آورد: امام محمدباقر علیه‌السلام وحسن وحسین وعبد الله الباهر.

و ما در احوال حضرت باقر علیه‌السلام به جلالت مرتبه ام عبد الله علیها‌السلام اشارتى نموده ایم. سیم: ام سلمه است كه به قول بعضى از علماى نسابه به نكاح عمر بن زین العابدین علیه‌السلام درآمد. چهارم: رقیه است واو با عمرو بن منذر بن زبیر العوآم ازدواج كرد. (211)

این تعداد از فرزندان گرچه امروز در این روزگار كنترل نسل وتحدید وتقطیع آن خیلى بیشتر به نظر مى رسد ولى در آنروزهاى نیاز به اعوان وانصار، حداقل تعدادى بود كه خانواده ها در آرزوى داشتن آنها بوده اند چون زندگى نیمه شهرى آنروز وفلاحت و كشاورزى و باغدارى در شهر مدینه ایجاب مى كرد كه در تأمین زندگى وتحصیل معاش افراد واعضاى خانواده هر چه بیشتر بوده باشد بالخصوص جنگها و برخوردهاى مكتبى با قبیله اى هم، هر ماه وسال جریان داشت پیروزمند فردى بود كه از نیروهاى یكدست و متحد ومتفق برخوردار باشد. برخلاف امروز، در آن روزگار كثرت اولاد، افتخار بود وقلت آن إنكسار بود وضعف وناتوانى.

## منابع و مأخذ

1. اثبات الوصیة / مسعودى.

2. اثبات الهداة / حر عاملى.

3. احقاق الحق / علامه شوشترى.

4. اخبار الطوال / دینورى.

5. ارشاد / شیخ مفید.

6. اسد الغابة / ابن اثیر.

7. اعلام الورى / علامه طبرسى.

8. الإحتجاج / طبرسى.

9. الأوائل / شیخ محمد تقى شوشترى / چاپ تهران.

10. التنبیه والاشراف / مسعودى.

11. الخرائج والجرائح / راوندى.

12. الصواعق المحرقة / ابن حجر.

13. الغدیر / علامه امینى.

14. الفتوح / اعثم كوفى.

15. القاموس المحیط / فیروز آبادى.

16. الكامل فى التاریخ / ابن اثیر.

17. المناقب / ابن شهر آشوب.

18. امالى / طوسى / چاپ نجف.

19. امامان شیعه از دیدگاه علماى اهل سنت / داود الهامى.

20. انساب الاشراف / بلاذرى.

21. بحارالانوار / علامه مجلسى.

22. پرورش روح / سید محمد شفیعى.

23. تاریخ الاسلام / ذهبى.

24. تاریخ الخلفا / سیوطى.

25. تاریخ بغداد / خطیب البغدادى.

26. تاریخ دمشق / ابن عساكر.

27. تاریخ دول الاسلام / منقریوس.

28. تاریخ طبرى / طبرى.

29. تاریخ گزیده / حمدالله مستوفى.

30. تاریخ یعقوبى / یعقوبى.

31. تحف العقول / ابن شعبه.

32. دول الاسلام / ذهبى.

33. دیوان شاخه طوبى / شفیعى مازندرانى.

34. ذخائر العقبى / طبرى.

35. سیره ء پیشوایان / استاد مهدى پیشوایى / توحید قم.

36. شرح الأخبار فى فضائل الأئمه / نعمان النمیمى.

37. شرح نهج البلاغه / ابن ابى الحدید.

38. شیعه در اسلام / علامه طباطبائى.

39. طبقات الكبرى / محمد بن سعد.

40. عقد الفرید / ابن عبد ربه.

41. علل الشرایع / صدوق / چاپ تهران.

42. فرائد السمطین / ابراهیم بن محمد حموینى.

43. فردوس الاخبار / شیرویه بن شهردار بن شیرویه دیلمى.

44. فصول المهمه / ابن صباغ.

45. فضائل الخمسه / فیروزآبادى.

46. الكامل فى التاریخ / ابن اثیر.

47. كشف الغمه / اربلى.

48. لهوف / سید بن طاووس / دفتر نشر نوید اسلام قم.

49. مروج الذهب / مسعودى.

50. مسند / احمد حنبل.

51. مقاتل الطالبیین.

52. مقتل / خوارزمى.

53. مقتل عوالم / بحرانى.

54. مناقب / ابن شهر آشوب.

55. منتهى الآمال / محدث قمى.

56. نظام حقوق زن در جهان واسلام / شهید مطهرى.

57. نفس المهموم / محدث قمى.

58. نهج البلاغه / دكتر شهیدى / مركز علمى وفرهنگى.

59. وقعة الصفین / نصر بن ابن مزاحم.

## پى نوشت ها

۱. ابن عماد، شذرات الذهب ج ۱، ص ۱۱۸، ذهبى، سیر أعلام النبلاء ج ۳، ص ۲۴۲، طبرى ج ۲، ص ۵۳۷.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۵.

۳. صدوق، امالى، ص ۱۵۰، شماره ۳۳.

۴. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴.

۵. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۸.

۶. ابن شهر آشوب، مناقب ج ۴، ص ۱۴.

۷..

۸. صلح امام حسن، آل یاسین.

۹. قل بیانى و كل لسانى، لعل سیدا یرعانى - محدث قمى، سفینة البحار ج ۱، ص ۲۵۴.

۱۰. حدیث متواتر بین فریقین.

۱۱. همان

۱۲. همان

۱۳. صحیح ترمذى ج ۲، ص ۳۰۷.

۱۴. صحیح ترمذى ج ۲، ص ۳۰۷.

۱۵. صحیح ترمذى ج ۲، ص ۳۰۷.

۱۶. كنز العمال ج ۷، ص ۱۰۶.

۱۷. صحیح بخارى، كتاب بدء الخلق.

۱۸. صحیح ترمذى ج ۲، ص ۳۰۸.

۱۹. صحیح ترمذى، ج ۲، ص ۳۰۷ - كنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۶ - صحیح بخارى فى كتاب بدء الخلق.

۲۰. نهج البلاغه خطبه ۳۱.

۲۱. خطبه ۲۴ نهج البلاغه، منقول از بر ساحل سخن مولا از مؤلف كتاب كه هم اكنون با لطف خدا در دست انتشار مى باشد.

۲۲. خطبه ۷۳ نهج البلاغه.

۲۳. نهج البلاغه، خطبه ۴۱.

۲۴. نهج البلاغه كلام ۳۸، ص ۲۶۷ دكتر شهیدى.

۲۵. سیوطى، تاریخ الخلفاء ص ۱۷۲.

۲۶. سفینة البحار ج ۱، ص ۲۵۳، چاپ سنگى

۲۷..

۲۸. امالى صدوق ص ۱۵۱.

۲۹. كشف الغمه ج ۲، ص ۱۸۴۱، چاپ لبنان.

۳۰. منبع فوق.

۳۱. كشف الغمه ص ۱۱۳.

۳۲. كشف الغمه ج ۲، ص ۱۸۷.

۳۳. منبع فوق ص ۱۸۸.

۳۴. حق حكومت، حق عمومى ومربوط به آحاد مردم مسلمان مى باشد.

۳۵. كشف الغمه ج ۲، ص ۱۸۹.

۳۶. حلیة الأولیاء ج ۲، ص ۳۵.

۳۷. حلیة الأولیاء ج ۲، ص ۳۵.

۳۸. حلیة الأولیاء ج ۲، ص ۳۵.

۳۹. سفینة البحار ج ۱، ص ۲۵۵، ماده حسن.

۴۰. وسیلة الخادم إلى المخدوم، ص ۱۵۱ - ۱۵۷.

۴۱. پیشگفتار امام كاشف الغطاء بر كتاب حیاة الأمام الحسن تألیف شیخ باقر قرشى در سال ۱۳۷۳ ه‍. ق.

۴۲. نور الأبصار شبلنجى ص ۱۱۱، به نقل از حیاة الأمام الحسن ج ۱، ص ۳۱۵ - ۳۱۶.

۴۳. اعیان الشیعه ج ۴، ص ۸۹ - ۹۰.

۴۴. البدایة والنهایة ج ۸، ص ۳۸.

۴۵. الطبقات الكبرى شعرانى ج ۱، ص ۲۳.

۴۶. احیاء العلوم، غزال ج ۳، ص ۱۷۲ دائرة المعارف بستانى ج ۷، ص ۳۹.

۴۷. احیاء العلوم، غزال ج ۳، ص ۱۷۲ دائرة المعارف بستانى ج ۷، ص ۳۹.

۴۸. حیاة الحسن علیه‌السلام ج ۱، ص ۳۲۲.

۴۹. سوره نساء آیه ۸۶.

۵۰. ابن شهر آشوب، المناقب ج ۲، ص ۲۳.

۵۱. روضات الجنان، روضه هشتم، ص ۴۲۲ - ۴۲۷.

۵۲. بحار، ج ۷۵، ص ۱۱۲ - كشف الغمه، ج ۱ ص ۵۷۳.

۵۳. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۹.

۵۴. تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام ص ۳۲۵.

۵۵. همان

۵۶. طبقات مفسران شیعه ج ۱، ص ۲۴۴.

۵۷. طبقات مفسران شیعه، ج ۱، ص ۲۴۸.

۵۸. منبع فوق همان صفحه.

۵۹. کشف النعمه، ج ۱، ص ۵۴۲.

۶۰. وسائل الشیعه ج ۴، ص ۴۵۵.

۶۱. همان

۶۲. مستدرك الوسائل، ج ۷، ص ۵۶۵ - ۷۶۴، عدة الداعى ص ۱۷۵.

۶۳. ر. ك: علامه طباطبائى، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۶۲.

۶۴. الفصول المهمة، ابن صباغ، ص ۱۶۱ - ۱۶۰.

۶۵. الفصول المهمة، ابن صباغ، ص ۱۶۱ - ۱۶۰.

۶۶. اعثم كوفى در الفتوح این نامه را به صورت كامل آورده است. ر. ك: الفتوح، ص ۷۵۶.

۶۷. ر. ك: بلاذرى، انساب الاشراف، ص ۲۸.

۶۸. متن این دو نامه را اعثم كوفى در الفتوح ص ۷۶۰، به صورت مفصل آورده است.

۶۹. ر. ك: بلاذرى، انساب الأشراف، ص ۳۲.

۷۰. ر. ك: بلاذرى، انساب الأثران، ص ۳۲.

۷۱. ر. ك: ابن صباغ، الفصول المهمة، فصل امام حسن، ص ۱۶۳ - ۱۶۰.

۷۲. ر. ك: بلاذرى، أنساب الأشراف، ص ۳۲ - اعثم كوفى، الفتوح، ص ۷۶۰.

۷۳. ر. ك: بلاذرى، انساب الأشراف، ص ۳۲.

۷۴. اعثم كوفى، الفتوح، ص ۷۶۴.

۷۵. ر. ك: بلاذرى، انساب الأشراف، ص ۳۲.

۷۶. ر. ك: قسمت پاورقى انساب الأشراف، ص ۳۷.

۷۷. ر. ك: بلاذرى، انساب الأشراف، ص ۳۹ - ۳۸.

۷۸. ر. ك: بلاذرى، انساب الأشراف، ص ۳۹ - ۳۸ - ۳۷، طبع دار التعارف للمطبوعات.

۷۹. ر. ك: طبرى، تاریخ، ج ۵، ص ۱۵۹، طبع المعارف.

۸۰. ر. ك: بلاذرى، انساب الأشراف، ص ۴۰.

۸۱. ر. ك: بلاذرى، انساب الأشراف، ص ۴۰.

۸۲. ر. ك: محمد بن سعد، طبقات الكبرى، ج ۶، ص ۵۳، طبع بیروت.

۸۳. ر. ك: نعمان النمیمى، شرح الأخبار فى فضائل الأئمة، ص ۵۵.

۸۴. ر. ك: بلاذرى، انساب الأشراف، ص ۵۳.

۸۵. ر. ك: بلاذرى، انساب الأشراف، ص ۵۳.

۸۶. تحف العقول، ص ۲۲۷.

۸۷. تحف العقول، ص ۲۲۷.

۸۸. ر. ك: راوندى، الجرائج والجرائح، ص ۵۷۴.

۸۹. ر. ك: راوندى، الجرائج والجرائح، ص ۵۷۴.

۹۰. طبرسى، احتجاج، ج ۲، ص ۶۹، انتشاراه اسوه.

۹۱. ابن اثیر، الكامل فى التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۶.

۹۲. همان

۹۳. ابن اثیر، الكامل فى التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۷ - ۴۰۶.

۹۴. ر. ك: مسعودى، مروج الذهب، ج ۳، ص ۹.

۹۵. ابن اثیر، الكامل فى التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۷ - ۴۰۶.

۹۶. ابن اثیر، اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۴، ماده حسن، چاپ بیروت، ر. ك: ذهبى، تاریخ الإسلام، ج ۴، ص ۶.

۹۷. دینورى، اخبار الطوال، ص ۲۲۰.

۹۸. بحار، ج ۴۴، ص ۱۴۷.

۹۹. بحار، ج ۴۴، ص ۴۵ و ۴۶.

۱۰۰. آیات ۶۹ تا ۸۲ سوره كهف، تشبیه جالب امام به داستان خضر نبى و حضرت موسى علیه‌السلام كه در این سوره آمده است.

۱۰۱. تاریخ الخلفاء ص ۲۰۷، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۱، بحار، ج ۴۴، فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۲۰.

۱۰۲. تاریخ دمشق، ص ۲۲۸.

۱۰۳. نصر بن ابى مزاحم، وقعة الصفین، ص ۲۱۶.

۱۰۴. علامه امینى، الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۴۰، مسند، احمد حنبل، ج ۴، ص ۴۲۱.

۱۰۵. لهوف، ص ۲۰، عوالم، ص ۵۳، مقتل خوارزمى، ج ۱، ص ۱۸۵.

۱۰۶. مناقب، ج ۴، ص ۴۰، چاپ دار الأضواء.

۱۰۷. مناقب، ج ۴، ص ۴۰، چاپ دار الأصواء.

۱۰۸. ر. ك: ابن اثیر، اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۴، چاپ دار احیاء التراث العربى.

۱۰۹. ر. ك: ابن اثیر، اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۴، چاپ دار احیاء التراث العربى.

۱۱۰. ر. ك: ذهبى، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۵، نشر بیروت دار التراث العربى.

۱۱۱. ر. ك: سیوطى، تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۱، نشر منشورات الرضى.

۱۱۲. ر. ك: ابن شهر آشوب، مناقب، ص ۴۲ - ۴۱، چاپ دار الأضواء.

۱۱۳. ر. ك: طبرى، الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۸۲، نشر المرتضى.

۱۱۴. ر. ك: طبرسى، الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۸۲، نشر المرتضى - طبع اسوه، ج ۲، ص ۵۳.

۱۱۵. از پیشگفتار صلح الحسن، صفحات ۵ - ۶. ۲.

۱۱۶. از پیشگفتار صلح الحسن، صفحات ۵ - ۶. ۲.

۱۱۷. مناقب ابن شهر آشوب ج ۴، ص ۲۱.

۱۱۸. تاریخ یعقوبى ج ۲، ص ۱۷۰ - الامامة والسیاسیة ج ۱، ص ۶۷.

۱۱۹. الاخبار الطوال، ابو حنیفه دینورى، ص ۱۴۶ - ۱۴۵.

۱۲۰. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحدید ج ۱، ص ۳۵۸.

۱۲۱. نهج البلاغه فیض الاسلام ج ۴، ص ۶۵۲ - ۶۵۱، نهج البلاغه ابن ابى الحدید ج ۱۱، ص ۲۵، خطبه ۲۰۰.

۱۲۲. احتجاج طبرسى چاپ نجف ص ۱۴۴ - صلح الحسن ص ۴۰۴.

۱۲۳. احتجاج طبرسى ص ۱۵۶.

۱۲۴. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحدید ج ۵، ص ۹۸.

۱۲۵. بحار ج ۴۴، ص ۲.

۱۲۶. تاریخ یعقوبى ج ۲، ص ۲۰۶.

۱۲۷. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱.

۱۲۸. فلسفه صلح امام حسن علیه‌السلام.

۱۲۹. نوشته اند در جنگ جمل متجاوز از سى هزار نفر كشته شد تاریخ یعقوبى، ج ۲، ص ۱۷۲ ) و در جنگ نهروان چهار هزار نفر از خوارج به قتل رسیدند تاریخ یعقوبى، ج ۲، ص ۱۸۲ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۵) و مجموع تلفات طرفین در جنگ صفین به صد و ده هزار نفر رسید! مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۴).

۱۳۰. ارزیابى انقلاب حسین علیه‌السلام از دیدگاه جدید، ص ۲۰۰ - ۱۹۷.

۱۳۱. مقاتل الطابیین، ص ۳۹.

۱۳۲. الخرایج، ص ۲۲۸ - صلح الحسن، ص ۱۰۲.

۱۳۳. صلح الحسن، ص ۷۴ - ۶۸.

۱۳۴. ارشاد، ص ۲۰۵ - كشف الغمه، ج ۲، ص ۱۱ - اعیان الشیعه، ج ۴، بخش ۱، ص ۵۱ - ۵۰ - الفصول المهمه ابن صباغ مالكى، ص ۱۴۳.

۱۳۵. اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳ - كامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۳ - بحار، ج ۴۴، ص ۲۱ - تذكره ابن جوزى، ص ۱۴۱.

۱۳۶. ارشاد مفید: مؤید این معنى، پاسخى كه امام مجتبى علیه‌السلام به یكى از شیعیان داد، امام ضمن پاسخ سوال او كه چرا دست از جنگ كشید، فرمود: سوگند به خدا! اگر با معاویه جنگ مى كردم، مردم مرا تسیلم او مى كردند! بحار، ج ۴۴، ص ۲۰).

۱۳۷. یعقوبى از سعید بن قیس نام نمى برد ولى مورخان دیگر به ترتیب كه گفت شد نوشته اند.

۱۳۸. مقاتل الطالبیین، ص ۴۱.

۱۳۹. مقاتل الطالبیین ص ۴۱، تاریخ یعقوبى ج ۲، ص ۲۰.

۱۴۰. تاریخ یعقوبى، ج ۲، ص ۲۰۵، طبرى ج ۵، ص ۱۸۹ - الكامل فى التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۳ - الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۰.

۱۴۱. طبرى، ج ۵، ص ۱۵۹ - اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳ - عبارت اسد الغابه این است:... فلما أفردوه امضى الصلح، هنگامى كه او را تنها گذاشتند صلح را امضاء نمود.

۱۴۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷ - احتجاج طبرسى، ص ۱۵۷.

۱۴۳. بلاغة الامام الحسن علیه‌السلام به نقل از جلاء العیون سید شبر، ج ۱، ص ۳۴۵.

۱۴۴. تاریخ طبرى، ج ۵، ص ۱۶۲ - كامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۳ - الاستیعلاب، ج ۱، ص ۳۸۵.

۱۴۵. دارابگرد: شهرى است در پنجاه فرسخى شیراز معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۴۶) شاید علت انتخاب خراج دارابگرد این باشد كه چون این شهر طبق اسناد تاریخى، بدون جنگ، تسلیم ارتش اسلام شد و مردم آن با مسلمانان پیمان صلح بستند، خراج آن طبق قوانین اسلام، اختصاص به پیامبر علیه‌السلام و خاندان آن حضرت و یتیمان و تهیدستان و درماندگان مى باشد. از این رو امام مجتبى علیه‌السلام شرط كرد كه خراج این شهر، به بازماندگان شهداى جنگ جمل و صفین پرداخت شود زیرا درآمد آنجا همانطور كه گفته شد به خود آن حضرت تعلق داشت، و علاوه، بازماندگان نیازمند شهیدان این دو جنگ، كه بى سرپرست بودند، یكى از موارد مصرف این خراج به شمار مى رفتند بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۰).

۱۴۶. مشروح بیان صلح را در كتاب صلح الحسن تألیف شیخ راضى آل یاسین، ص ۲۶۱ - ۲۵۹ مطالعه فرمایید.

۱۴۷. این پیشگویى با اندكى اختلاف لفظى، در تعداد كثیرى از منابع از آن حضرت نقل شده است.

۱۴۸. صلح الحسن، ص ۲۷۸.

۱۴۹. الامامة والسیاسة، ص ۱۶۳.

۱۵۰. تاریخ الخلفاء، سیوطى، ۱۹۲.

۱۵۱. الصواعق المحرقه، ص ۸۱ - كشف الغمه، ج ۲، ص ۱۴۵ - الفصول المهمه ابن صباغ مالكى، ص ۱۴۵.

۱۵۲. البدایة والنهایه، ج ۶، ص ۲۲۰.

۱۵۳. چنان كه روزى سعد وقاص به دربار معاویه آمد و گفت: السلام علیك ایها الملك! معاویه خنده كنان گفت: چرا أمیر المؤمنین خطاب نكردى؟ سعد پاسخ داد: هرگز نمى خواهم به چنین سلطنتى كه تو رسیدى برسم! كامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۵).

۱۵۴. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۰۱ به نقل از كتاب الفروق بین الاباطیل والحقوق تألیف محمد بن بحر الشیبانى اداى شهادت از نظر اسلام شرایطى دارد كه از جمله آنها این است كه اداى شهادت در دادگاه به واسطه ى حكومت حق و عدالت صورت گیرد. امام حسن علیه‌السلام با این شرط، حكومت معاویه را به عنوان حكومت قدرت و زور و دور از عدالت معرفى نموده و اداى شهادت در چنین حكومتى را نفى فرمود!

۱۵۵. ابن عبد البر دانشمند معروف مى نویسد: در میان علماء در این مسأله اختلاف نیست كه حسن بن على علیه‌السلام خلافت را فقط در زمان حیات معاویه به وى واگذار كرد و شرط نمود كه پس از معاویه، خلافت به او برسد و پیمان صلح میان آن دو، بر این اساس انعقاد یافت الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۷).

۱۵۶. صلح الحسن، ص ۲۸۷.

۱۵۷. تاریخ طبرى، ج ۵، ص ۱۶۰ - كامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۳ - البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۱۴.

۱۵۸. مقاتل الطالبیین به نقل از منابع: ابوالفرج اصفهانى، ص ۴۵ - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحدید، ج ۶، ص ۴۶ - ارشاد مفید، ص ۱۷۳، چاپ اسلامیه - ابوالفرج اصفهانى این خطبه را پیش از ورود به كوفه نقل مى كند.

۱۵۹. تاریخ طبرى، ج ۵، ص ۱۶۵.

۱۶۰. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحدید، ج ۱۱، ص ۴۵ - ۴۳.

۱۶۱. كامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۲۹.

۱۶۲. على وبنوه، تألیف دكتر طه حسین، ص ۱۸۸.

۱۶۳. ولى حسین بن على علیه‌السلام آنها را به پیروى از امام مجتبى علیه‌السلام توصیه مى كرد و مى فرمود: اوضاع فعلى براى قیام مساعد نیست و مادامى كه معاویه زنده است نهضت و انقلاب به ثمر نمى رسد.

۱۶۴. ارزیابى انقلاب حسین علیه‌السلام، ص ۲۰۸ و ۲۱۸ - ۲۱۴.

۱۶۵. مراجعه شود به كتاب نظام حقوق زن در جهان اسلام، نوشته علامه شهید مطهرى ره).

۱۶۶. مناقب ج ۴، ص ۱۴ - كشف الغمه ج ۲، ص ۱۲۴ - تاریخ الخلفاء ص ۱۹۰ - البدایة والنهایه ج ۸، ص ۳۷.

۱۶۷. اعیان الشیعه ج ۴، بخش ۱، ص ۱۲.

۱۶۸. مروج الذهب ج ۱، ص ۱۹۰ نقل از پاورقى ص ۷۵ ترجمه مقاتل الطالبیین.

۱۶۹. پیشواى دوم نشریه مكتب الحسن) ص ۵۲.

۱۷۰. میزان الاعتدال ذهبى ج ۳، ص ۱۵۳ - لسان المیزان عسقلانى ج ۴، ص ۲۵۲.

۱۷۱. ترجمه مقاتل الطالبیین - پیشواى دوم نشریه مكتب الحسن) ص ۵۳.

۱۷۲. الكنى والالقاب ج ۱، ص ۱۰۸ نقل از ستارگان درخشان ج ۴.

۱۷۳. پاورقى ص ۷۴ ترجمه مقاتل الطالبیین - پیشواى دوم نشریه مكتب الحسن) ص ۵۴.

۱۷۴. نهج الفصاحة ج ۱، شماره ء ۷۱۴.

۱۷۵. شیخ عباس قمى، منتهى الآمال ج ۱، ص ۱۶۸.

۱۷۶. تذكره ص ۲۱۴.

۱۷۷. تاریخ یعقوبى ج ۲، ص ۲۱۶.

۱۷۸. مناقب ج ۴، ص ۲۹.

۱۷۹. طبق نقل شبلنجى در نور الابصار ص ۱۲۴.

۱۸۰. اعلام الورى ص ۲۱۲.

۱۸۱. ارشاد چاپ قدیم.

۱۸۲. بحار ج ۴۴، ص ۱۷۳.

۱۸۳. إربلى، كشف الغمه ج ۲، ص ۱۹۴.

۱۸۴. مكارم الاخلاق ص ۳۰۳، چاپ دارالحجة قم.

۱۸۵. ر. ك: ابن صباغ، الفصول المهمة، فى ذكر الحسن بن على، ص ۱۶۰ و ۱۵۹.

۱۸۶. إربلى: على بن عیسى كشف الغمه ج ۲، ص ۱۹۴.

۱۸۷. مناقب ج ۲، ص ۱۹۱ و ۱۹۲، أئمتنا ج ۱، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

۱۸۸. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۹۰.

۱۸۹. إربلى، كشف الغمه ج ۲، ص ۱۹۲.

۱۹۰. منبع فوق.

۱۹۱. إربلى كشف الغمه ج ۲، ص ۱۹۵.

۱۹۲. الأوائل علامه شیخ محمد تقى شوشترى، ص ۶۳.

۱۹۳. سفینة البحار ج ۱، ص ۲۵۵.

۱۹۴. سفینة البحار ص ۲۵۵.

۱۹۵. ارشاد مفید ص ۱۷۵ و ۱۷۶، چاپ دارالكتب الأسلامیة.

۱۹۶. ارشاد مفید ص ۱۷۴، چاپ دارالكتب الأسلامیه تهران.

۱۹۷. مقاتل الطالبیین ص ۲۹.

۱۹۸. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحدید ج ۴، روضة الصفا ج ۳، ص ۷ - مقاتل الطالبیین ص ۲۹، الغدیر ج ۱۵.

۱۹۹. ناسخ التواریخ، ج ۵، ص ۲۴۳ ومدارك دیگر.

۲۰۰. ارشاد مفید ص ۱۷۴، چاپ دارالكتب الأسلامیه تهران.

۲۰۱. ارشاد شیخ مفید ج ۲، باب ۱، فصل ۱.

۲۰۲. ارشاد شیخ مفید ص ۱۷۵، اصول كافى ج ۲، كتاب الحجة.

۲۰۳. حر عاملى، اثباة الهداة، ج ۵، ص ۱۴۳.

۲۰۴. منتهى الآمال، بخش شهادت أمیر المؤمنین.

۲۰۵. علامه حلى، اعلام الورى، ص ۲۱۲.

۲۰۶. نفس المهموم، ص ۴۸۴ - پرورش روح، ج ۲، ص ۵۶۹.

۲۰۷. دیوان شاخه طوبى، شفیعى مازندرانى، از انتشارات دفتر نشر نوید اسلام قم.

۲۰۸. ناسخ التواریخ ج ۵، ص ۲۴۸.

۲۰۹. إرشاد مفید ص ۱۷۶.

۲۱۰. منتهى الأمال شیخ عباس قمى ج ۱، ص ۱، به نقل از ارشاد مفید ص ۱۷۷، چاپ دارالكتب الأسلامیه.

۲۱۱. منتهى الأمال شیخ عباس قمى ج ۱، ص ۴۵۰ - ۴۵۷.

فهرست مطالب

[شناسنامه مبارك امام حسن مجتبى علیه‌السلام 3](#_Toc9082517)

[پیشگفتار 4](#_Toc9082518)

[بخش اول ولادت: عصر زندگى و خصوصیات روحى 6](#_Toc9082519)

[میلاد مسعود 7](#_Toc9082520)

[نمایشگر اخلاق محمد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم 9](#_Toc9082521)

[فضائل اخلاقى و معنوى 10](#_Toc9082522)

[برخى از خصوصیات روحى او 12](#_Toc9082523)

[شجاع و دلیر 13](#_Toc9082524)

[دفاع از مظلوم 14](#_Toc9082525)

[بلاغت و فصاحت او 15](#_Toc9082526)

[عصر زندگى او 16](#_Toc9082527)

[1. امام در عهد نبوى صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم 17](#_Toc9082528)

[فضائل حسنین علیها‌السلام 18](#_Toc9082529)

[2. در عهد علوى علیه‌السلام 23](#_Toc9082530)

[3. در عهد تاریك أموى 27](#_Toc9082531)

[فریادرس محرومان 30](#_Toc9082532)

[بخش دوم: فضائل اخلاقى و مناقب وجودى امام علیه‌السلام 31](#_Toc9082533)

[فضائل اختصاصى 32](#_Toc9082534)

[اگر نیازمندى كمكت مى كنیم 33](#_Toc9082535)

[جود و كرم 34](#_Toc9082536)

[اعترافات مخالفان 36](#_Toc9082537)

[كریم اهل بیت علیه‌السلام 41](#_Toc9082538)

[بخش سوم: امام حسن مجتبى علیه‌السلام در پیشگاه قرآن 46](#_Toc9082539)

[امام حسن مجتبى علیه‌السلام و ارشادهاى تفسیرى او 47](#_Toc9082540)

[1. در توصیف و شأن قرآن: 48](#_Toc9082541)

[2. تفسیر به رأى: 49](#_Toc9082542)

[3. تفسیر و شرح ادب پیامبر اسلام صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: 50](#_Toc9082543)

[4. ابرار و نیكوكاران: 51](#_Toc9082544)

[5. در جمع سوگواران: 52](#_Toc9082545)

[6. تهجد و متهجدان: 53](#_Toc9082546)

[7. صاحبان عقول و اندیشه ها: 54](#_Toc9082547)

[8. شاهد و مشهود كیانند؟ 55](#_Toc9082548)

[9. بهترین و زیباترین لباسها: 56](#_Toc9082549)

[10. حسنه ى دنیا و آخرت: 57](#_Toc9082550)

[11. احسان و تحیت بهتر: 58](#_Toc9082551)

[12. تفسیر عملى امام علیه‌السلام: 59](#_Toc9082552)

[بخش چهارم: زندگى سیاسى امام علیه‌السلام و پاسخ از شبهه 61](#_Toc9082553)

[زندگى سیاسى امام حسن مجتبى علیه‌السلام 62](#_Toc9082554)

[پاسخ شبهه اول: صلح امام حسن علیه‌السلام 63](#_Toc9082555)

[ترفندهاى معاویه 68](#_Toc9082556)

[نامه هاى میان معاویه وقیس 69](#_Toc9082557)

[مردم شناسى امام مجتبى علیه‌السلام 73](#_Toc9082558)

[تداوم جنگ سرد 77](#_Toc9082559)

[گفتار چند تن از معاصران 80](#_Toc9082560)

[1. گفتار مرحوم شرف الدین: 81](#_Toc9082561)

[2. گفتارى از سیره پیشوایان: 83](#_Toc9082562)

[مردم پیمان شكن! 84](#_Toc9082563)

[بیدار باش حوادث 85](#_Toc9082564)

[پاسخ شبهه دوم: تعدد همسران آن حضرت 87](#_Toc9082565)

[پاسخ قطعى 93](#_Toc9082566)

[فرزندان امام 96](#_Toc9082567)

[بخش پنجم: رهنمودها و ارشادات معنوى امام علیه‌السلام 97](#_Toc9082568)

[رهنمودهاى امام مجتبى علیه‌السلام 98](#_Toc9082569)

[برخى دیگر از رهنمودها امام حسن مجتبى علیه‌السلام 101](#_Toc9082570)

[مكتوبى به معاویه 103](#_Toc9082571)

[سخنى در محضر امام علیه‌السلام 104](#_Toc9082572)

[پندهاى جاودان 105](#_Toc9082573)

[شهادت جانسوز امام حسن علیه‌السلام 106](#_Toc9082574)

[انگیزه شهادت امام حسن علیه‌السلام 110](#_Toc9082575)

[وصیت امام مجتبى علیه‌السلام 114](#_Toc9082576)

[یاران وروایتگران از او 116](#_Toc9082577)

[الف) یاران: 117](#_Toc9082578)

[ب) روایتگران: 119](#_Toc9082579)

[اولاد واخلاف امام حسن مجتبى علیه‌السلام 120](#_Toc9082580)

[منابع و مأخذ 126](#_Toc9082581)

[پى نوشت ها 129](#_Toc9082582)